سلام علی من لم یزل ذاکرا له [illegible]
تقاد حبیب عندی کل قلبک [illegible]

٦٢

[illegible]

٧٦
١٧٨
٢٢٧

فان کنت لا تدری فتلک مصیبة
وان کنت تدری فالمصیبة اعظم

قال [illegible] ان عاقل [illegible]

[illegible]

فی اطلاس عشیقة
مقام سقیم القلب و اخرت ذلک

[illegible]

رساله شریفه ... افضل الفضلاء ... مولانا محمد محسن کاشی رحمه الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی و بعد سوالی چند کرده بودند که چه حکمت است
میان دو فرقه از اهل اسلام یکی بتحصیل علم مشغولند و دیگری موسوم بزهد و عبادت
بجهة آنکه گروهی هر از نقصان آن که اخلاص نیت در طریقه خود ندارند تا کرده
مقابلش که با ایشان بدین معنی نظر کنند نزاع و شقاق میکنند و در یکدیگر طعن مینمایند
اگر چه محاکمه درین مقام بی سودی ندارد و خوف حق را در دل جهال این جوابرا
تاثیر نیست چرا که بعضی از ایشان که از هر دو طرف باشند که اراده علو و فساد دارند
و حب ریاست در دماغ جاگیر شده و مقلدان طرفین را حب تقلید و عصبیت
بر چهار قلم حبک الشیء یعمی و یصم از صراط مستقیم منحرف شده مشکل که بمجرد نصیحت
از طریقه خود برگردند لیکن چون هر سوالی را حق جوابی هست و حق جواب مقتضی
جواب حق است ناچار متعرض جواب میشود و بر وفق آنچه فهمیده از قرآن و حدیث
اهل بیت صلوات الله علیهم عرضه میشود که راه حق روشن و احکام شریعت غرا مبین
کتاب خدا در میان و آثار اهل بیت نبوت زاد الله شرفهم جای شک و شبهه نگذاشته اند
و اعلام هدایت برای طالبان و سالکان بر پای داشته چنانچه تحصیل علم
و معرفت را نسبت بخدا همچنین زهد و عبادت نیز را نسبت بجناب کبریا هر کسی را
سیرتی نهاده ام هر کسی را اصطلاحی داده ام اگر چه هر یک بدیگری محتاج است
اما چون هر کسی را جمع بین الکمالین میسر نیست طالب حق و سالک راه حق اکتفا
بهر کدام ازین دو طریق که مناسب حال او باشد باندازه ضرورت از دیگری مینماید
و بیکی ازین دو فرقه ملحق میگردد چرا که همه کس بیک راه نمی توانند رفت هزاری را
همه کس بر نمی تواند داشت طعمه هر مرغکی انجیر نیست نظم هر کسی را بهر کاری ساختند
میل آن اندر دلش انداختند اهل علم ریاضات نفسانیه میکشند بفکر و تعلم و خشوع
اهل زهد ریاضات بدنیه میکشند بذکر و تهجد و جوع آن طالب راه حقیقت و این نیز
روی عجز و نیاز بدوست که هر دو راه بنیت عبادت خم آورده لکل وجهة

مولیها

هو مولیها فاستبقوا الخیرات لیکن اهل علم اگر بعلم خود منتفع شوند فاضلتر است از
اهل عبادت چنانکه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود عالمی که بعلم خود منتفع
شود فاضلتر است از هفتاد هزار عابد چنانچه آیات قرآنیه و احادیث در این
باب بسیار است و صاحب عبادت و زهد اگر قدری علم افزاید تحصیل کرده باشد
با اخلاص نیتی داشته باشد که از راه زهد و عبادت و تقوی او را معرفتی حاصل
شود که بالاتر باشد از معرفت اهل نظر و فکر و تعلم فی الجمله چنانچه قومی از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله مسائل دینیه را یاد گرفته و تحصیل احکام شرع نموده جهت رسانیدن
آن بدیگران احادیث همچنین قومی در صفه نشسته خود را بر حق و مراقبه باطن بسته
کار دیگر نمی پرداختند و ایشان را اصحاب صفه میگفتند و این آیه در شان ایشان
نازل شده که للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله یعنی مالی که میخواهید در
راه خدا صرف کنید مر درویشانی بدهید که خود را حبس کرده اند در راه خدای عز
و جل و بعبادت او مشغول می باشند و تحصیل معاش نمی پردازند و این آیه نیز
در شان ایشان آمده و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون
وجهه ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم
فتکون من الظالمین یعنی از پیش خود دور مکن آن جماعتی را که میخوانند پروردگار
خود را در صبح و شام قرب او را می جویند و رضای او میطلبند نه ترا با حساب ایشان
کاری و نه ایشانرا با حساب تو کاری است پس بسبب راندن ایشان از جمله ستمکاران
خواهی بود و آیات دیگر نیز در شان ایشان آمده بنابرین مقدمات باید که اهل
اسلام بر جاده شرع سلوک نموده ملتزم اصول خمسه ایمانیه و فروع خمسه ارکانیه
باشند با دیگری که شریک او باشند در امر نهی جدال نکنند و بخصوص طعن و لعن
نشوند که گفتگوی طرح درین باب قبیح است و موجب تکفیر تواند شد
بحیثیتی که تاویل پذیر نباشد اگر حرفی از دیگری بشنود یا عملی چند که نزد اهل شرع درست
نباشد تا توانند در تاویل و توجیه آن کوشند چنانکه در حدیث آمده تا هفتاد محمل صحیح
جدا کنند و اگر نتوانند خود را ملامت کنند که چرا نمی توانم حق تعالی میفرماید ان بعض
الظن اثم یعنی گمان بد بر مومنی بردن گناه است و در حدیث آمده که ظنوا بالمؤمنین

۲

حسنه یعنی [illegible] در حدیث دیگر آمده که ضع امر اخیک علی احسنه
[illegible] ابو بصیر [illegible] حدیثی [illegible] تأویل کرده [illegible]
و [illegible] نباشد [illegible] حال [illegible] هر روشی که [illegible]
[illegible] تا آن ظاهر شود [illegible] واجب [illegible]
کس [illegible] برابر [illegible] اگرچه بچشم خود دیده باشد یا بگوش خود
شنیده [illegible] و جرحات و غیر آن [illegible] آن شده [illegible]
منافی وجوب نهی از منکر نیست چرا که نهی منکر [illegible] نهی
نهی واجبست که یقین داند که این فعل حرام است [illegible] و علمش [illegible]
بران دینی [illegible] در ترک او [illegible] بکسی [illegible] و باعث فتنه نمی شود
و بدون این شرائط واجب نیست [illegible] امام موسی کاظم علیه السلام [illegible]
که فرموده در جواب شخصی که گفت [illegible] برادر مومن [illegible]
از ثقات نقل میکنند [illegible] گفتم [illegible] آنحضرت علیه السلام فرمود که
تکذیب کن گوش خود و چشم خود را از برادر مومن یعنی اگر [illegible] باشی
ناشنیده و نادیده انگار [illegible] قسم برای تو [illegible] قبول مکن و حرف
خود [illegible] قبول کن [illegible] تکذیب کن [illegible] بر مومن [illegible]
باعث عیب او و سقوط او [illegible] باشد پس از اهل این آیه باشی که ان الذین
یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم یعنی [illegible]
که [illegible] شایع شود [illegible] در قومی که [illegible]
[illegible] عذاب دردناک [illegible]
[illegible] کاملان اهل علم و معرفت [illegible] اهل [illegible]
[illegible] و چنین کاملان اهل [illegible] اهل علم [illegible]
[illegible] قال الله سبحانه یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان
یکونوا خیرا منهم یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] این قوم که [illegible]
[illegible] طائفه [illegible] آنان [illegible]

وتشنیع

۴

[illegible] که [illegible] نمیکند [illegible]
[illegible] شان [illegible]
[illegible] و [illegible] از هر دو طرف [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] از جمله [illegible] این دو قوم [illegible] مستقیم [illegible]
[illegible] الیمین و الشمال مضلتان [illegible] شده اند [illegible]
در [illegible] نمود [illegible] شرور [illegible] هر گاه که از طائفه [illegible] منسوب
[illegible] اهل حق [illegible] کالای [illegible] مشاهده شود [illegible] آن فرقه را
[illegible] منسوب [illegible] فرقه [illegible] می باشند [illegible] فرقه
که اکثر افراد [illegible] خود را با ایشان منسوب ساخته اند
[illegible] باشند [illegible] اگر کسی [illegible] بصیرت نظر کند می بیند که اکثر
[illegible] در تحصیل کمال [illegible] که آموخته اند خود را کامل
[illegible] ارکان دینی [illegible] و رسمی قناعت کرده
[illegible] می آید [illegible]
[illegible] می باشند [illegible] و انکار [illegible]
[illegible] می باشند [illegible] و وحشت [illegible]
[illegible] و [illegible] کدورت [illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible] دین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] می باشند [illegible] می باشند [illegible]
[illegible] می باشند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آنکه
جهر از نقصان [illegible] می شود [illegible]
[illegible] که حق تعالی در قرآن می فرماید واذکر ربک
فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والآصال
یعنی [illegible] از روی زاری و ترس [illegible]
از گفتن بر جهر [illegible] ذکر می فرماید ادعوا ربکم تضرعا وخفیة
انه لا یحب المعتدین [illegible]
بدرستی که حق تعالی دوست نمی دارد آنانی را که [illegible]
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که با بوذر غفاری خطاب فرمود [illegible] ای بوذر
خدا را ذکر کن ذکر خامل ابوذر گفت ذکر خامل چیست فرمود که ذکر خفی که
آواز بلند نشود و نیز از آن حضرت مرویست که [illegible] بود [illegible]
برآمدند مردمان شروع کردند در تهلیل و تکبیر [illegible] پس آن حضرت فرمود
ای مردمان آهسته باشید و ذکر [illegible] بدرستی که شما نمی خوانید کسی را که نشنود
و نه کسی را که غایب باشد و نمی خوانید مگر کسی را که [illegible]
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که هر که ذکر خدا را پنهان کند [illegible]
ذکر خدا را بسیار کرده است بدرستی که منافقان ذکر خدا را علانیه میکردند
و پنهان ذکر نمی کردند پس حق تعالی فرمود که یراءون الناس ولا یذکرون الله
الا قلیلا یعنی مردمان می نمایند و یاد خدا نمی کنند مگر کم و از حضرت رضا علیه السلام
مرویست که ذکر [illegible] بهتر است از ذکر [illegible] هفتاد چندان درجه [illegible]
شده که هیچ [illegible] نیست که لا اله الا الله [illegible]
[illegible] فرو [illegible]
بزرد درخت و این حدیث محمول است بر [illegible]
تا آن احادیث و آیات سابق جمع [illegible] محمول است بر [illegible]
گفته می شود که آن را هر چند [illegible]
[illegible] در میان کلمه طیبه توحید [illegible]
می کشند و [illegible]

میکشند

[illegible] آورند که [illegible]
[illegible] حرکات [illegible]
نام [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] امثال این حرکات [illegible] عبادت [illegible]
در کتاب کافی از امام محمد باقر علیه السلام روایت [illegible] گفت با آن حضرت
[illegible] چیزی از قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت فرمود سبحان الله آن از شیطانست [illegible]
کرده [illegible] شدن و [illegible]
ترس خدا [illegible] اختیار از کسی سر زند معذور خواهد بود چنانکه
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده اند شیخ زین الدین در [illegible]
و شیخ بهاء الدین در مفتاح الفلاح و ملا عبد الرزاق کاشی که آن حضرت را
[illegible] نقل کرده اند که چون حضرت
[illegible] بیهوش شد و در آن بیهوشی وفات یافت رضوان الله علیه اما
این حالت بسیار نادر است و هر کس را میسر نیست و از جمله امور شنیعه
[illegible] و گفتن سخنانست که مشتمل بر شطحیات [illegible]
[illegible] و مانند آن که خود نیز نمی فهمند [illegible]
[illegible] هیچ معلوم نیست [illegible]
[illegible] که از جاهلان [illegible] و از آن جمله یکی آنست که [illegible]
[illegible] گریه و عبادت [illegible]
[illegible] موجب [illegible]
[illegible] عقاید ایشان [illegible] نقل [illegible]
[illegible] چون [illegible] رسیدیم نحوی دیگر می باشد [illegible]
[illegible] معاینه میکنیم [illegible]
[illegible] میکنیم

کر از ایشان منافی تشیع چیزی شنیده باشند محمول بر تقیه می تواند بود چرا که در میان
مخالفین می بوده اند خصوصا که شیعیان [illegible] ده اند و حکمای مذهب را اهل [illegible]
[illegible] بیان نظم یا نثر [illegible] رسیده که بظاهر شرع درست نمی آید محمول بر [illegible]
[illegible] ایشان در رموز [illegible] نکته [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] و تفضیل [illegible] بر حیثیتی که شد که مقصود ایشان حق باشد
و [illegible] که [illegible] استعاره و مجاز است [illegible] لعن [illegible]
بکار [illegible] آسان نسبت نمودن باید من الجهل و الحماقة در کتاب [illegible] از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود آیا شما را خبر کنم بهترین مردان [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] رسول [illegible] لعن بسیار میکنند هر
که اهل ایمان مذکور شده اند ایشان را لعن میکنند و هر که [illegible] ایشان او را [illegible] لعن
میکنند و در حدیث دیگر آمده که لعنت از لعن کننده هر گاه سر زد اگر آن کس را که لعن نموده
سزاوار آن نیست باو بر میگردد الا بر میگردد بلعن کننده و از جمله [illegible] الحکم
جماعتی را که طریقه زهد و عبادت پیش گرفته اند و از [illegible] تفضیلی [illegible] کرده [illegible]
و در [illegible] اکتفا نموده خود را از [illegible] و تزکیه نفس [illegible] و با جمله [illegible]
و حدیث [illegible] نموده اند بجای می آورند [illegible] افعال آزار [illegible]
حال [illegible] که حق تعالی می فرماید والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا
فقد احتملوا بهتانا و اثما مبینا یعنی آنان که مومنین و مومنات را می آزارند
بی جرمی که موجب آزار باشد هر آینه بر دوش گرفته بهتان عظیم و گناهی هویدا و باید
دانست که امور [illegible] که از جمال [illegible] و [illegible] بسیار است [illegible]
کدام بحدی نمی رسد که موجب کفر ده از لعن شود [illegible] و ایمان [illegible]
ایشان جایز نیست مگر فسقی که بظاهر کنند و از این جمله [illegible] اکثر [illegible]
در آن طومار مذکور است معلوم می توان کرد لیکن [illegible] موجب التماس [illegible] در
ذیل هر سوال باز نوشته ایم و کیفیت سلوک راه حق را در رساله [illegible]
باب نوشته ایم بطلبند شبل [illegible] و ترجمة الشریعة و [illegible]
وفقکم الله للرشد و الصواب [illegible] و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله الطیبین [illegible]

تمت الرسالة بعون الله
و توفیقه

رسالة الاعتقادات شیخنا الاعظم و مرشدنا المعظم بهاء الملة و الدین محمد العاملی روح الله روحه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نعمائه و الصلوة علی اشرف انبیائه **و بعد** فالغرض من تحریر هذه [illegible]
[illegible] علی من [illegible] انه لما کان لبعض الفرق الباطلة الذین [illegible]
اسم الشیعة کالزیدیة و الواقفیة و الکیسانیة و غیرهم [illegible] سوء فی بعض
الاصول الاعتقادیة و الفروع العملیة و کان [illegible] الشیعة الاثنی عشریة [illegible]
[illegible] الباطلة و الفروع العاطلة [illegible] من اهل السنة لما لم یطلعوا علی حقیقة
مذهبنا و لم [illegible] دیننا و [illegible] تلک الفرق الضالة لاشتراک الجمیع فی اسم الشیعة
نسبوا الینا تلک الفرق من العقاید الفاسدة و الآراء الکاسدة الینا [illegible]
بها علینا فاردنا ان نبین ما نعتقده من المطالب الاصلیة و الاحکام الفرعیة و ما نحن علیه
من المسائل التی یطعن المخالفون انا لا نقول بها بل نعتقد خلافها و الله یحق الحق و یهدی
الی سواء السبیل فنقول انا معاشر الشیعة الاثنا عشریة انما اخذنا اصولنا الدینیة و فروعنا
العملیة مما قامت علیه البراهین القطعیة و شهدت به الدلایل النقلیة التی وصلت الینا
من ائمة اهل البیت علیهم السلام کما اخذ غیرنا احکام دینهم عن غیرهم و الله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم **نعتقد** ان العالم جمیع ما سوی الله سبحانه حادث عن العدم جوهرا کان
او عرضا بسیطا او مرکبا و انه لا قدیم الا هو و انه واجب الوجود لذاته و انه قادر حی سمیع
بصیر غنی مرید کاره متکلم صادق و ان کلامه حروف و اصوات حادثة و ان قدرته [illegible]
بجمیع کل مقدور و معلوم و ان کل [illegible] سبحانه فهو لغرض و المصلحة و الحکمة و انه واحد
احد منزه عن الشریک بری عن الانقسام الذهنی و الخارجی متعال عن لوازم الجوهریة
و العرضیة مقدس عن الحلول و الاتحاد و ان کنه ذاته مما لا تصل الیه ایدی العقول و الافکار
و انه [illegible] جل من ان یدرکه الابصار فی الدنیا و فی دار القرار **و نعتقد** انه سبحانه ارسل
رسلا [illegible] المبینات اولهم ابونا آدم و آخرهم اشرف انبیاء المرسلین و سید الاولین
و الآخرین محمد صلی الله علیه و آله الطاهرین و ان معراجه بجسده الی السماء ثم الی ما شاء الله
واقع و ان جمیع ما جاء به من الاحکام الاعتقادیة و العملیة حق لا ریب فیه و صدق لا مریة
یعتریه و انه معصوم من الکبایر و الصغایر و السهو و النسیان و جمیع النقایص الظاهرة و الخفیة

نعتقد انه لا نبي بعده وان جميع اوامره ونواهيه الدينية ليست بالاجتهاد ونعتقد ان الوصي
بعده من بعده علي [illegible] بالنص الجلي في يوم الغدير وغيره امير المؤمنين وسيد الوصيين
علي بن ابي طالب عليه السلام ومن بعده ولده الحسن ومن بعده ولده الحسين ثم علي زين العابدين
ثم محمد الباقر ثم جعفر الصادق ثم موسى الكاظم ثم علي الرضا ثم محمد التقي ثم علي النقي
ثم الحسن العسكري ثم محمد [illegible] الهادي صاحب الزمان صلوات الله عليهم [illegible]
[illegible] معصومون [illegible] جميع الانبياء [illegible] معصومون من
جميع الذنوب والسهو والنسيان [illegible] ان الامام محمد المهدي عليه السلام
حي مستور عن الناس [illegible] الى ان يأذن الله في الظهور فيملأ الارض
قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما ونعتقد ظهور المعجزات على يد الانبياء [illegible]
على يد الاولياء وان الحسن والقبح بمعنى ترتب استحقاق المدح والذم عقليان وان
شكر المنعم واجب عقلا وسمعا وان [illegible] لافعالنا ولسنا مجبورين عليها وان الله
لم يكلفنا الا بما نطيقه لان تكليف ما لا يطاق قبيح [illegible] عنه تعالى و[illegible]
القرآن المجيد على ظاهره الا ما قام الدليل على [illegible] ونعتقد [illegible] الله [illegible]
ابدانهم ويخرجهم [illegible] وعلى الصراط [illegible] واشباه ذلك ونعتقد ان
المعاد الجسماني [illegible] وسؤال [illegible] والصراط والميزان والجنة
والنار حق وان [illegible] الكبيرة اذا مات من غير توبة لا يخلد في النار وان
الآيات التي ظاهرها خلاف ذلك [illegible] وان الشفاعة [illegible] لاصحاب الكبائر
باذن الله تعالى والمؤمنون مخلدون في الجنة والكفار مخلدون في النار ونعتقد
وجوب محبة اصحاب الرسول صلى الله عليه وآله الذين [illegible]
[illegible] بعد وفاته [illegible] امير
المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام او غصب حقه [illegible] ونعتقد
استحباب صلاة الجماعة ووجوب صلاة الجمعة بشروطها وان [illegible] في الوضوء
والمسح على الخف غير جائز الا للضرورة وان [illegible] الغسل الواجب [illegible] الجنابة
والحيض والاستحاضة والنفاس ومس الميت وغسل الاموات [illegible]
النفساء حرام وانه لا يجوز للمحدث مس خط المصحف وللجنب [illegible] العزائم

ولا المكث

الصلوة

ولا المكث في شيء من المساجد ولا دخول مسجد الحرام ومسجد النبي صلى الله عليه وآله ولا يجوز
بغير فاتحة الكتاب ولا السجود على الملبوس والمأكول والمعادن ويجب الطمأنينة في الركوع
والسجود [illegible] الواجب ولا يجوز الصلوة خلف [illegible] مجهول الحال [illegible]
الرباعيات في السفر المباح ونقول باستحباب نوافل الصلوة [illegible]
الشفع والوتر ونعتقد وجوب الزكوة في تسعة اشياء [illegible]
والغنم والحنطة والشعير والتمر والزبيب [illegible]
على كل بالغ عاقل الا الحائض والنفساء [illegible] في الصوم [illegible] الاكل والشرب [illegible]
الكذب على الله ورسوله والائمة الاثني عشر عليهم السلام وان دخول شهر رمضان [illegible]
[illegible] الهلال او بشهادة عدلين او الشياع وان من افطر في شهر رمضان
[illegible] عامدا [illegible] من دون سفر او مرض او اكراه او حيض او نفاس فقد وجبت عليه
الكفارة وهي عتق رقبة او صيام شهرين متتابعين او اطعام ستين مسكينا وان
[illegible] كالخمر والزنا فعليه الكفارات الثلث [illegible] الحج في العمر مرة
على كل من استطاع اليه سبيلا [illegible] على المحرم الطيب [illegible] او الاكل او [illegible]
[illegible] وتقبيل ولمس [illegible] وكذا يحرم على [illegible] تغطية الرأس وقبض
الانف عن الرائحة الكريهة وقتل القمل [illegible]
والبدن واخراج الدم [illegible] لضرورة وانه يجب عليه [illegible]
وان [illegible] من النجاسة [illegible] بين الصفا والمروة سبعة اشواط
لا اقل ولا اكثر [illegible] الوقوف بعرفات من زوال الشمس الى غروبها وان [illegible] الوقوف
[illegible] العيد الى طلوع الشمس ثم [illegible] الى منى ورمي جمرة العقبة بسبع حصيات [illegible]
[illegible] ان كان من [illegible]
ونعتقد [illegible] الكفار الحربيين من اهل الكتاب وغيرهم بشرطها المقررة [illegible]
ونقول بحرمة الربا والرشوة والسحر والقمار [illegible] واكل السمك الذي لا فلس له
ونعتقد [illegible] التسمية عند رمي السهم الى الصيد وان [illegible]
[illegible] التسمية عند ارسال الكلب للصيد ولا بد ان يكون
الكلب [illegible] معلما [illegible] ولو ارسل الكلب لم يحل [illegible]

وحلق اللحيه

وان قعودا لكلاب المعلمة والصيد الذي تقتله الكلب المعلم يحل اكله ويحرم صيد سائر الجوارح الطائرة والسائرة فو حتفه لا يحل اكله ونعتقد ان شرب الخمر وكل مسكر حرام وان لم يحصل السكر كالقطرة الواحدة وان كل مسلم بالغ عاقل شرب الخمر عامدا عالما بحرمته مختارا وجب ان يجلد ثمانين جلدة سواء كان رجلا او امرأة حرا او مملوكا ونعتقد انه يحرم بيع الخمر وشرائها وكذا بيع الآلات القمار كالنرد والشطرنج وغيرهما ويحرم الغناء والترقاص ايضا والفرق وبيع الخشب ليعمل الآلات اللهو والقمار ونعتقد انه يحرم على الرجال والنساء الاكل والشرب في آنية الذهب والفضة وعلى الرجال لبس الذهب والحرير الا في ايام الحرب والضرورة لدفع القمل وشدة البرد ونعتقد ان الانسان سواء كان ذكرا او انثى لا يملك احدا من ابائه وامهاته واولاده واولاد اولاده وان نزلوا ... ولو اشترى احد هؤلاء انعتق في الحال وانه لا يملك الرجل احدا من اخواته وعماته وخالاته ولا احدا من بنات اخته فان اشترى احدهن انعتقت في الحال وان المرأة اذا اعتقها انما تملك جميع اقاربها الا الابوين ولا تنعتق عليها احد سواهما ونعتقد ان نكاح المتعة لا بد فيه من الايجاب والقبول وتعيين المدة والمهر ولا بد للمرأة من العدة ان وقع الدخول الا ان يكون آيسة او صغيرة ونعتقد ان الدخول بالمرأة لا يحل الا باحد امور اربعة اما العقد الدائم او المتعة او الملك او التحليل ومن وطئ امرأة بغير احد هذه الامور وجب عليه الحد الشرعي نحو الجلد او الرجم او مطلق القتل والشروط المقررة ونعتقد ان الرجل لا يحل له ان يترك وطئ زوجته اكثر من اربعة اشهر ونعتقد ان الطلاق لا يقع بالكناية ولا بالكتابة ولا بغير لغة العربية ... القدرة وانه لا بد من سماع عدلين صيغة الطلاق ونعتقد وجوب العدة على المرأة بعد الطلاق ان وقع الدخول الا ان تكون آيسة او صغيرة وانه يجب العدة عليها بموت الزوج وان لم يدخل بها سواء كانت صغيرة او كبيرة شابة او آيسة وسواء كان كا... او منقطعا ونعتقد ان عدة الوفات اذا كان الزوج غائبا من حين ثبوت خبر موته لا من حين موته ونعتقد ان الامر بالمعروف والنهي عن المنكر واجب بشرط ظن التأثير وامن الضرر وهذه عقائد التي ننسب

محالفونا

... بيان العقائد ... بالله التوفيق

بعون الله وتوفيقه

ملا فارغ

[illegible]

خلیل

[illegible]

ملا ... [illegible]

ای یار زودرسان ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

وفصل الخطاب عنده كم

یعنی قران ومراد از خطاب کلامیست که کسی بدیگری گوید و فصل بمعنی فاصل است یعنی جدا کننده حق از باطل و اضافه فصل الخطاب اضافه صفت بموصوف منه

وعزائمه فیکم

یعنی اراده های الهی در حق شما یا هر چند تعلق گرفتن اراده خدا بخلق اشیا از جهت وجود شما است یا ولطف خدا در میان شما است یعنی علم با نها شما را حاصل است یا الکم واجب های خدا از تعالی در حق شما است یعنی کسی که اطاعت کردن او عزیمت وفرض بهشتیه غیر شما نیست و محتمل که مراد ان باشد که عزیمت ها که پیغمبران اولوا العزم در روز میثاق حاصل شده که از این جهت ایشان نزد او اولوا العزم گفته با قرار در حق شما بعد و حلال شما این مضمون در او اول کتاب کفر و ایمان اصول کافی مذکور است و شاید که معنی این باشد که سور عزایم قرآن در حق شما نازل شده منه

مجیب بذمتکم

یعنی بعهد و پیمانه که خدای تعالی با شما کرده که کنایات خلق بر شما بخشید پناه میبرم و از او از برای رفع حجاب و مانعیت از عذاب الهی که تا نیم منه

وآیات الله لدیکم

یعنی علامات خاصیه معجزه چند که حق سبحانه و تعالی با نبیا بجهة اظهار نبوت ایشان عطا فرموده مثل عصای موسی و قمیص ادم و خاتم سلیمان همگی نزد شما است چنانکه در احادیث معتبره مسطور است منه

وبرهانه عندکم

یعنی دلیل توحید باری که حق تعالی از روی حقیقت معنی و مردم را ان دلیل و برهان همه ایشه نماینده ان براهین نزد شما است منه

وامره الیکم

یعنی فرمان فرمانروائی و امامت و امارت از جانب خدای تعالی در زمین بشما رجوع کرده شده منه

وصدق مقاعدکم

یعنی انکه نشستن شما در مقام امامت بحق معهود است بنا بر انکه مقاعد جمع مقعد مصدر میمی است بمعنی قعود و نشستن منه

محتمل لعلمکم

یعنی بدعم که از شما نقل شده از راه تصدیق میکنیم و حامل ان میشوم منه

و بعضی الطرف [illegible] الزار [illegible]

[illegible] اه اه [illegible]

[illegible] قبل [illegible] بعد [illegible]

و از اول [illegible] اسم [illegible]

[illegible]

فمن بعد عبد [illegible]

[illegible] العبد

مثلا [illegible] جاوز [illegible] بالفر [illegible]

اداء بعض [illegible] فقد قبول الوارث

لا بیره وما [illegible] القبول

[illegible] العبد [illegible]

[illegible]

[illegible]

در میان علمای امامیه زن از سیزده جهت بر شوهر حرام میشود

الاوّل

انکه زن برادر یا خواهر خود را شیر دهد خواهر و برادر فرزند شوهرش میشود پس زن خواهر فرزند شوهرش میشود و خواهر فرزند شوهرش بر شوهر حرام است

الثانیه

انکه زن برادرزاده خود را شیر دهد سبب انکه برادرزاده زن فرزند شوهر میشود پس زن فرزند شوهر میشود و عمه فرزند بمنزله خواهر میشود

الثالثه

انکه زن خواهرزاده خود را شیر دهد سبب انکه زن خاله فرزند میشود و خاله فرزند خواهر زن میشود و جمع بین دو خواهر حرام است

الرابعه

انکه زن فرزندزاده خود را شیر دهد سبب انکه پسرزاده فرزند شوهر میشود پس زن جده فرزند میشود و جده فرزند بمنزله جده فرزند میشود و جده فرزند بر پدر حرام است

الخامسه

انکه زن عمه یا عم خود را شیر دهد سبب انکه زن برادرزاده فرزند میشود و برادرزاده فرزند بر پدر حرام میشود

السادسه

انکه زن خاله خود را یا خالوی خود را شیر دهد سبب انکه زن خواهرزاده فرزند میشود و خواهرزاده حرام است

السابعه

انکه زن عم‌زاده یا عمه‌زاده خود را شیر دهد سبب انکه عم‌زاده فرزند بمنزله برادرزاده و سبب انکه زن خالوزاده فرزند میشود و خالوزاده فرزند بمنزله برادرزاده زن است و برادرزاده زن بر شوهر حرام است

الثامنه

انکه زن خالوزاده خود را شیر دهد سبب انکه خالوزاده زن فرزند اینکس میشود پس عمه‌زاده فرزند شود بمنزله خواهرزاده اینکس میشود و این حرام است

التاسعه

انکه زن برادر شوهر را یا خواهر او را شیر دهد سبب انکه مادر برادر یا مادر خواهر میشود و مادر برادر هر کس مادر انکس است و این حرام است

العاشره

انکه زن فرزندزاده شوهر را شیر دهد سبب انکه مادر فرزندزاده میشود و مادر فرزندزاده زن فرزند است

الحادی عشر

انکه زن برادرزاده یا خواهرزاده شوهر را شیر دهد سبب انکه مادر برادرزاده است ما دام که زن مادر برادرزاده است حرام است و سبب انکه زن مادر خواهرزاده است و مادر خواهرزاده خواهر انکس است و خواهر حرام است

[illegible]

رقعه که نصیرای همدانی که بیاران شیراز نوشته

مشکر میخواهم یکتا روش و یگانه طرز باشم و برسم و عادت ارباب رسوم و عادات که
ظاهرآرای باطن خراشند دست افشانم اگر قلم تراشم و مرکب تازه در دوات چکانم
و یکی از دوستان که ساکن خاک پاک شیراز ند و از غبار آن پیش خوشتر زنی ظاهر
سینه صافند نامها نویسیم و بدروغ و راست اظهار خواهش دل و شوق خاطر
نمایم و عبارات یگانه و شورهای عاشقانه در و مندرج سازم هر آینه از طرز خود
برگشته و یکی از مردم ساخته و زکار باشم بیت بالی و قوف عرضه بازار عالمیم
عادت نگر روش کار عالمیم ⁂ از صوت بلبلان چمن گوش گل گرفت ⁂ ما عندلیب
تازه گلزار عالمیم ⁂ هرگز ندیده ایم چو گل فیضی از چمن ⁂ ما سبز کرده سرو دستار
عالمیم ⁂ آسوده ایم از خنکیهای آشتی ⁂ سرگرم جنگ با در و دیوار عالمیم ⁂
یاد نصیر مالکه دنیا نزیستیم ⁂ شکر خدا که مالکه خار عالمیم ⁂ خوش گرفتم که بی روشی
کردم و نامتعارفی نمودم و از راه رسم عادت نگشتم آخر چه سازم که هزار جا
عاشقم و در هر گوشه چشم بر لب بامی دوخته ام و در هر رهگذری نظری دارم
و در هر باغی گل نقشی بسته ام و در هر صحرائی سبزه نشان کرده ام و در هر خانقاه
پیرکا و در هر خرابات مریدی مدرسه نیست که هر یکی از حجره نشینان هرکتاب
سخن نباید نوشت و مسجدی نه که به شب زنده داران آن صد دعای نیم شبی
نباید رسانید فرد ما صد پاره و نقش تو در هر پاره دارم ⁂ زچاک سینه
در هر پاره نظاره دارم ⁂ درین صورت چه کار کنم و چه نویسم و بکه نویسم
منت خدا را جامع کمالات و هبی و مکتسبی مجموعه لطایف فارسی و تازی نقاوه
دودمان کمال یگانه کشور افضال وحید عصر فرید دهر آصف الزمان حافظ دورا
دقیقه سنج نکته پرا کلب رضا که توفیق ابدی رفیقش باد هجوم آن کنم حضور است
کدام نامه جامع اینقدر نظم و نثر تواند بود و کدام مکتوب این همه بلاغت و
براعت تواند داشت اگر بالفرض رشاقت اسلوب امراء القیس و دقت
طرز متنبی و فصاحت سحبان و بلاغت حسان و مضامین رقعهای صاحب ابن
عباد و مراسلات ابن العمید و مکاتبات عبد الحمید و مقامات مریح همدانی و مجد
وزیری و حمید الدین بلخی و محاضرات راغب و یتیمه ثعالبی و رقعه غزالی و شرح

لامیه

لامیه صوفی و مکاتیب مولانا قطب محیی و نتایج ذهن کث جم و سوانح طبع ناجم
و صنایع تاریخ وصاف و متانت منشآت ملا شرف الدین علی یزدی و جزالت
سخن ابو الفضل امیر و ناز کی عبارات شیخ ابو الفضل هندی و طنطنه یکی نظم
نصیر همدانی و دقایق قصاید انوری و مثنوی نظامی و لف ظی خاقانی و مضمون
تراشی کمال اسمعیل اصفهانی و نمک سخنان سعدی و پاکی غزلهای حافظ شیرازی
و لطایف عبارات افضل کاشی و سحابی نجفی ... هر یک ... عنصر گردد
و صورت هیولانی قبول کند و هیکل جمالی پذیرد گمان دارم که لشبیه آن مجموعه
لطایف آثار و بصورت آن ادراک مصور گردد و درین صورت قلم از دست
انداختن و دوات شکستن و دیگر همی نامه هر پاره کاغذی که اگر کبوتر
نامه بر در راهش بیند شکار شاهین قضا گردد و بچه کار آید این فهم
مجسم زبان ببیند که مکتوبیت محبت اسلوب بر لوح سینه اش حقایق
حالات خویش نگاشته ام و یا حفیظ بر عنوان آن نوشته ام و زبان حال
سلام دوستان روحانی و یاران جانی رسانید بیان عشق من خواهد بود
بیت فغان ای رفیقان محبت گسل ⁂ که یکره زما بر گرفتید دل ⁂ بیک نامه هم
هم نکردید شاد ⁂ که دل خوش کنم زان همایون سواد ⁂ بجای که نامه دوستان
عزیز است این نامه نامی را گرامی دارند و سواد آن بر بیاض دیده نگارند
بیت همان نامه گر نامه جانی بود ⁂ طربنامه زندگانی بود ⁂ از آن نامه گر نامه گوید
سخن ⁂ طلسم روان است تعویذ تن ⁂ چشم بر راهم که همان مکتوب عزیز را
جواب ... سازند و جابجا از بازگشت نور نظر آن ازاین باز فرستند
که منتظر آن خطابم و منتظر آن جوابم بیت خبر وصل بخبر رساد ⁂ زود درآید
زود تر رساد ⁂ حق سبحانه و تعالی همگی را حافظ و حفظ نام و نصیر باد

در خطاب اصطرلاب بمیر محمد امین نوشته ارتفاع کوکب اقبال و طالع مسعود
آن مرکز دایره جود سر حلقه کرسی نشینان وجود عروه وثقی ارباب معانی
زبده نتایج سعود آسمانی بر مسند سعادت دنیا و دین خلاصه ساکنان
هذا العطوالاین بدرجه باد که نقبتین دیدهای دوربین مجسطی کشایان

بدیها

رصد کزین بسیاری خطوط شعاعی ادراک دوست آویز اصطرلاب مینش از ضبط آن
عاجز آمید بعد از طی طول و عرض دعا بر صفحه ضمیر دقیقه پذیر که از اصطرلاب جبینها
احتساط سر گذشت هر کس تواند کرد و از روی تقویم سینها استخراج احکام نیت
دلها تواند فرمود پوشیده مباد که درین وقت داعی را با اصطرلاب احتیاج
افتاده و اصطرلابی که خود دارد در مرتبه انتفاع ساقط شده علاقه آن از
تار عنکبوت سست تر گشته و حلقه آن بحلقه زلف سلسله مویان شکستگی وام داده
مجره آن مانند مجره طالب علمان کنج مدرسه مندرس گشته و مصداق مقال
ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت آمده صفایح آن چون فلک اطلس از خط
و خال ساده افتاده و عضاده آن چون بازوی ضعیفان بی قوت گشته
و دو لبنه آن چون دو خشت خام از هم ریخته بشیزه آن بفلسی نیرزد و فرس
آن باسب چوبین نرسد پرده دیدار از مشاهده آن مانند صفحه عنکبوت مشبک
آمده دل پر رخنه از ملاحظه آن چون دفتان سوراخ گشته مجملا اگر درین
باب بیتی بنویسم هنوز شرح نداده باشم ترصد آنکه محرک سلسله فردی
شده چند روزی اصطرلاب خود را که نزد خدام کرام مرکز ثقل عناصر و اجرام
اعظم و دوار صفحات لیالی و ایام محور فلک مجد و معالی ثالث قطبین جنوبی
و شمالی کرسی کاه آسمان عمده اشکال صور عبد الرحمن ایمن الامانت
لطف فرمایند و این مخلص را اصطرلاب وار حلقه بگوش احسان خود سازند
دیگر چه نویسد حق تعالی حافظ و حفیظ و ناصر و نصیر باد ٥

در طلب آب بجهت بهمن زار میرمعین نوشته حق تعالی چمن اقبال و ریاض آمال
ان نور حدیقه افضال و نور حدقه دولت مآل را از فیض بار معین لایزال تر و سبز
و سیراب دارا د گلشن خاطر تو خرم باد بخت سبزت بعیش توام باد بعد از
آبروی کدام لفظ و معنی به وسه حرفی از افسردگیهای باغ دلگشای بهمن زار بر
عرض رساند قطع نظر از اغراقات منشیانه و مبالغات شاعرانه غریب حالی روی
داده صحن چمن که از خرمی غیرت صحرای خلد بود نمونه دشت کربلا شده و جوی بار
آن که آینه رنگ دجله بغداد داشت هم مشرب دریاچه ساوه گشته و از تشنگی که

از تش

از شور بختیها مصداق مقال هذا ملح اجاج بود و در ذایقه تشنه لبان این مقام لذت
هذا عذب فرات داده دعا گویان صافی ضمیر که سجاده بر روی آب میگسترند
ماشاء الله همه در خاک نشسته اند و سحر خیزان دایم الوضو خاکم به دهن تمامی نماز را
به تیمم میگزارند چمن که بر سفیدی انگشت نمای این عرصه بود زعفران رنگ بر
آمده و سرو که ثابت قدم این سرزمین بود بر لب جوی خاک افتاده چنار دست
از جان شسته بنفشه بعشق رود نیل جامه به نیل کشیده گل از خون سینه چاک پیراهن
کشوده و غنچه در چشم بلبل مهره یرقان نموده سوسن از تاب عطش زبان بیرون
کرده فواره از خشک لبی زبان بکام کشیده تاک پاک خشک گشته و ثمرة الفؤاد
آن در غوره مویز شده درخت آلی از بی آبی روی بی مزه نهاده نهال آلو بالو
از تشنگی آلوبالو را در رنگ عقیق در دهن گرفته تخم تمش خام طمع نموده از
عین الشمس آفتاب آب جسته و سیب از ایش دلیری کرده از چاه ذقن نسیم غبغبان
دم آبی طلبیده شفتالو با همه پاکدامنی بوسه داده دم آبی یافته **غزل** قصه غصه
بی آبی من اصغا کنید ٭ کرم ده که از کرمت روی بهی ٭ دایه ابر چو شیر تو نه ده
طفل نبات ٭ چکند گر نکند گونه رخساره گهی ٭ در این شدت گرما که بیفکند سپر
تیغ سبزه زکه از کوکبه تر مهی ٭ آب خواهم ز جنابت که جوی ریز دلم ٭ نه از جان که
چو چاه سینه چشم تهی ٭ یاری تر و خشک این بوستان چشم براهند که از رشحات
التفاتشان سحاب مکرمت و دریای احسان آب رفته بجوی آید چه شود که اگر
امروز یکی از ملازمان را میراب این گلزمین و ساقی این بزم افسرده کرده تشنه
لب ساقی بزم لب شور و شین ٭ ده جام آلی با دجبین ٭ حق تعالی ظاهر و
باطن محمد و معین و ناصر و نصیر باد ٥ **میرمعین در جواب نوشته** که بخشم آب دهم ٥
دیباجه بیاضی این نسخه که از آستی جنت چمن است ٭ چون صحن چمن پر از گل و
یاسمن است ٭ تشبیه توان کردنش بصحن چمنش ٭ لیکن چو نظر کنی در یغ سخن است
بیاضی که تقویت مشام خرد بشمیم سواد مشکین اوست و صفای خاطر روشن
ضمیران از مشاهده صفحات آینه آیین او ٭ هر ورقش دقایق لطایف را دانت حقایق
و لطایف کشوده و از مشرق صفحات آفتاب هر مطلع جنت مطلع آفتاب طلوع نموده

گنجینت

هر غزلش بحری پر از جواهر مکنون و هر فرد ابیاتش صدفی مملو از لآلی موزون ❦ قطعه
خرد معنی سنج ❦ باز کرده زهر ورق در گنج ❦ هر که آن در کشود زر یابد ❦ بلکه در ناید
... یابد ❦ سواد صفحاتش فایض النور بصفحات تولج اللیل فی النهار موصوف
و ... بیاض بین السطورش آیهٔ و تولج النهار فی اللیل بظهور رسیده راقم دیباچه
کمالش ... لی ... تعلق بریده و صندل نیز از رشک صفایش خود در کنار
کشیده ... صحایف صفحاتش را چین رقمات را ز لآل معانی پرورده و در مهد
صحایف الفاظ حروف را با محامد معانی سنج دار تکفیر در آورده ❦ سخن خوش
حیات ... ان دتن است ❦ دم عیسی گواه این سخن است ❦ والحق صیرفی خرد را
در دکان امکان نقدی از این رواتر به سته در نیامده و نقش پرداز فکرت را
صورتی از این زیباتر دیده خیال روی نموده مطابق این دعوی چهره کشای
صور معنوی امیر خسرو دهلوی که شیرینی ادایش مذاق جان تلخکامان را آشنا است
و زیور معانیش عروس سخن را پیرایه آرایش فرموده که ❦ زهی سکه کیمیای سخن
که گنجی در و نیست جای سخن ❦ رقم سنج وحی فرستادگان ❦ شرف نامه آدمی زادگان
گرامی کن گوهر آدمی ❦ گرامی ترین جوهر آدمی ❦ باو آشکارا نهان جهان ❦ بگوش
آشکارا بدیده نهان ❦ بهر خانه صلح و جنگ کز ❦ بهر دل شتابی در بکدگر ❦ بهاری
بصد نیکوئی خاسته ❦ عروسی بصد زیور آراسته ❦ سخن گر نه خانت بنگر بهر بیشی
چرا آدم مرده باشد خموش ❦ امید که تا از سحاب خامه در ربا رجواهر مکنون ولآلی
موزون بر اصداف اوراق بارد و کلک زر نگار رقم سواد و بیاض بر صفحات
لیل و نهار نگارد ناظران مرآت صفاتش از جلوه جمال معنی بهره ور و دیدهٔ
ارباب بصیرت از سرمهٔ سوادش مکحل و منور باد ❦ این نسخه که خامه کرد
بنیاد ❦ توقیع قبول بر ویش باد ❦ ۵

دیباچه بیاضی ❦ رفیع ترین کلامی که منشیان فصاحت بیان بر بیاض صفحهٔ
صحیفات رقم نمایند حمد متکلم قدیم حکیم علیم است که کلمات قدسیه سماتش
که مصدوقهٔ آیات بینات است سفینه ایست مشحون بجواهر معارف و گنجینه ایست
مملو از عوارف لطیفه معانی که اهل کمال نقاب حجاب از رخسار دلفریب

معانی

ازو اخته

معانی آن کشیده درود و رسول کریم علیه ... که لوای انا افصح در میدان بلاغت
و منادی فیض انتهای اوتیت جوامع الکلم در صوامع ملک و ملکوت افراخته و بعد
این مجموعه ایست محتوی بر کلمات لطایف آمیز و مشتمل بر نوادر نکات فرح انگیز
که اشعهٔ التفات نظر ران یافته و منزها دیوان از کلک عنبر افشان نادر
العصری یاران سخندان سمت تحریر یافته خطوط مشکین چون طره طرار بر غزه غرا
مسلسل دلکش و الفاظ رنگینش منشا انجاهات در ... نظامش ... نقوا
هر لفظی مضمون سری از اسرار فی کتاب مکنون و هر حرفی مبین حکمی از احکام
نون و القلم و ما یسطرون سواد صفحات فایض النورش بصفات تولج اللیل فی النهار
موصوف گردیده و از بیاض بین السطورش تولج النهار فی اللیل بظهور رسیده
تقویت مشام خرده دانان از شمیم سواد مشکین اوست و صفای خاطر روشن
ضمیران از مشاهده ارباب بصیرت از سرمهٔ سوادش منور ❦ سوادش نور بخش
دیده حور ❦ بیاضش از فروغ صدق پرنور ❦ سطورش جلوه گر چون عقد گوهر
بلیغ روح پرور ❦ عباراتش چو آب زندگانی ❦ در و پیدا جواهر از معانی امید که
تا از سحاب خامه در ربا رجواهر مکنون و لآلی موزون بر اصداف اوراق
بارد کلک زر نگار رقم سواد و بیاض بر صفحات لیل و نهار نگارد ❦ این جواهر
بها از زیور گوش روزگار و منظور دیدهٔ اولو الابصار باد شعر یا رب این
روزگار یاران را ❦ زاده طبع هوشیاران را ❦ چون نفس بوح پرورش داری
تا ابد فیض گسترش داری ❦ ۵ یکی از اطبا نوشته دعائی که چون مسهل
حاذق اعیان از مواد طبیعت و نضج مواد باجابت مقرون باشد و سلامی که غذای
قرار و رواج آن از دانفی راو یاماحث و سدا معاذ ذم زند بار داحل هموم
همراه باد سموم بجانب استاده هر وجلاد شهر ثانی ربیا المنون ثالث قتل
عام و طاعون قایم مقام ستم قاتل نایب مناب زهر هلاهل قاطع اجل ممدود
قاید اجل موعود رهنمای هلاک و موت کارفرمای ملک الموت قافله سالار
عواصف آفات طلیعه عساکر هادم اللذات قطعه آن طبیبی که چو بنوشت دوا
بهر کسی ❦ بود بر برگ همان حرف نخستینش دال ❦ اوطبیب است ولی هست طبیب جاهل

او مسیح است و لی است مسیح دجال ❊ ان کمال الصناعه کو خونی عمر که ذخیره حیات سال
اعیان نوع انسانست در یک نفس باد فنا رود و آن حاوی علامات حسن صفات
که غنچه گلستان اسامیش در هم بنیان شفا و نجات از سعی لقمان از دواخ
مستغنی باشد ❊ آری حاذق فن قانونی است کلی در ازاله صحت و حفظ مرض ❊ و عدم کمال
صاحبش در سنه مقرر جهة اشتداد علت و تزاید عرض سقیم را تفقد او چنین
سموم [illegible] تعرض عیادت او چون بحران ردی منذر هلاک [illegible] میکرد
[illegible] اشتیاق [illegible] چون [illegible] صاحب اسهال [illegible] زیاده
میکرد و باسباب مفارقت [illegible] نقاهت بقای چند روزه است میسر باد ❊

رقعه که در طلب عینک بشیخ محمد خاتون نوشته

اللهم احرسه بعینک التی لا تنام
والکنفه برکنک الذی لا یرام ❊ چنانکه چرخ پیر بعینک مهر و ماه محتاج است بصیرت
ان عین اعیان مردم دیده باریک بینان قرة العین آبای علوی نور چشم
امهات سفلی کحل الجواهر انظار دانش و بینش مرآت حقیقت نمای آفرینش مجمع
بحرین ظهور و بطون یگانه دوران آل خاتون از مشاهده لطایف غیبی بعینک
فکر و نظر نیاز مند مباد [illegible] لمعان انوار دعا بر آینه ضمیر معنی پذیر که چشمک
مهر منیر نزد پوشیده مباد که [illegible] پیش ازین در [illegible] معنی [illegible]
از پرتو التفات عالی بعینکی چشم روشن شده بود و دیده دران روشن ضمیر
چشم روشنی باو گفته اند و تنگ چشمان ولایت همدان چشمهای سفید آن سیاه
کرده اند و از ان جمله یکی از همچشمان او را [illegible] کتابت حقیر سرا پا نوشته
چشم داشت آن طور عینکی [illegible] شده که از خواندن سفارش نامهای
ولی [illegible] فقیر هم محتاج بعینک شود و عینکی دیگر زبان شما کرده هر چند
زود تر عینک [illegible] حلب [illegible] که رهرو چشم روشن دلان جای تواند داشت
و توانند کرد عنایت فرمایند بهتر و هر چه در ان بیشتر خواهد بود کمالات صوری
و معنوی از اصابت عین الکمال مصون باد بحق محمد و آله الامجاد ❊

رقعه که بمظفر حسین کاشی نوشته

قلم صحیفه شوق ار هزار بار نویسد ❊ هزار عذر
ز تقصیر بر کنار نویسد ❊ فتد ز رفت کاغذ مکرر نه کاتب ❊ نامه دردمندانم

آشکار

مگر آشکار نویسد ❊ در دو نوشتن مصطبه صحبت با شکسته زاویه الفت مجاور کنیه محبت
مساجد تجرد و برو صحبت و کثرت [illegible] در معرکه جهاد اکبر بر نفس سرکش مظفر گشته
و نفس شکسته خود را بشکستگیهای زلف بتان پیوند درست کرده و در نشیمن
مبادی عالیه در تفرید زده و جهة تخلقوا باخلاق الله ابراهیم را خلیل خود ساخته
واتخذ الله ابراهیم خلیلا خوش آمده اند و صفاهان را [illegible] داده اند آری
بجا سوگند که اگر یک صباح قهوه خانه چشم بد دور روشن [illegible] اشراق
سیاه آورد [illegible] مشاطه [illegible] مژگان را [illegible] اگر یک صبح هم [illegible]
صباح الخیر از و نشنود مانند کوزه شکری [illegible] بجوش آید و پیاله از خود
و بی تحکام گردد [illegible] صحبت با ارباب طامات [illegible] مدرسه هم از
پرتو [illegible] طبعش چشم روشن شوند و اهل مدرسه [illegible] فکرش
از لفظ [illegible] و از سراب زلال [illegible] مسجد هم از پاکی طینت و صفای
خاطر و لطافت نگاه و طهارت نظر و غسل دیده پاک بین او را بدعا خواسته
[illegible] او را [illegible] آواز کرده ❊ ای نغمه زنه در دو نوشش از غم تو
[illegible] خرقه [illegible] از غم تو ❊ در خاطر تسبیح گره بسیارست ❊ خمخانه درین
شیشه هم بجوشش از غم تو ❊ باری فقیر حقیر بغیر [illegible] اشتیاق کنجی [illegible]
داشت که چون نسیم مصلی و آب رکنا باد جنبش [illegible] با دل تنگ [illegible]
پیشانی [illegible] استقبال آید و سه روز شد که مژده آمدن ایشان از
شیراز شنیده چندانکه [illegible] از مسجد بیخانه و از مدرسه بقهوه خانه
بی [illegible] صاحب خلوت در انجمن سرایی [illegible] آن روز که [illegible]
بود [illegible] طفل طبیعت را بیک طفل تسلی داده میفرمود [illegible] صحبت گرامی ایشان
کو [illegible] امروز خود چگونه باشد که دو دل شده اند و یوسف رخ وارد
[illegible] حرم سرای دل را [illegible] دو دیده دل را دو
[illegible] ساخته اند ❊ شوخی ز دو عشق در سر ماست ❊ میدان دلم
دو لشکر آراست ❊ از مشرق و مغرب دل من ❊ هم در رو هم آفتاب رخاست
درین صورت چه حیله سازد و شما را از کی بجنگ آرد ❊ سرگردانم ز هجر معلوم

بیت: دریای کرامتم که بدست آید ... مکرمت و التفات زمانه داین ستمدیده
هجرانرا چاره نسازند. خود کمتر از دردانی از ناماتو صد بار ... در
هر کام صد جا آتش است: (ة) **بمحمد حسین چلبی نوشته** سلامی ملاطفت
نامه روده و دعائی و صفائی بتحیه رود نکهت چهار باغ و نزهت گلدون
تحفه محفل قدسی تمثال حضرت افادت منزلت افاضت مرتبت حقایق شناس
دقایق پناه اوج کوکب اقبال را صد مبیع الفاظ و معانی زبده نتایج آسمانی
قدردان ارباب استعداد دفاتر و خاتمه معارف مبدأ و معاد مشتری متاع کتاب
علم و عرفان جوهر شناس گوهر صاحب جوهران محقق طوسی نجم البصیر خطاب
کرده علامه شیرازی قطب فلک تحقیق و تدقیق نام او نهاده و حکیم پهلوی
از نفع بحار افکارش ... در ... جان را ... ساخته و فاضل قوشچی حبیب
شهباز بلند پرواز ... گشته و همین ریاض ریاضی از طراوت طبعش نضارت یافته
و انجم نجوم از افق طبیعتش طلوع نموده در اکثر علوم دقیقه شناس گشته و در
کمال بدرجه کمال رسیده و از دیوان متنبی این بیت وصف حال او آمده. بیت: و قوله
بالفضل من لا نوده ... ولیس لها العدی من لا یخشم. اگر حوصله ها ... از ... خاتم
تنگی نامه ملک خطبه رساله شجره مبارکه ثمره این کتاب است از عهده آن ...
امید که تا هنگام طلوع آفتاب از مغرب مشرق فضل و افق دانش از لمعات
اشراقات وجود فیض النور رشی مطلع انوار فیض بوده ... کلبه اخلاص ...
دعاگو و زاده اختصاص مخلصان رضاجو از پرتو آن نمونه شعل ... مشکوة
فیها مصباح باد بعد از طی وادی قدس دعا و خلع نعلین ... اشتیاق ابلاغ
مینماید که از شمول الطاف عالی که نسبت بعموم خلق خصوص این طبقه تحقیق
پژوه است ... بعید می نماید که ... احوال کثیر الاختلال مخلص قدیم رجا ...
باخلاص مستقیم تغییر نشود و هرگز نرسد که چون ... و در چه کار داشت
نمیدانند که از ... التفاتهای ... شکایت کنم یا از بی لطفیهای خود
گله نمایم. بیت: کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت یارب از مادر گیتی بچه طالع زادم
... الحمد ثم الحمد که خدام قدسی احترام هم صاحب مرتبه قرب و منزلت و قبول قول

وتاثیر نفس و ظهور آثار نه و هم ... شناسی و قدردانی و مرتبه ... اند
درین صورت بحال گوشه گیران پرداختن و احوال گمنامان پرسیدن بواسطه یکی
از دو چیز خواهد بود اول اطلاع بر حال دوم عدم اهتمام بر شان ایشان فان عدم
کنت لا تدری فتلک مصیبة و ان کنت تدری فالمصیبة اعظم عجب مشکلی پیش
آمده اگر چنانچه بطریق خودستایان عرصه زبان بلاف و گزاف گشاید ...
دعوی فضل و کمال و استعداد و استیهال نماید خود ... و خود فروشی کرده باشد
و اگر هیچ نگوید و خاموش نشیند مجهول القدر و بی نام و نشان ماند و اگر اظهار
بی سروسامانی و بی سرانجامی و تشویش خاطر ... نماید هم دوستان را
ملول و هم دشمنان را بتعیش ساخته باشد بهمه حال حالا مضمون. مصرع: خوش چه زد
خامش نشین کران دل نازک ... طاقت فریاد دادخواه ندارد. عملا ... پیش
ازین مقوله سخن نمیکند ثانیا عبارتی که درین اوان باصفهان فرستاده بود
و امر عالی بمحل آن شرف صدور یافته بود مع آنچه فیها و ما فیها مطمح انظار گشته
رساله در حل آن تحریر یافته و بشجره مبارکه موسوم شده امید که ثمره بران
مترتب گردد و همانا که چون بنظر عالی در آید سیاق کلام و اسلوب خاص و طرز
تازه آن مطبوع طبع انور گردد و الحال خطبه و بعضی مقدمات آن در صحبت
حضرت افادت پناه فضائل و کمالات دستگاه سلاله افاضل الکرام نتیجه الاماجد
العظام صاحب الطبیعة النقادة و القریحة الوقادة و الفطنة العالیة و الفطرة
العالیة نور چشمی بلاذی مخدوم زادگی مستغنی الاوصاف لازال کاسمه
تقیا محمد الخدمت فرستاده شد بنظر التفات در آورند و ارزوی توجه برای
آن نرسند که خالی از مزه نیست و قد انتهی السواد الی البیاض (ة)
در وصف دار السلطنه اصفهان نوشته چه گویم از صفای صفاهان و نزهت این
ساحت جنت نشان اگر حور عین این نگارخانه چین را دیدی از رشک شاهدان
شیرین شمایلش در کانون سینه صد هزاران شعله سوزنده افروختی و اگر فردوس
برین تماشای این بهشت روی زمین رسیدی بر آتش غیرت چون دوزخ تابنده
بسوختی و در رشک این بر و بوم خجسته بهشت فرعون در دوزخ نشسته. بیت: شمیم عنبر آمیزش

معطر دل نسیم عنبر بیزش جان پرور [illegible] روح‌افزایان از لطافت هوای دلاویزش
در دیونه کرب هوا چندان نشاط‌انگیز و نیکوست که از شادی نگنجد غنچه در پوست
کیفیت چنان گزار سیراب بجای قطره میریزد می ناب ز تاثیر هوا پیر و
جوان مست در و بام زمین و آسمان مست نوعروسی است زیبا که دایه ابر
نیسانش بصد هزار ناز در دامن پرورده و مشاطه فصل بهارش بدستیاری
غازه فروشان لیل و نهار هر هفت کرده و لاله طبیعتش با هزاران غنچه دلاک
از حجرات غیب بیرون افگنده سپهر برین از برای نثار رخش عقد پروین بر
زمین افشانده و آثار اسکی نامش در حجله عباس آباد با انتظار قدوم مقدم
همایون داماد نشسته چادر شکوفه در سر و پیراهن گل در بر گیسوی مشکین
سنبلش در پای قامت سرو افتاده و لاله از رخسارش زلف تابدار بنفشه
در بر گرفته دست چناره برابر کف الخضیب در دعای دوام دولت
روز افزون و پای شاخسار از خضاب ریاحین گلگون از غایت صدق
افسون مهر پرورش دمیده دست زمانه از بیم چشم زخم نیلوفر بعذارش
کشیده بهشت عنبر سرشت را سراسیمه در بیرون دیدم گفتم بسم هر روزه پروزه
صفا آمده گفت خطا باختی و تیر اجابت از کمان گمان بر هدف یقین نینداختی
این نوعروس حسن که چون لاله داغ غلامی او بر جبین دارم و چون ریحان خود را
از حبشی‌زادگان او میشمارم از درد فراق کوکب همایون بیچاره است و از وصل
گشته در خمار است حقوق نعمت بمن بسیار شرط وفاداری او بجا آورده
بعیادت او آمده‌ام من از استماع این سراسیمه شدم و طبیب مسیح الانفاس صبا را بر
سرش بردم صفا را زار دیدم بر بستر ناتوانی چون گل خفته و از غایت پریشانی
چون سنبل آشفته نبض یاسمینش در غایت اضطراب می‌جست و خون ارغوانش
که از شریان در جریان آمده بود بر مسامات می‌بست دانستم که بیماری وارسته است
و جدا بادا او از تاب تب حرمان بجای دانه ریا لبیش نایره سرشک طوفان آثار
از در بار دیده و دیده دریا بار کشاده و گر نه مستانه او از رسم عهود زیاده
آری طغیان زده رود دشت ما که چون سرشک عاشقان از دیده بیمار دامن

صحرا روان شده سبب همین از بقول [illegible] عارف حال او شدم و پرسیدم
دلی دارم که مالامال خون است تو میدانی و میپرسی که چون است تب سوزناک
محرومی از حضرت همایون برای اختلال وجودم علت مستقل بود هزار شکر
فتح آباد و علت غربت آن دیار آباد و ویران افزوده اضافه آن مرض علاوه
آن عرض گشت و منتست که سایه مرحمت آن آفتاب جاه و جلال از سر این دور
بزم عشرت فتح آباد از شمع وصال او بی نور است اگر بر آتش تافته کار زده‌ام
رواست و اگر غبار محنت و غم بر سر خود بیخته‌ام سزاست چرا ز اشک
نسوزم میان پروانه که مجلس دگری روشن از چراغ منست چون حال
به اختلال او را بر این منوال دیدم دست به ده نمودم هر چند در مقام معالجه
در آمدم اطفای حرارت و رفع مرارت او جز به نفحات سحاب مرحمت شاهی
و شربت خوشگوار و رود ظل اللهی ممکن نبود و تسجیل میمون و بشرده و توجه رایات
جاه و جلال او را تسلی دادم و مرهم راحت بر جراحت او نهادم پیوسته توفیقات
الهی قرین حال و همواره تأییدات نامتناهی قرین امانی و آمال بوده فتوحات
آسمانی و فتوحات دو جهانی مستدام باد ۵ کتابتی که بسیف دستپناه
قاضی نورالله شوشتری نوشته نام خدا این چه طرز است تازه که در جهانی
معارف و رکاب نگار الالقاب و گزارش اوصاف طفیل مقصود طفلی است
الحق البهج والباطل لجلج ملی که سخن در وصف حضرتت که شخوف سرد آسمان
کلاهش صندل سرخ پیشانی نهر آب و قلم خود سال بالغ رقمش با خامه کتاب
وحی و الهام هم کتاب است به بیرانه اجتهادش رونق شرع مغبون و بدر رسیخ
احقاق دینش کار ملت از شکست مصون تر از شمامهای خامه عنبر شمامه‌اش اهدی
من تفاریق العصا و نسیم ریاحین انشائش از فتیقه [illegible] شقایق نجم خطابش
ریح العبقری بجرب زمی مدارکش بر مبانی شکستگیهای دل و دین از طلبد
پاکی اساس ایمانش روح فلک دوازده باب از مجالس المؤمنین قرینه [illegible]
طالع نامه الفاظ تازه و معانی بکر نسخه مصنفاتش تاریخ تولد نورسیدگان
خانواده فکر از پرتو ضمیرش معانی دو ربی نشان سراسر بدل نزدیک

و خاطرش نغور رسی هوس حواشی شارح متون بطون ✽ شکفته و در گلخانه اش
برکت حرکت و سکون ✽ اگر دریافت آبی ساینده اوست ✽ و اگر کان است نخل خشت داده او
در پرده دلش شراب طهور سخن صاف است ✽ و دعوی دانش از هر که غیر اوست از اف
از رنگات تذکر محامد ذات و مناقب صفاتش تطویل حسن کلام و اختصار عیب تمام
این ثنای دیگران نیست که تطویل ناخوش و اختصار دلکش باشد ابنجا ناطقه
بر جان مفتون و سامعه از شنیدن ممنون است اما هر چند درین مرحله خلوه خانه
چون سیر جاده سواد لا ینقطع است لیکن درازای طریق و حتش الطول از
فرسخ و در کعبه وصول منتهای آن نهایت صعب است و دو نه بعض الانوق
دخل چه ساز الف ظو معانی و فا بخرج یک بدنه آن نتوان کرد است چو بین
قلم طی این بادیه نیارد نمود همان بهتر که جان بعجز اعتراف نماید که هیچ ثنا نی
اتم از آن نمی باید حضرت حق سبحانه در نطق خطاب مستطاب بحضرت کلیم علیه التحیة
والتسلیم فرموده که یا موسی اشکر لی حق شکری قال لا اقدر علیه قال الآن قد شکرتنی قال
الآن شکرتنی **مصراع** بحرف ما نه ندکوشی زبان گفتگو بستیم ✽ اگرچه در نظر ظاهر فنان
جلوه گاه صورت بسعادت ملازمت مستسعد نیافته ام از مشکوة افاضه آن
چراغ عالم افروز خلوت سرای هدایت که کریمه مثل نوره ایمائیست لطیف
بوجود کثیر الجود ش بر تو برین تیره بخت نتافته اما با رکیمینان عالم خیال آمده
که در عالم معنی از معتکفان آن قبله اقبال و محرمان آن رکن افضال است
قطعه از برون در درون ما زارم ✽ و در درون خلوتست با یارم ✽ کسی بیند
جمال خلوت من ✽ ره نیابد کسی بخلوت من ✽ و هر چند از تاسف اینکه گذشته عمر
در فرصت ملازمت سامی خواهد گذشت سر حلقه خوش دلانست کل اینها روایت
و قریب یکی از عرفای متاخرین در بعضی از مکاتیب خود نوشته که عاقل آینه را
شده و آمده شده را رفته تو اسطا که آینه را روی در شدنست پس از نابود
بر گذشته را روی در رفتن است پس از بود برکنده شده هر کس که از شیراز
متوجه گشته اگرچه در یک منزلی شیراز است هنوز پیش است که در شیراز
این سری غریب است که فاقد واجد است و واجد فاقد و موجود مفقود و مفقود موجود

انتهی

انتهی شمیم النفاتی از آن گلشن سرای بهارستان معنی در کار است که این غبار
تیره کیان آن با بستان نشین آن صدر بارگاه اجلال عما ذکر و طرز و طور
آن دیار بر نهجی است که اندازه ناگزاری آن از مقیاس قیاس خارج است
لمعت الدماء و التقت بحاره ما کامل قدمان که درین دام افتاده ایم کان
علی رؤس الطیر راتب عیش قاصران علی ظهر العصا قدر و قسمت اهلیان اضیع
من قرالشتاء سخت آماده جنبشم اگر که بود ما اکنون کانهم علی الحفرحین
درین وقت که خلف الصدق دودمان سیادت و نجابت مسرت الصدر تخفیف افاد
وافی ضمنا انتخاب مجموعه لیالی و ایام زبده نتایج عناصر و اجرام و قایق جواهر
قدیمه سوانح جدیده طبع و قاد ش رموز اشارات حکمیه نو بخات رشیقه ذهن
نقادش سفینه منشیات نیش کشتی نجات امرا القیس و سحبان خط شکسته اش
خط آزادی شکسته دلان کوچک ال بزرگ افضال السید رکمال الدین سال
شرف الله تعالی کاسمه الشریف و تقیة التقی که درین دیار دل بصحبت شریفش
خوش داشتم و دل را بجز تکلف شائبه تصلف عنی که از روزگار رد داشتم از
خدمت عمزاد اليقين علاج میکردم اکرام ملازمت سته مخلصان را از شرف
حضور خود محروم فرموده هندوستان را مشرف می سازند بین جحیم با
وزیب دریش نعم النعیم دل عنان مخلد و در حضرتش جلیل المصیر من الکرم مراتع
سنگداله بودی بهر نحو که بودی در ملازمت میرکان مشار الیه که غرة الصوکب
عزبان جانست مشرف می شوم آه از نا مساعدی روزگار بیش ازین
مصدع نمی شود از مکارم اخلاق و محاسن اخلاص متوقع است که این داعی را از
از جمله مخلصان صادق الاخلاص حساب نموده نام او را در جریده بندگان ثبت
فرمایند و اگر درین حدود خدمتی که از دست برآمد بوده باشد برجوع آن منت
نهند ۵

خطبه بیاض از میرزا محمد باقر

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

یا الله المحمود فی کل فعاله جواهر محامد بیقیاس الهی نه باندازه ایست که تنگنای تنگ‌فضای
گنجینه حکمت لوح محفوظ حفظ آن تواند نمود و لآلی ثناهای ایزدی نه بمرتبه ایست که
کره محیط افلاک سفینه از فلک مشحون آن تواند شد بیاض در استدعای سواد خوانی
سپاس بیقیاس او همیشه متوجه دعای اللهم بیّض وجهی و مجموعه در جمع ذخایر و
دفاتر ستایش او مشغول ذکر ولا تفارق جمعی قلم با آن دو زبانی در گزارش
ستایش او به بیزبانی علم گردیده و دوات با این دریا دلی در ادای شکر قطرات
فیض او خشک لب مانده شعر کتاب حمد ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر
انگشت و صفحه بشماری؛ کنگره ایوان جلالش از آن رفیعتر است که طایر بلندپرواز
خیال باوج آن طیران تواند نمود؛ و بیدای بی منتهای معرفت ذات آن
احدی الخفا از آن وسیعتر است که سیاح عقل بپایمردی فکر طی مسافت ساحت
آن تواند کرد شعر ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم؛ وز هر چه گفته اند
شنیدیم و خوانده ایم؛ هرگاه صاحب مقام قاب قوسین او ادنی و شمع شبستان
سبحان الذی اسری صدرنشین پیشگاه قدس؛ سدره گزین خلوتگاه انس؛
دیباچه نسخه حروف عالیات؛ سردفتر مجموعه کائنات؛ اگرچه عقل کل از جزوکشان
مدرسه مدینه علم اوست؛ و فواتح ام الکتاب از مفاتح نام امی لقب و اسم
مسمی حسب او یعنی طرازنده تشریف نبوت برازنده مسند رسالت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم با آن کمال محبوبی در رابطه قرب بجناب کبریائی در ادای
ثنای او اعتراف بعجز لا احصی ثناء علیک فرماید من ساده لوح را که هنوز از
نادانی لوح سینه برکنار دل ننهاده ابجدخوان دبستان ایجادم چه یارای که
دم از احصای ثنای او توانم زد سبحانک ما اعظم شأنک و تعالی ظهور برهانک
و جائی که صاحب مرتبه کشف یقین لو کشف الغطاء و ما کنت نبیا و علم آدم الاسما
عارف اسرار ازلی واقف معارف لم یزلی اگرچه باطن فیض مظاهر او مطلع
انوار حقایق مقطعات قرآنیست؛ و درر لآلی کلام بلاغت نظام او رحمن مطلع
کتاب آسمانی یعنی مفتاح ابواب مدینه علم خدا و مصباح شبستان حظیره
دانائی مظهر العجائب علی بن ابی طالب علیه و علی اولاده اجمعین التسلیمات

دائم

دائم المناقب در ابلاغ مدحت و ستایش و احصای مواهب نعمای او قایل باشد
بلا یبلغ مدحته القائلون و لا یحصی نعماءه العادون پس که در مراتب حساب بیحد لنا
و نصاب ذاتی کامل و صفوان عدد و قول از فعل تفرقه نکنم کجا قدرت آن دارم که
حق ثنای او بزبان بیان کنم و از قوه بفعل آرم و کی حد اکثر عدد نعمای نامتناهی
او نمایم تعالت شانکم عما یقولون و سبحان ربک رب العزة عما یصفون چون
این معنی روشن و مبرهن گردید اولی آنکه دم ازین سخن نزنم و سخنی چند بطریق
این سخن در تعریف این سخن بیان نمایم بر حقایق شناسان کلام ملأ اعلی
و دقایق سنجان دبستان ثری تا ثریا معنی مکشوف و معروفست که از چنبر
افلاک تا کره خاک هیچ موجودی از بلندپایگی سخن و مرتبه گرانمایگی قدم از کتم
عدم بعرصه وجود ننهاده سخن را نه از مقوله حروف و صوت فرا باید گرفت و معنی را
نه از عالم نقوش و خطوط باید انگاشت امریست وحی و سریست قلبی خفی
بنسبت و نفخت فیه من روحی و هم پیوند بعالم کنت کنزا مخفیا سبحان الله عجب
جوهریست بلندپایه که تعریف کمال او هم با دای ثنای آن نتوان نمود گاهی
بتعبیرش بنور علم و دانش کنند و زمانی تفسیرش بفروغ عقل و خرد نمایند
اگر در تعریف آن سخن ازین بلندتر گویم خواهم گفت که در عالم کون و مکان
خانه زاد و بیست توام با وجود و در فضای بی منتهای لامکان رفیع افراشته
همدم با کلمات کن فیکون شعر سخن را نشان از اقلیم بالاست؛ صریحی زاده
ایزد تعالی است؛ هرگاه که شجره است سخن که کلمه طیبه کشجرة طیبة اصلها ثابت
و فرعها فی السماء در شان اوست ثابت و ظاهر گردیده و ثمره فواید کلام بر
خاص و عام بنفس کلام و برهان قاطع واضح و لایح شد؛ بر هوشمندان صاحب
فطرت واجب و لازم است که بقدر قابلیت ذاتی و مقدار استعداد فطری
اوقات شریف را صرف تحصیل دانش و تکمیل بینش نمایند و نقش نفیس را الحاظ
دریافت محکمات آسمانی و متشابهات کلمات حسبی و معارف صحایف انبیا و
صحیفه اولیا و حقایق کلام محققین حکما و رموز اشارات الکار صوفیه
و استنباط علوم غریبه و استخبار وقایع ماضیه و استکشاف کتب تواریخ و قصص

ظرفا

و غور در معمیات و فکر در لغز و مطالعهٔ منشآت و ملاحظهٔ لطایف و ظرایف ادبا و
و تتبع کلام فصحای شعرای متقدمین و بلغای متأخرین و تازه گویی و لطیف
سرایی معاصران این زمان و بالجمله آنچه ظرف کمال و سمت دانش داشته باشد
دلوکان سحر او هرچه مفید معنی دلپذیر باشد از نظم و نثر هر زبان و هر لغت که
باشد آراسته دارند تا بحلیهٔ جامعیت کمالات متحلی شود و نتایج فضایل و
فواصل از ثمر سعادت در دو جهان او گردد چون احاطهٔ جمیع علوم و تتبع مجموع مسایل آن
از حوصلهٔ طاقت بشری بیرون است بنابران باید که از علوم متداوله و فنون متعارفه
خلاصهٔ آن فرا گیرد تا از حلیهٔ جامعیت خالی نباشد بهترین سرمایه از برای تحصیل
آن کمالات جامعه شیرازهٔ مجموعه ایست که جامع آن عارفی باشد متتبع و کاملی متفحص
بلکه دامن وسیع این مطلب اهم بطریق اکمل بوجه اتم مملو سکرده و از جواهر ذخایر
لآلی عمانی گنج جنگ که گنجوران نقادی باشد در سلک معنی صاحب عیار و جواهر
در رسته بازار کمال خالی از غش و نقص و آن فضایل حمیده مذکوره منظومهٔ همین
مجموعهٔ مستجمع کمالاتیست که تدوین یافته و آن شمایل حمیده مزبوره مؤدای
حسن ادای همین شاهد است که بنظر ارباب بصیرت جلوه گر گردیده امید که چهره
صفحه از خراش ناخن و انگشت حرف تراشان مصون مانده گرد حیف عیب گیران
بدامن پاکش نرساد و بالله العصمة والاعتماد ۵ بسم الله الرحمن الرحیم
مرویست از جمهور ائمهٔ معصومین علیهم السلام که هر که بخواند سوره
فاتحه را باین ترتیب روزی یکرتبه

دیباچه نسخهٔ مبارکه نفیرای همدانی رحمه الله تعالی و تقدس

ارض مقدس حمد الهی که مهبط انوار تجلیات نامتناهی است نه آن وادی پرحله
سوز است که کلیم قلب سلیم به ستیاری عصای فکر مستقیم و پایمردی نعلین
طبع قویم نقطه وار از آن دایرهٔ عظیم طی تواند نمود و شعشعهٔ سبحات وجه
باقی نه آن شمع عالم افروز است که محرم خلوت انس انی آنست نارا هرچند
ید بیضا نماید از مقتبسات آن نور الانوار قبسی تواند یافت والامر او فحص نار
علی علم طور سینا با آن جمادی بر آتش نشسته برق آن وادی اخضر دو موسی
باهمه روشن روانی کودکی کند حرف آیهٔ یاس لن ترانی رباعی این خود عرفات
هیبت نای لبیک این حلقهٔ کعبه است حدها بدیک بشتاب برهنه وادی
قدس اینجا این صف نعال هست فاخلع نعلیک و نسخهٔ مبارکه نعوت مصطفی
و دوحهٔ طیبهٔ مناقب مرتضی و مدایح آل علا لایشاهم از آن پایه برتر است
که طایر بلند پرواز عقل دست آویز شستم احتجماع اندیشه بر مدارج اغصان آن
صعود تواند نمود و ببدرقهٔ براق لفظ و رفرف معنی سدرة المنتهای آن
منتهی تواند شد مثنوی ای شرف منظر روح الامین غرس رز اقبال تو
کرسی نشین نکهت گلخانه مدوش از تو شد فصل خزان تاک فردوس از تو
شد نازدران چشم سیه گوشه گیر خضر از آن گنج دهن توشه گیر نکهه
ز فیض نظرت زیب یافت طیبه ز کرهٔ قدمت طیب یافت کعبه جبریل این
از تو شد چشمهٔ زمزم نمکین از تو شد فیض سحر نکهت صحرای تو زهره عطای
کش زهرای تو ملک دلم همچو فدک ال اد تاج سرم خاک ره آل اد اما بعد
کلک حبش نژاد در و شناس کشور رکنامی محمد الشهیر بنصیرالانامی درین تمای
صبح آگاهی سفیر بلال یافته بصیحه صریر دلپذیر صدای دلکشی قد هتف
داعی الفلاح در داده تکمه بلند بگوش اهل هوش میرساند که نیم شبی شب
زنده داران غرفهٔ آسمان بسته بهبوط امل و بیدار دلان شبستان ارض
نوم خمول مشتغل من که سودائی مزاج امتزاج الفاظ و معانی دخواب زده
از دواج کلکم تا نم بسر چشمهٔ فیض الهی چشم در دوخته بودم و خلوت خویش را
از پرتو گوهر شب چراغ معنی برافروخته باطنی از روح الله روح عالم غیب

صدا اخت نماز دن • وخاطری از وساوس عالم شهادت نوند فواد ام موسی
دست تضرع بدرگاه صدا که معاد همه بادست بطولی بوده و کف الخضیب
بیش دست من بپشت دست برزمین نهاده • سلیمان تسبیح بر بادپای نفس من
سوار گشته و سلمان تحمید چون سلمان انا اهل بیت من شده برفراز حصیر دو
زانو مؤدبی نشسته که سلطان وقت بر سریر خویش آن طور مربع نشیند • و
رشته گوهر آبدار اشک از بر و دوش تا آن نظم و نسق فرو هشته که شیخ
روزگار سبحه هزار دانه با آن طور در کنار نهند بیت چون حجر سجزی زبختم سیاه
باد • بافقرا گر بود هوس ملک سنجرم • وقتی چنین که ظلمت شب قرة العین حظ
بود و دیده امید از نظر ریاض صبح سفید ناگاه نسیم صبحگاه بسر وقت من
افتاده صباح الخیر بگوشم رسانند من هم جیب شوق چاک داده و سینه بر سینه این
نورسیدگان اقلیم فیض نهادم مثنوی جیب دلم ساحت گلزار شد • بوم و بر
سینه خلیل زار شد • سر بگریبان جنون بر زدم • چاک درین هودج اخضر
زدم • صبر مرا شوق بتاراج داد • مملکت صبح من باج داد • از بوی پیراهن
نکهت حبیب این شاه مجلس غیب استشمام نمودم که درین چهار باغ دلگشا تازه
سنبلی دمیده و نو گلی شگفته که این همه رنگ و بو نتیجه آب و رنگها دست بیت
چمن را غنچه از نو شگفته است • که اینجا سحر بلبل نخفته است • لابه کنان خبر گرفتم
و از سر کار آگاهی جستم تبسم کنان گفت که مگر نشنیدی که درین وقت از افق
اقبال و سما جلال یعنی مخیم شهنشاه • دانش پناه • یعنی شب پناه یکه سوار
قلمرو ایجاد • مربع نشین چار بالش سبع شداد • گران حلم سبک روح • ستاره
طالع • صبح فتوح • سلیمان زمین و زمان • جنابت نام همایون نشان آن • آسمان
از خاک برگرفته اعتبارش • زمین با سنگ میزان وقارش • جوهر شمشیر
جهادش چین از ابروی محراب دین بیرون کرده • و نام بلند مقامش دست تهی
گل زر بر کله ستم زده • از درستی اعتقادش ملل باطله چون نقطه سهو از صفحه
روزگار حک شده • و سرافرازی مذهب حق اثنی عشر سرکوب دوازده برج
گشته • ناصیت مسکین نواز بپای او برآمده کاسه شکسته درویشان برنباط

آسمان

آسمان درست شده • و بهوای نشر نامه عدلش بیشتر واقع طار گشته • اگر در رباط است
آب رسیده جود اوست • و اگر کان است بخاک کشیده احسان او • ابر انشعاب
تیغ لالات از جویبار تیغ او سیراب • و شش جهت مملکت از پرتو لوای او بجه آفتاب
نفحه دلکش خلقش مجمره گردان محفلها • بانی عدلش معمار خراب آباد دلها
جبین پیشانی عتابش سرمشق نوآموزان مکتب خانه جبروت • سینا نوار
دفینه اش لوح تعلیم روشن دلان صوامع ملکوت • شگفتگی رویش حجره مناجات
ابراهیم خلیل گلریز • گرمی خویش چون دعای نوح نبی طوفان خیز • قلم دعائی اش
انتخاب مجموعه کونین • بحرین در دست بنده کانش اما حباب در گوش بنده کانش
در دوست بحرین • گردن کشان وادی غرور خمیده خم تیغش • افتادگان کوی
مسکنت بر در شته عنایت بیدر نغش • با شاه توفیق مفتون بهم آغوشی • و با
بدروش عیشی سرگرم سرگوشی • دستگیر بزیردستان • رضاجوی خاطر حق شناسان
و خدا پرستان • از زمزمهای عهدش غم آباد دلهای محزون فرح آباد • و تا به
رکنا آتش چشمه زنده رود آبروی دجله بغداد • و از نسیم ریاض خلقش فضای
خاطر افسردگان بشکفتگی گلدون • و از برکات توجهات اقدسش بقعه ارض
اشرف الطف بقاع ربع مسکون مثنوی شاه خورشید منزلت عباس • پادشاه
جهان و مرشد ناس • آسمان سبز کرده جاهش • عرش فانوس دور خرگاهش
نه همش انتخاب بهما • مشتریش پادشاه بشر اما • خصم روبه صفت گرفتارش
شیر حق یار و حق نگهدارش • دست خیبر کشا گرفته بکف • حلقه گوش کرده در نجف
سبق طرز او نگاه دهن • از ارسطو گرفته اسکندر • ظفرش با سپاه عسکر باد
تا به بر عدو مظفر باد • کوکبی درخشنده و اختری گذار کرده • سخن صریح کم
با تمام • خامه آرای خرده دان بجای مقرب سرادقات شاهنشاهی • یعنی خورشید
دقایق پناه • سخن دستگاه • سر حلقه کرسی نشینان حجره فضل و افضال • درجه
ارتفاع کوکب تکمیل و اکمال عضاده اسطرلاب دانش • منطقه فلک بینش
رصد بند دقایق آسمانی • وقت شناس استیناس الفاظ و معانی • مربع نشین بر
چهار گوشه علل اربعه متناسبه • مومیائی شکسته [illegible] مسئله جبر و مقابله • سهوک

چشمه زنده رود

ثم طبعش سماک را از منصف قعر و منزلت اعزل ساخته • و سرچشمهٔ طبع روانش
در بنای حکمت یونانیان آب انداخته • در عهد هوا بدیه رایش چه عجب اگر از
عمل خطای ابن صوابی بدیدار آید • و در دور نامتناهی فکرتش حتی برطرف رهان
واسطه باشد اگر در ابطال تسلسل کوتاهی نماید • شاطر فکر اقلیدس والا
شکل عروس الکار ذهن نقادش • و نتایج افکار مهندس پرورده کن رام
العروس طبع وقادش • مجسطی کش ابن بطلمیوس فکر در تحریر شکل ظلی ظلیلش
پناه برده اند • و بدولت تعلیم معالم فضلش از تقریر شکل معنی مستغنی شده
پنجه خمسهٔ نظامی رنجه زور بازوی افکار رسش • سبعهٔ جامی خمسهٔ مسترقه صحیفه
الفکارش • دقایق دیوان انوری مخفیه پرور زن فکر معنی پرورش • و مشکلات
حقایق دیوان خاقانی حل کرده طبع نیز رسش • دکان داران سخن لی قبول
دخلهای دخیلش نقد معانی خرج نتوانند کرد • و نکته سرایان دقیقه شناس
لی دقتهای طبع موی شکافش معنیهای باریک ادا نتوانند نمود نظم نخه و قتی
چو گردد بند نکسستن رود میان سخن • منت طبع نکته پردازش فرد برسراپای
داستان سخن • لا زال کاسمه مظفرا علی الاعداء • مفاوضه فیض افاضه و نامه شمیم
شمامه و نظافه جلیل الشافه بجناب فضل ساحت کعبه یعنی حطیم کعبه دانش
حاکم محاکمه بینش • مصرع • خوب بیدای معضلات تعبیر عرض مجلات • حاذب حدود ات
طور سینای حکمت یمانی • سنه ار عباس آباد معانی جاودانی • شحنهٔ مناب کمال
صحیح و فایق فضل و افضال • زبده نتایج سبعین • طبیب ادرمین از من •
مبطل ترهات صحاح جدید سعد الیقین • زبان دان رموز و اسرار یربابنی
میانجی نزاع قدیم حدوث دهری و قدم زمانی • انموذج فیض ازل و فضل ابد
شاغل اعاده و اعای دهر و سرمد • بیت • سوسن هر جواب معنی محبس سحاب دانی رقم
قضات نشر حکم قدر بیانی • قانون مجون شفاء دانش درعه الصحه مرضای
دار العضال ادانی • و مخدرات حجال افکارش هودج نشین مطیه القوی دوحات
محصل دیوان مختل خیاله منحه اشعاد شعری شعارش • و نقود عقود بدیع
دو دو برابع افکارش • و مامن الاحاشط الفضل حده و کاشطا العلم اطوریه

حاذب ار

عبری ح

کل یقی

فیه ح

کل ما قیل او یقال سارت به الرکبان و من لیس له طبع و لا طعنه فقد جاد منه بالسیل
والمیلان ان اشتهاد ذهب وان اوجز عجز و متی اخترع فرع و این دده شده
ترجمان المعانی القریبه بالالفاظ الغریبه صاحب الرسعة الواسعة والبهجة الناصعة
فایض سمیل ان الحکم حایز المکارم بالرم والطم غواص القمقام العظیم ایده الله
لنحل الدقیق المعانی الدقیقه و حبر عجین المبانی الجنینه لازال کاسمه باقرا للعلام
نقضها و قتضها مستقرا الفضائل صحیحها و سمها معمورا حد محنة تعاهد
و سرورش سعادت نوش رسیده و گلدستهٔ انجمن اذکیا و گلبن چمن فضلا و شمامه
مشام ادبا و نیرنگ صفحه ارتیا شده • بیت • این یک تحفه بی کران سوی رسید
چون باد با زعفرین بوی رسید • مضمون این کتاب دانش خطاب آنکه در بوقت
عبارتی لطیف اشارت و کلامی بدیع نظام از زبان قلم حکمت رقم یکی از اقل فضل
هندوستان بمنطق شناسان منطق الطیر این بوستان رسیده و در اسلوب
سماوطرز لغز سطح انظار ثواقب افکار شده و از مطالع واجب الاتباع
لازال مهدا فی الارجاء والاصقاع بجلای آن شرف صدور یافته بحکم این خطاب
عام راقم این شکسته ارقام که دور گرد دایره فضل کیشان و دود نشین محفل
ایشانست بعز بوده مضمون • بیت • همین بس گرچه من کاسد قماشم • که در سلک
خریدارانش باشم • در کشف رمز و شرح این فن خوض نماید و هر چند این کلام طعن
درین صدیث تعلق بطور ترهات و سیاق مزعبلات آشناست و شایسته
آن نیست که مطرح افهام فضلا و مطمح افکار اذکیا گردد و ماخذی معتبر و
منشای معلوم ندارد و خوش طبعان عجم آنرا از خرافات عرب حساب میکنند
و ظرفای عرب آنرا از ترهات عجم میشمارند • یکی بعقده حل و عقده کیمیا
افتاده و گاه دیگری بوجه تنگ تاریک تصوف رفته و راه بجایی نبرده
و گاه فلسفه اولی طریق اولی نموده و گاه علم طبیعی مطبوع طبع آمده و گاه
ریاضی یا ضعی جلوه گاه خیال شده • شعر • و یوما بحزوی و یوما بالعقیق • و یوما
بالعذیب و یوما بالخلیصا • اما بحکم مضمون ان تقرح امثال ذلک الی بقعه
الامکان ما لم یزد کی علیها قایم البرهان چنانکه شیخ رئیس بختام مسک این کلام

دستی بیان پر ندیم که زمانه دست گرفت
در بیش قدم گران سیرکی رسیده ح

تشریح ار

ختم کتاب اشارات نموده • دست رد بر سینهٔ آن علی الاطلاق نتوان نهاد و بهما لکن
در شرح آن خیل جهد باید نمود • بنابرین جواد قلم صاحب کرم ٭ این همه تکتی
و تنگنای جا نوردی میکند • و چون سنت احضار ما حضر است بر طبق اخلاص
مینهد و تکلف نمیکند و بوظیفهٔ وقت اکتفا مینماید مثنوی بلبل نطق از گل طبع پرید
پردهٔ غیب از سر گلکم درید • فوج بفوج زمعانی حشر ٭ خانه ذا نخانه دراه زدر
بجه وقت ناسفعان عرصهٔ ادوار از دامن کبریای این عروس مهجور • دامن تست
اعتراض دست درازان روزگار از حرف ادهٔ درباد مثنوی عیب فرمان
دوسه نامه س کر شبلی هنر و بر هنر افسوس کر ٭ بر سخن تازه تر از باغ بود تر
در بنه جو اصحاب بنوح ٭ نهال برومند این حدیث و دوحه برشاخ و برگ این
کلام در حدایق این تلویب و ریاض عقول نشو و نمائی نمایان یافته و در ریشهٔ
آن در ارض نهاد قابلیات استحکام نامی بنیه رفته • لاجرم اصل و فرع این
بوم بنجره چنیه اصلها ثابت و فرعها فی السماء است اصل بکرد و ثمرهٔ زود رس
آن بکام جان همکنان میرسد و قبل از عرضت عرش این بنجرات شعبه چند بسم
تقدمه تقدیم می یابد و از زبان ملهم غیب بنجره مبارکه نامزد میشود شجره
مبارکه زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی
نور یهدی الله لنوره من یشاء • و نزاده این نهال چمن قدس که در جویبار
حسن قبول فتقبلها ربها بقبول حسن و انبتها نباتا حسنا قدم کشیده • در شرق
اهل ذوق گوارا و در ذائقهٔ ... افسرده دلان دم سرد روی خزان مینهاد
والتوفیق من الله الحکیم الخبیر و هو حسبی نعم النصیر شعبهٔ اولی در بن عبارت که
تجلی حضرت واجب بکلیم الله در طور سینا کنایه بر حکمت چه اسم مبارک موسی
بر ترتیب حروف مبارک چهار است حرف اول قلب حرف ثانی حرف ثانی قلب حرف
ثالث حرف ثالث قلب حرف رابع به تنزیل حرف ثالث بترقی حرف رابع چون
شمع جمال موسی بانوار تجلی افروخته شد جمیع اجساد قابل حرقت را محترق ساخت
تحت تحجب ظلمانی حل انوار دافع ادا حل معدن شد بیت اسرار بودن می
نتوان داد و کره ٭ در کوچه ما هست جز از کذرما ٭

تمت الشجره

دیباچهٔ منشآت نصرای همدانی که خطبة الخطب است

مبدعی که سبعهٔ معلقات هفت آسمان نمونهٔ از بدایع آثار و لطایف ابداع اوست ٭
و دوایر نو رتوی هفت زمین نقطهٔ جامهٔ امتحان و اختراع او • از خود بخود
که خبر از آثار و انشا از خبر باز نشانند اظهار ثنای او نا سپاسی است و انشای
سپاس او حق ناشناسی است بیت ذره را در حریم مهر چه بار ٭ خاک را با خدای
پاک چه کار ٭ ریخت دندانه کلید سخن ٭ قفل زن بر در دو لخت دهن ٭ در کزیده
که دوات زرین آفتاب بامداد نور طهورش از سیه دلی خط آزادی گرفته ٭
و مشق جامهٔ ماه بدستیاری بنانش دلکش آمده • از دوات تیره دل و خامه
تنک شق وصف جمالش ترک ادب و نعت جلالش جهل مرکب بیت نقش عیسی
آب رو ز تو یافت چشم خضر شست و شو ز تو یافت کرده تا کرده در کفت تسبیح
دانه سبحه سنگ ریزه مسیح • و رهنمائی که فتح الباب مدینه علم بدست خیبر کشی
دست داده • و مفتاح اندیشه از فتح ابواب مناقبش دندان کنده اگر حواس
کوته اساس بر در دولت سرای مناقبش حلقه زنند آهن سرد کوفته باشد
بیت من و وصفش چه کاره ام چه کسم ٭ همچو در سفته گوش این هوسم
ماه نو خانه زاد قنبر او ٭ حلقه در گوش حلقهٔ در او ٭ صلوات الله علیهما و سلامه
علی من توالی الیهما و تعبه هو فیه حق گفته اند که هر وقتی نوبت سلطنت اسمیت
که در زمان دولت آن اسم حکم سایر اسما مستور باشد و در آن زمان آثار دیگر احکام
مقهور کل یوم هو فی شان و گواه این دعوی غلبهٔ آثار اسم الخفی است که
از استیلای احکام او درین دوره کوکب طالع من ادبی الخفا گشته • و درین
آفتاب گردش خورشید ضمیر من در کل امور اختفا مانده • زهره جبینان معانی
در زیر سیه گلیم الفاظ نهفته اند • و سیه چردگان عبارات در پرده حجاب
مانده • سرپوشیدگان اندیشه از شکاف هودج خیال خود غالی نکشند
و گولی منشان معانی از سیه خانه الفاظ رو ننمایند بیت کرده غواص بحر معنی
کوچ ٭ در نا سفته در صدف شد پوچ ٭ گر کند نقطه سهو رقم ٭ نوک گزلک کرد زبان
قلم ٭ صاحب لی سنجاف و روشن ضمیری صاحب الطاف که دستار و رشت
راست داند کیست که درین بساط انبساط کرنشینم و راست گویم امروز

لیلای لفظ و سلمای معنی و عذرای فکر و اسمای اندیشه عشقبازی نداشته و گرنه مشاطه
کلک و لیلی زر رهین خامه تقدیر بغیر سر زلف سخن تاب داده و منه قبای شاهد دلکشای
معانی گشاده در این خشکسال فضل و کمال با آب چاه زمزم قلم زمین آباد
معنی را سرسبز ساخته و در این قحط آباد استعداد گرسنه چشمان سخن را در خوان
نعمت الوان نواخته اگر ابن عباد صاحب بن بشدی خزاین خویش را باین
خازن نفرستادی • و اگر میر علیشیر مهر جهانتاب صبح ضمیر من دیدی ماه
جهان گرد خود را از طرف بام آواز ندادی • سبحان الله چه میگویم من که
بقصیده بجدیه هزار نکته توانم گرفت مرا با این خازن چه نسبت و در هفته
جواب سجعه توانم گفت مرا بجامی چه الفت بیت • تا زی ذبه دری عقل
گویم همدانی • تو خواه از همدان گیر و خواه از همدان • جوهر شناسان
عرصه جواهر از عرض شناسند که از مجمع البحرین نظم و نثر من بحرف عمان
تکلم نمایند و با وجود آب بخاک تیمم کنند • این تلخ کام شیرین کلام و این
روشن ضمیر تیره سرانجام که نیتش همین است که چون سرمه صفاهانی منت
که توتیای دیده آفرینش و قرة العین اهل بینش گردد • و از بارها فکان
مراد و ثات جلال سلطانی هم منت که صدر نشین مسند کبریا و کافی الکفات
کافه برایا شود • رأس المالی هم ندارد که بر بالای دکان خود فروشی سازد
و دلی رهین خاطری رهین خویش کرده اند بیت • سری دارم ز فرط درد سر
بیوج • کفی چون دست ارباب هنر بیچ • ازین دستی دارم دلی پر
که در این هست گنجی جای زر بیچ • از افسون ریا و طلسم شید هم بهره نیافته
که بدستاویز ریش و شانه و مسواک و عمامه و لوبیه خواص و رهزن عامه
شود بیت • چند باشد عمامه سر شکنت • چند مسواک خاک در دهنت •
یکند شانه ریشخندت بلند • ریش بز را که کرده شانه دراز • شیخ اوحد
الدین مراغه در سفر که این دو بیت گفته • بیت • سید است حال مردم رند
انجا ثمه هست • قوم کسی که فاش کنم هر نهان که هست • بر من زدن
بر آمد و صوفی زاعتقاد • ترسا محمدی شد و عاشق همان که هست • کنا می که

مولوش

مولوس گنج ابو دلف و متاع روی کار شش معانی زر رفت و فضایل شکر و باشه
و ظاهرش با باطن یکسان و زبانش با دل توامان • نه از کتب ضعفای خوانده
و نه از دستور العمل فریب قانونها بجنگ آورده • با این کار روا روگشته
کار عجب دارم که اگر همه عالم آب گیرد لبی تر نکند • و اگر برج فلک تمام سنبله
گردد دانه باو نرسد بیت • ای چرخ ز گردش تو خرسند نیم • آزاد مکن که لایق
بندنیم • گر میل تو با بی خرد و نا اهل است • من نیز چنان اهل و خردمند نیم
لاجرم بهرست رفته و درست دیده که در نهانخانه خمول با بخت سیاه خود
در زیر یک گلیم خزیده • و از صحبت ابنای عهد که در پی مهری خلف الصدق
آبای علوی اند دوری گزیده • با آنکه بیش کوچه خمول از پرتو آفتاب
جهانتاب ضمیرش شمس آبادی شده به تیره روزی خود ساخته و از سایه
آفتاب نرفته • و بحسن خانگی دوشیزگان خلوتخانه ضمیر عشقبازی آغاز
نهاده و با بنات افکار در یک پیرهن خفته • و این ابناء الملوک خفته — ابکار جمع
دیگر در پنجه قلم کرده و از عیب و هنر اهل عالم در پوست کتاب افتاده
گاه در بحر بی تغیر و تاویل درر معانی و غرر بیان دست انداخته و گاه
از دود چراغ حکمت اشراق و گرد راه مسلک مشائیه کحل بصیرت و توتیای
بصارت ساخته • و به دستیاری میزان خطا از صواب شناخته • چون گود — قانون جمع
منشان تمام عمر خود صرف نحو نموده • و در تصحیح نکات لغات بصحاح
جوهر لفظ و قاموس قرینه مقام و اساس قیاس و نصاب نظم حروف
قناعت نموده • و گاهی که از مقالات بلاغت آیات سیر گشته و از — عرب جمع
معلقات معلقات دماغ خشک شده • بترانهای چرب زبانان عجم ترطیب
دماغ حاصل نموده • و بگذار قافیه گاهی بر رسایل عروض و قافیه گذار افکنده
ساعتی هم بگفتن بیتی و شنیدن مصرعی خوش وقت شده • و بعضی اوقات
بتقریب خطابی و بهانه جوابی اجزاء مکتوبی و انشای نامه نموده و خطبه
رساله و دیباچه مقاله نگاشته بیت • تا کی سخن از سخن ربایم • هم بر سر مطلب — خامه جمع
خود آیم • توت پای مرحله پیمای سخن زیاده باد که در طی این دیباچه بلاغت

انجا کجی رفت وچه کوچه کرد بیاکرد سوخته جگر وآبله پا مرحله در مرحله سر کرد
واز وادی بوادی رفت خویش را از فنون وحدت با دو پنجون ساخت
وآخر مردانه رفت که ازین کار سر در کم سری بیرون آورد و بر سر راه آمده
اینک زبان سیاه سکوت که درین وقت جمعی از یاران پاک طینت روشن ضمیر
که جوهر آتش هوا انده گرمی زبان را آب بخاک نشسته طبع روان ایشانست
بجد گرفته که هر ذره که آبیاری ابر رحمت الهی از صدف سینه ابر قلم چکیده
بیکسر رشته انتظام یابد و گلهای که دست که از باغچه ضمیر بروی طبعت خندیده
دسته گردد چون از حسن ادا یافت که این نه هنریست که می کنند و نه خوش
آمدیست که بگویند تخم این ارقام پریشان و خاطرات زا هیچ ساخت
هر چند معلوم منست که ازین گنج باد آورد که باد فنا رفته سر رشته بدست آید
وازین زلف پریشان تاری بچنگ افتد من چه دانم که مسودات اتهای من
تو تیای کدام نیم زن شده و خانه کدام عروس گشته اگر مسودات من
خانه عنکبوت نگاهند واگر ورقهای من پیدا نشود رقعهای دیوار
بچه چیز دل خوش کنند • باری هرچه بنظر رسید اینجا ثبت افتاد و هر ذره که پیدا شد
درین درج درج یافت • واین بیت الشرف معانی چو باب مبوب شد
دیباچه ختم یافت • این خانه دو در از آمد وشد هر بیگانه سالم و دست
٥ تطاول ست دراز ان عرصه از تنه ولاة ثابت می سگسته باد بخت
دیباچه دیوان نظیرا نگانه که هزار و یک نام مبارکش هزار و یک چراغ را افروز
تاخود روشن روان راه دان که چشم وچراغ دودمان امکان وقرة العین
اقالیم سبعه هفت آسمان است پنهان خانه [illegible] راه [illegible] • این پی برده
مقام حضور بان سر منزل قدر نزدیک نشد • وازان بارگاه دلنشین آنچه ساخت
نظیر کور فهم بیچاره که غریب دیار عرفان و بوم شهر کور انست بدست آویز
چه اشنائی در دولت سرای ستایش او تواند زد وبچراغ کدام روشنائی
بحریم سرا بستان او راه تواند برد شعر جل من لا آله الا هو • لا تعقل کیف یحد لا ماهو
هرچه مفهوم عقل وادراکانست ساحت قدس او ازان پاکست در کزیده که

پاک

نشسته

پاک طینتان قدسی نژاد بیانی هر سلام یک علیک اند وچشم دارند • این روی
غبار آلایش با بروی چه بهانه از منهل نعوت وحی طرازش رشحی تواند یافت
وبتقریب کدام قرب از پرتو مناقب عترت طاهره اش که کرسی نشینان پیشگاه
عرش عظیم بوسیله صندل سوده که در راه ایشان از صداع آمیزش خاک
نشینان صورتخانه هیولی نجات یافته اند آینه بر پیشانی عروسان سخن
تواند بست رباعی این خود عرفات نیست تا کی لبیک • این قبله کعبه است
خدا هاید یک • شه پای برهنه وادی قدس اینجا • این صف نعال عقب خاطع
الفلک • شنیده باشی که خم نشین مصطبه اشراق افلاطون الهی بنظر یافته
فیض حق ارسطو نوشته که قلم متراش لوح را پاک ش • سن که زبان فهم رمز
وایما وخلف الصدق خانواده خرد والایم برابطه قرابت معنوی بپذیرای
نصیحت مشفقانه پدر طریقت خویش گشته ام • وخامه را که قلم از دست
انداخته صفحه خاطر خود را بصیقل اندیشه جلا داده ام • ودر برابر لوح
پر نقش و نگار زمبدأ فیاض ایستاده • چندانکه گنجایش داشته نقش معانی
برداشته ام • مرد معنی شناس داند که درین صورت اگر انکاری بدی
خامه بمن باز نگردد • باری درین وقت فرمان فرمای قلمرو مداد خامه
واسطی نژاد سر از فرمان من کشیده وصلاح من دیده لشماره اسمای
الهی نقشهای موزون از نسخه ضمیر برین اوراق نگاشته وازبرای
معنی پرستان بنای هزار و یک بیت نظم کذاشته اگر خطائی رفته باشد
صواب کاری خالی از ثوابی نخواهد بود انصاف بالای طاعتست
مراد لبسلی تشغلیت که صاف شعر لغزان کار و قلب آن عیار راست
بیت شعر شهره آفاق گشتنام انست • یکی زجمله غلطهای در جهان مشهور
شکسته باشد فضل که هست جولانش • فزون زحوصله گردش سنین وشهور
سنه دهم که صنادید عرصه شناسند • جو شاعر از شاعر شعر غیر از شعور بهتر
زمین طلبید بضرب من از میدان • نظیر کاه بود نامرو گهی منصور مقصود ازین
سخن معذرتست نه اظهار بینا وری دستگاه صنعت دکان خود فروشی

دربارهٔ ما تخته جداست ولاف خلکفر از نشخند • چندانکه به دعا نزد کم از دعوی
دورم • و اگرچه بنام نصیرم بمعنی منصورم • ستاره عیوب دزدیهای
مانند مرا در پذیرد • و اگر من از خود بخشودم بر من بخشد • اصبت فالزم
وظفرت فاغتنم ۵ رقعه محمد حسین چلبی نوشته صبا بگو به گل عرضه کن به پیر • پیام شام
بر گاه صبحگاه ببر • اگر کرامی نامه تر شود باری • سلام خشک بپایان تر نگاه ببر • ز
ناصحبی من یک سخن بدور رسان • برسم تحفه کتابی بخود بماه ببر • بکیر لالهٔ اشکی ز دو جیب
تره ام • گلی بخاطر آن گوشه کلاه ببر • غریب راه بجایی نمی رود تنها • فغان شوالی اشکم
بدوست راه ببر • باهل میکده آخر نصیر صحبت کرد • جز بگوشه نشینان خانقاه ببر •
دروغ نمی گویم سوگند می توانم خورد که تا از صحبت محفل قدسی شمایل آن مفخر فضلای
زمن و اماثل و اعالی • سیاح بحر علم و عمل • فاتحه و خاتمه ابجاز آن • قدرشناس جوهر
پاکیزه گوهران • قیمت سنج گوهر صاحب جوهران • یگانه کشور مکارم • در یگانگی هم
نگانه • دست فطرتش در فتح ابواب هنر کلید سنج دندانه • شانه نکته که بخلوت ضمیرش
راه یابد به بکری روی ننماید • و بانگشتری زنهاری که از اهل سخن گرفته هنر رفوانه
معانی کنز اشته تا دیگری آن را نگشاید • الفاظ تازه اش در بلند آوازگی کاشته
چینی کهن • عبارات نوش توام اطفال مشیمهٔ عدن • بیشی روز نشود که نسیم
پیش از صبح بطواف گلشن طبیعتش نیاید • و روزی شب نگردد که صبح پیش از خورشید
مشاهده چهره پیشانی نورانیش نماید • تر و خشک نظم و نثر رشحه طبع دریا شعارش
پست و بلند تازی و دری بیهوده کام ابر نثار رش • قیس ساعدها سواد رقعهای
او را چنین رقعه برخرقه دوخته • و سحبان وایل از شاهده مشتش ثواب
بسیار از ذکر سبحان الله و الحمد لله اندوخته • از حسرت نسخه خط نورسیده نسخش
اشک چشم یاقوت هرگز یاقوت رخشان • به رونق خط شکسته اش نومیانی
از جبر شکستگیها پشیمان • سطر نگاشتهای کلک جواهر سلکش جاودانا اقلیم
هنرهای خداداد مین السطور آن ولک زار خیابانهای عباس آباد • سخن
مختصر کنم که عرض و طول گفت و شنید بی شرح آرزوش نزند • و در امثال این
معانی باندازه کلیم الفاظ کشند • مجموعه مکارم وهبی و کسبی محمد حسین چلبی

الموزوج هم

کو هران

معنی
... ن عنایت الهی نگاهبانش باد • محروم مانده ساعی استغفر الله ساعت چه
دارد • عثرة القلم اشد من عثرة القدم لحظ شکفته شده • و این همه تعجب که
از بیطالعیها دارد تبسم وار خنده نو بر کرده • امروز معلوم من شد که بحران
جبت و مردان کیست تا حال لفظی مبهم می شنیده • و خوابی پریشان دیده
محرومی صحبت گرامی آن لفظ خاطر نشین من کرده تعبیر آن خواب برنشان
نمود ع ذوق این باده نیابی بخدا تا نچشی • میدانم که هرچه در وادی اشتیاق
می نویسم تصدیق می فرمایند • بیگانی خدا قسم که اگر نه شدت سرمای زمستان
و کثرت برف و باران مانع آمدی اینقدر توقف در عقده کوچ نمی شود و بهر
عنوان که بودی باصفهان می آمد • اینقدر هست که درین سال آخر چه حیف
و صغال فقیر شده با اختیار زندان وطن گرفتار مانده حقا که اگر شرح
محنت وطن بپردازم غریبان را از یاد محنت وطن فارغ سازم • میخواستم
که طرفی از احوال و برخی از اوضاع خود عرض کنم • دانستم که مروت چیز خوشست
روا ندارم که درد سر عزیزان دهم بیت دوست از حال من آن به که فراموش
کند • این نه حرفیست که گویند و کسی گوش کند • توفیق ادراک صحبت گرامی
رفیق باد ۵ رقعه که به میرزا محمد امین نوشته صبا بگلشن امراء قدس راه ببر
نوبهار کرم نداری گیاه ببر • فروش تشنه زبانی بموج نیل کو • فغان تیره نشینی
باوج ماه ببر • بوسه تازه دو گلدسته اندل جگرم • ارمغانی سمان نزنگاه ببر
آسمان هنوز کودک بود که در کنجکاوی انواع صفحه پیشانی مرا بهره مهر و ماه
جلا میداد • که بنیان نقش اخلاص آن کیمیای خلوتگه سرور • در لوح نشین
بانشطاق حضور • جنابش روابط تقیه و اطلاق • دانای رموز انفسی و آفاقی
کرده • نام خدا چنان شایان آمده که سر خط تعلیم سوادخوانان دبستان
مودت گشته • منظی خنده محرر شده که حرف شناسان لوح جبین از دو بسته دقایق
اخلاص حقایق شوق توانند نمود • گوشه کلاه کم ترکی یکرنگی بر شکسته
با چهره نمایان هودج ارادت حریفانه روبرو نشسته ام • کاره پیشانی
از بیشی میبرم • سند معتبر دارم • این علم سماعت • علم سیمیا • نمود بی بود خیت

قال الرضا ع الكاد لعياله كالمجاهد
في سبيل الله صدق رسول الله

جاء رجل الى امير المؤمنين ع قال اني اتزوج امرأة ولا احمل فتقول المرأة هذا منك وانا اظن
انه منه فقال ع امض واطرح نطفتك في قعب فان رسبت فمنها وان طفت فمنك
فرو برآب   اگر در زیر آب رود   اگر بر آب افتد

فعلم انه ع صدق بارك الله

اصطلاحات الشهيد رحمه الله في دروسه باشارته الى الاصحاب فالفاضل كناية عن العلامة
والمحقق كناية عن ابي القاسم وعبر عنهما بالفاضلين وبالحسن عن ابن ابي عقيل وبالحليين
عن ابن ادريس والمحقق ومع الجمع يضاف اليهما الفاضل والحلبيين ابو الصلاح
وابن زهره ومع الاطلاق ينصرف الى ابي الصلاح والطرابلسي يعني به القاضي
وبالاتباع ابو الصلاح والقاضي وابن زهره هذه صورة خط الفاضل العلامة
على ابن فهد شرح المهذب على الناصح

قال النبي ص يا علي ما عرف الله الا انا وانت
وما عرفني الا الله وانت وما عرفك الا الله
وانا

كفتا جوهر
وانا والصالح الحمد
تطلق
تشاخت

قال امير المؤمنين ع في نهج البلاغة احسن العدل حسن
وهو من الملوك احسن والصبر حسن وهو من الفقراء احسن
والورع حسن وهو من العلماء احسن والتوبة حسن وهو من الشباب احسن
والسخاء حسن وهو من الاغنياء احسن والحياء حسن وهو من النساء احسن

قال الرضا ع الفقهاء امناء الرسل ما لم يدخلوا في الدنيا
قيل يا رسول الله وما دخولهم في الدنيا قال اتباع السلطان
فاذا فعلوا ذلك فاحذروهم على دينكم
الاحكام

سبحان القلم در این صحیفه راه ماده دهکده اصل موزل است از ه تحیات خانه
آری چرا چنین نباشد که خامه الطاف و قلم اشفاق ان در دست کرد در حالت
دانش و بینش بمقتضای طبیعت آفرینش این طرح دل نشین انداخته و این نقش بدیع
پرداخته نظم در شان ما سلامی ای که زخاک بهشت * در دمی صد سلام
از آب حیوان آمده * کر سلام نیست لایق عذر موری در پذیر * خاصه کاغذ
قافیه ام سلیمان آمده * جز بنامت نامه عزم نخواهد شد تمام * عز شتاقان
این عنوان بپایان آمده * لواحق شد که بسیط سوابق ارادت سلسله
جنبان التفات عالی شده بود سال گذشته آثار آن جلوه ظهور نموده
مطالعه نوازشنامه نامی بشرف امتیاز رعایت فرموده این ذره پروری
امروزی نیست * بدین شفقت اعرفنا من الخوم در گوشه بیشتر از خط توبیر است
که بهانه آن فیض باب محفل درس گردد * کو بخت که در سایه دیوار عزت
بنشینم واز پاکشم این خار شکسته * فیض عالی مدی باد ه

سرآید

لا شئ

مولاي مولاي انت القوي وانا الضعيف وهل يرحم الضعيف الا القوي مولاي مولاي انت الكبير وانا الصغير وهل يرحم الصغير الا الكبير مولاي مولاي انت الغني وانا الفقير وهل يرحم الفقير الا الغني مولاي مولاي انت المالك وانا المملوك وهل يرحم المملوك الا المالك

دعاء الجوشن مروي عن النبي صلى الله عليه وآله يقول كاتبه الفقير الى الله الغني ابو طالب ابن رجب
وجدت دعاء الجوشن وخبره وفضله في كتاب من كتب جدي السعيد تقي الدين الحسن بن داود
رحمه الله يتضمن مهج الدعوات وغيره بغير هذه الرواية والخبر متقدم على الدعاء المذكور
فاحببت اثباته في المكان ليعلم فضل الدعاء المذكور وصفته فيما وجدته بعينه
دعاء الجوشن وفضله وما لقاريه وحامله من الثواب بحذف الاسناد عن مولانا
وسيدنا موسى بن جعفر عليه السلام عن ابيه جعفر الصادق عن ابيه عن جده عن ابيه الحسين بن علي
امير المؤمنين صلوات الله عليهم اجمعين قال قال لي امير المؤمنين عليه السلام يا بني الا اعلمك
سرا من اسرار الله عز وجل علمنيه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكان من اسراره
لم يطلع عليه احد قلت بلى يا اباه جعلت فداك قال نزل على رسول الله صلى الله عليه
وآله الروح الامين جبرئيل عليه السلام في يوم الاحد وكان يوم مهول شديد الحر وكان
النبي صلى الله عليه وآله جوشن لا يقدر على حمله لشدة الحر وحرارة الجوشن قال النبي
صلى الله عليه وآله رفعت راسي نحو السماء فدعوت الله تعالى فرأيت ابواب السماء
قد فتحت ونزل على الطوق النور جبرئيل عليه السلام وقال لي السلام عليك يا رسول الله
فقلت وعليك السلام يا اخي جبرئيل فقال العلي الاعلى يقرئك السلام ويخصك
بالتحية والاكرام ويقول لك اخلع هذا الجوشن واقرأ هذا الدعاء واذا قرأته وحملته
فهو مثل الجوشن الذي على جسدك فقلت يا اخي جبرئيل هذا الدعاء لي خاصة او لي
ولامتي قال يا رسول الله هذا هدية من الله تعالى اليك والى امتك قلت له يا اخي
جبرئيل ما ثواب هذا الدعاء قال يا نبي الله ثواب هذا الدعاء لا يعلمها الا الله تعالى
لان كل من يقرأ هذا الدعاء عند خروجه من منزله وقت الصبح او وقت العشي
الحقه الله تعالى بصالح الاعمال وهو في التورية والانجيل والزبور والفرقان وصحف
ابرهيم قلت يا اخي جبرئيل كل من يقرأ هذا الدعاء يعطيه الله هذا الثواب قال نعم
ويعطيه الله بكل حرف زوجتين من الحور العين فاذا فرغ من قراءته بنى الله له بيتا
في الجنة ويعطيه من الثواب بعدد حروف التورية والانجيل والزبور والفرقان
العظيم قلت كل هذا الثواب لمن قرأ هذا الدعاء قال نعم يا رسول الله والذي
بعثك بالحق نبيا ورسولا ان الله تعالى يعطيه مثل ثواب ابرهيم الخليل وموسى الكليم
وعيسى الروح الامين ومحمد الحبيب قلت كل هذا الثواب لصاحب هذا الدعاء قال
نعم يا رسول الله كل من قرأ هذا الدعاء وحمله كان له اكثر مما ذكرت والذي
بعثك بالحق نبيا ان خلف المغرب ارضا بيضاء فيها خلق من خلق الله تعالى
يعبدونه ولا يعصونه قد تمزقت لحومهم ووجوههم من البكاء فاوحى الله تعالى اليهم
لم تبكون ولم تعصوني طرفة عين قالوا نخشى ان تغضب علينا وتعذبنا بالنار
فقال علي صلوات الله عليه قلت يا رسول الله ليس هناك ابليس او احد من ولد
آدم فقال والذي بعثني بالحق نبيا ما يعلمون ان الله خلق آدم ولا ابليس
ولا يحصي عددهم الا الله ومسير الشمس في بلادهم اربعين يوما لا يأكلون
ولا يشربون وان الله تعالى يعطي صاحب هذا الدعاء ثواب عددهم وعبادتهم
وقال النبي صلى الله عليه وآله ايعطيهم الله ثواب هذا كله قال والذي بعثك بالحق
نبيا ان الله تعالى بنى في السماء الرابعة بيتا يقال له بيت المعمور يدخل في كل
يوم سبعون الف ملك ويخرجون منه ولا يعودون اليه الى يوم القيمة وان الله
عز وجل يعطيه ثواب هؤلاء الملائكة ويعطيه ثوابا بعدد المؤمنين والمؤمنات
من الانس والجن من يوم خلقهم الله الى يوم ينفخ في الصور قال والذي بعثك
بالحق نبيا من كتب هذا الدعاء في اناء نظيف بماء مطر وزعفران ثم يغسله
ويشربه حسب ما يقدر ان يشرب عافاه الله تعالى من كل داء في جسده وشفيه
من كل سقم قلت يا اخي جبرئيل كل هذه الفضيلة لهذا الدعاء وكل هذا الثواب
يعطيه الله لصاحبه قال والذي بعثك بالحق نبيا ان كل من قرأه مات
موتة الشهداء قلت من شهداء البحار ام من شهداء البر قال والذي بعثك بالحق
نبيا ان الله تعالى يكتب له ثواب سبعمائة الف شهيد من شهداء البر قلت يا اخي جبرئيل
ايعطيه الله كل هذا الثواب قال والذي بعثك بالحق نبيا ان ليلة يقرأ الانسان
هذا الدعاء فان الله يقبل عليه وينظر اليه ويعطيه جميع ما يسأله من حوائج الدنيا و
الآخرة قلت يا اخي جبرئيل زدني قال وليلة يقرأ هذا الدعاء يدفع الله عنه شر الشيطان
وكيدهم ويقبل اعماله كلها ويطهره له وكذلك اعمال المؤمنين والمؤمنات قلت يا اخي جبرئيل

يا ارحم الراحمين اجعل لي من كل هم وغم فرجا ومخرجا

اللهم اني اسئلك بكلماتك ومعاقد عرشك وسكان سماواتك وانبيائك ورسلك ان تستجيب لي فقد رهقني من امري عسرا فاسئلك ان تصلي على محمد وآل محمد وان تجعل لي من امري فرجا ومخرجا ومن العسر يسرا

لطالب المغفرة محمد بن ... الرضا

زوني قال يا رسول الله قال لي اسرافيل ان الله قال وعزتي وجلالي انه من آمن بي وصدق
بك يا رسول الله وصدق بهذا الدعاء اعطيته ملكا واني انا الله لا تنقص خزائني
ولا يغني نائلي ولو جعلت الجنة لعبد من عبادي المؤمنين لم ينقص ذلك من خزائني
قليلا ولا كثيرا يا محمد انا الذي اذا اردت امرا قلت له كن فيكون ما بدا لي اذا اعطيت
عبدا اعطيته على قدر عظمتي وسلطاني وقدرتي يا محمد لو ان عبدا من عبادي قراه
بنية خالصة ويقين صادق سبعين مرة على رؤس اهل البلاء من في الدنيا من
البرص والجذام والجنون لعافيتهم من ذلك واخرجتها من اجسادهم طوبى لمن آمن
بالله وصدق نبيه وصدق بهذا الدعاء والثواب الويل كل الويل لمن انكره وجحده
ولم يؤمن به يا نبي الله لو كتب انسان هذا الدعاء في جام بكافور ومسك وغسله
ورش ذلك على كفن ميت انزل الله عليه في قبره مائة الف نور ويرفع الله عنه هول
منكر ونكير ويامن عذاب القبر ويبعث الله اليه في قبره سبعين الف ملك مع كل ملك طبق
من نور ينثرونه عليه ويحملونه الى الجنة ويقولون له ان الله تبارك وتعالى امرنا
بهذا ونؤنسك الى يوم القيمة ويوسع الله عليه في قبره مد بصره ويفتح له باب في الجنة
ويوسدونه مثل العروس في حجلتها من حرمة هذا الدعاء وعظمته ويقول الله تعالى
اني استحيي من عبد يكون هذا الدعاء على كفنه قال جبرئيل يا محمد سمعت الباري
يقول كان الدعاء مكتوب على سرادق العرش قبل ان خلق الدنيا بخمسة آلاف عام
واي عبد دعا بهذا الدعاء بنية صادقة خالصة لا يخالطها شك في اول بهذا
شهر رمضان اعطاه الله ثواب ليلة القدر ويخلق الله في كل سماء سبعين
الف ملك وبيت المقدس سبعين الف ملك وبالمشرق سبعين الف وبالمغرب
سبعين الف ملك لكل ملك عشرون الف راس في كل راس عشرون الف فم
في كل فم عشرون الف لسان يسبحون الله تعالى بلغات مختلفة ويجعلون
ثواب تسبيحهم لمن يدعو بهذا الدعاء يا نبي الله لم يبق نبي الا دعا بهذا الدعاء
وما من عبد دعا بهذا الدعاء الا لم يبق بين الداعي وبين الله سوى حجاب
واحد ولا يسأل الله شيئا الا اعطاه وكل من دعا بهذا الدعاء بعث الله تعالى
اليه عند خروجه من القبر سبعين الف ملك في يد كل ملك علم من نور وسبعين

الف

الف غلام وفي يد كل غلام زمام نجيب بطنه من لؤلؤ وظهره من زبرجد اخضر
وقوائمه من ياقوت احمر وعلى ظهر كل نجيب قبة من نور لكل قبة اربعمائة باب في كل باب
اربعمائة سرير على كل سرير اربعمائة فراش من سندس واستبرق على كل فراش اربعمائة
حورية واربعمائة وصيفة لكل حورية وصيفة اربعمائة ذوائبه من المسك الاذفر
وعلى راس كل وصيفة تاج من الذهب الاحمر يسبحون الله ويقدسونه ويجعلون
ثوابهم لمن يدعوا بهذا الدعاء وبعد ذلك ياتيه سبعون الف ملك مع كل ملك كاس
من لؤلؤ ابيض فيها اربعة الوان من الشراب وماء غير آسن ولبن لم يتغير طعمه
وخمر لذة للشاربين وعسل مصفى على راس ملك طبق ومنديل عليه مكتوب هذه
هدية من الله تعالى الى فلان بن فلان المواظب على قراءة هذا الدعاء عرصات
القيمة والخلق كلهم ينظرون اليه ويقولون من هذا ما يكون حوله من الغلمان
والوصايف هم على النجب والملائكة من بين يديه ومن خلفه يسوقونه الى تحت
العرش فينادي مناد من قبل الرحمن يا عبدي ادخل الجنة بغير حساب
يا رسول الله اي عبد دعا بهذا الدعاء في رمضان ثلث مرات وان قراه
مرة واحدة اجزاه الا حرم الله جسده على النار ووجبت له الجنة فقدره
على الله عظيم ومنزلته جليلة ومن دعا بهذا الدعاء وكل الله عز وجل ملكين يحفظونه
من المعاصي ويسبحون ويقدسون الله ويحفظونه من البلايا كلها ويفتحون له
ابواب الجنة ويغلقون عنه ابواب جهنم ما دام حيا فهو في امان الله عند وفاته
وقد اعد الله ما وصفت لك فقال النبي صلى الله عليه وآله يا اخي جبرئيل شوقتني
الى هذا الدعاء فقال جبرئيل يا محمد لا تعلم هذا الدعاء الا المؤمن يستحقه لا يتوانا
في حفظه ويستهزئ به واذا قرا تقراه بنية خالصة واذا علقه عليه كونه على طهارة
لانه لا يمسه الا المطهرون وقال الحسين بن علي صلوات الله عليهما اوصاني
امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلم وصية عظيمة بهذا الدعاء وحفظه وقال لي
يا بني اكتب هذا الدعاء على كفني وقال الحسين عليه السلم ففعلت كما امرني ابي رح
وهو دعاء سريع الاجابة خص الله به عباده المقربون وما منعه عن الاولياء والانبياء
وهو كنز من كنوز الله وهو المعروف بدعاء الجوشن ايها الحامل لهذا الدعاء اللطيف عليه

نمشه بكه الله لاتسمع بهذا الدعاء الا المومن موال مستحقه حفي به وان بذلته
لغير مستحقه من لا يوف حقه ومن يستهزي به فاسأل الله العظيم ان يحرمك ثوابه وان
يجعل النفع ضرا وهذه وصيتي اليك في الحرز هذا الدعاء المعروف بحرز الجوشن
جعله الله حرزا وامانا لمن دعا به من آفات الدنيا والآخرة وقال النبي صلى الله
عليه وآله وسلم لعلي بن ابي طالب يا علي علمه لاهلك وحثهم على الدعاء والتوسل الى الله
به وبالاعتراف بنعمته وقد جرت عليهم ان لا يخلوه مشركا فانه لا يسأل الله حاجة
الا اعطاه وكفاه ووقاه وقال النبي صلى الله عليه وآله يا علي قد عرفني جبرئيل
من فضيلة هذا الدعاء ما لا اقدر ان اصفه ولا يحصيه الا الله تعالى عز جلاله
وتعالى شانه والحمد لله رب العالمين [illegible] السجاد عليه السلام
عن ابيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وآله نزل به جبرئيل عليه السلم على النبي ص
وهو في بعض غزواته وعليه جوشن ثقيل المه ثقله فقال يا محمد ربك يقريك
السلام ويقول لك اخلع هذا الجوشن واقرأ هذا الدعاء فهو امان لك و
لامتك فمن قرأه عند خروجه من منزله او حمله حفظه الله واوجب حقه عليه ووفقه
الله تعالى لصالح الاعمال وكان كمن قرأ الكتب الاربع واعطي بكل حرف زوجتين
في الجنة وبيتين من بيوتها واعطي ثواب ابرهيم وموسى وعيسى وثواب خلق
من خلق الله خلف المغرب يعبدون الله تعالى ولا يعصون الله طرفة عين قد
تمزقت جلودهم من البكاء من خشية الله مسيرة الشمس في بلادهم اربعون
يوما وثواب سبعين الف ملك يدخلون في كل يوم الى البيت العتيق يخرجون منه
ولا يعودون الى يوم القيمة وثواب المومنين والمومنات من الثقلين منذ
خلقهم الله تعالى الى يوم القيمة ولا يسرق بيت هو فيه لا يحترق ومن دعا به ثم
مات مات شهيدا وكتب له ثواب شهيد من شهداء بدر ونظر الله اليه وقضى له
حوائج دارين ومن قرأ سبعين مرة بنية خالصة على اي مومن كان من جنون
او جذام او برص او غير ذلك برئ باذن الله تعالى ومن كتبه على كفنه استحى الله
تعالى ان يعذبه بالنار وانه تعالى كتب هذا الدعاء على قوائم العرش قبل ان
يخلق الدنيا بخمسين الف عام ومن دعا به بنية خالصة في اول شهر رمضان

رزقه الله

رزقه الله تعالى ليلة القدر وخلق له سبعين الف ملك يسبحون الله تعالى ويقدسونه
وجعل ثوابهم له وبعث الله عند خروجه من قبره سبعين الف ملك مع كل ملك نجيب
من نور بطنه من اللؤلؤ وظهره من الزبرجد وقوائمه من الياقوت على ظهر كل
نجيب قبة من نور لها اربع ابواب على كل باب ستر من السندس والاستبرق
في كل قبة الف وصيفة على راس كل وصيفة تاج من الذهب الاحمر يسطع منه
رائحة المسك ثم يبعث الله تعالى اليه بعد ذلك سبعين الف ملك مع كل ملك كاس
من لؤلؤ اسقيناه فيها شراب من شراب الجنة مكتوب على كل كاس منها لا اله
الا الله وحده لا شريك له هذه هدية من الله تعالى لفلان بن فلان وينادي الله
يا عبدي ادخل الجنة بغير حساب ومن دعا به في شهر رمضان ثلث مرات
حرم الله تعالى جسده على النار واوجب له الجنة ووكل الله تعالى به ملكان يحفظانه
من المعاصي وكان في امان الله تعالى طول حياته يا محمد ولا تعلمه الا المومن تقي
قال الحسين عليه السلام اوصاني ابي علي بن ابي طالب عليه السلام بحفظ هذا الدعاء و
تعظيمه وان كتبه على كفنه وان اعلمه اهلي واحثهم عليه وهو الف اسم واسم
فيه الاسم الاعظم مائة فصل كل فصل عشرة اسماء وتقول في آخر كل فصل
منها سبحانك يا لا اله الا انت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب
الفصل الاول اللهم اني اسئلك باسمك يا الله يا رحمن يا رحيم يا كريم
يا مقيم يا عظيم يا قديم يا عليم يا حليم يا حكيم ب يا سيد السادات
يا مجيب الدعوات يا رافع الدرجات يا ولي الحسنات يا غافر الخطيئات
يا معطي المسئلات يا قابل التوبات يا سامع الاصوات يا عالم الخفيات
يا دافع البليات ج يا خير الغافرين يا خير الفاتحين يا خير الناصرين
يا خير الحاكمين يا خير الرازقين يا خير الوارثين يا خير الحامدين يا خير
جهت سلطان کشیدن الذاكرين يا خير المنزلين يا خير المحسنين د يا من له العزة والجمال
يا من له القدرة والكمال يا من له الملك والجلال يا من هو الكبير المتعال
يا منشي السحاب الثقال يا من هو شديد المحال يا من هو سريع الحساب
يا من هو شديد العقاب يا من عنده حسن الثواب يا من عنده ام الكتاب

علو ورب اعلم

و اللهم انی اسئلك باسمك يا حنان يا منان يا ديان يا برهان يا سلطان يا
رضوان يا غفران يا سبحان يا مستعان يا ذا المن والبيان و يا من
تواضع كل شیء لعظمته يا من استسلم كل شیء لقدرته يا من ذل كل شیء لعزته
يا من خضع كل شیء لهيبته يا من انقاد كل شیء من خشيته يا من تشققت
الجبال من مخافته يا من قامت السموات بامره يا من استقرت الارضون
باذنه يا من يسبح الرعد بحمده يا من لا يعتدی علی اهل مملکته ز يا غافر
الخطايا يا كاشف البلايا يا منتهی الرجايا يا مجزل العطايا يا واهب
الهدايا يا قاضی المنايا يا سامع الشكايا يا باعث البرايا يا مطلق الاساری
ح يا ذا الحمد والثناء يا ذا الفخر والبهاء يا ذا المجد والسناء يا ذا العهد
والوفاء يا ذا العفو والرضا يا ذا المن والعطاء يا ذا الفصل والقضاء
يا ذا العز والبقاء يا ذا الجود والسخاء يا ذا الآلاء والنعماء ط اللهم
انی اسئلك باسمك يا مانع يا دافع يا رافع يا صانع يا نافع يا سامع
يا جامع يا شافع يا واسع يا موسع ی يا صانع كل مصنوع يا خالق
كل مخلوق يا رازق كل مرزوق يا مالك كل مملوك يا كاشف كل مكروب
يا فارج كل مهموم يا راحم كل مرحوم يا ناصر كل مخذول يا ساتر كل معيوب
يا ملجا كل مطرود يا عدتی عند شدتی يا رجائی عند مصيبتی يا مونسی
عند وحشتی يا صاحبی عند غربتی يا ولیی عند نعمتی يا غياثی عند كربتی
يا دليلی عند حيرتی يا غنائی عند افتقاری يا ملجائی عند اضطراری
يا معينی عند مفزعی يب يا علام الغيوب يا غفار الذنوب يا ستار العيوب
يا كاشف الكروب يا مقلب القلوب يا طبيب القلوب يا منور القلوب
يا انيس القلوب يا مفرج الهموم يج اللهم انی اسئلك باسمك يا جليل
يا جميل يا وكيل يا كفيل يا دليل يا قبيل يا مديل يا منيل يا مقيل يا محيل
يد يا دليل المتحيرين يا غياث المستغيثين يا صريخ المستصرخين يا جار
المستجيرين يا امان الخائفين يا عون المؤمنين يا راحم المساكين يا ملجا
العاصين يا غافر المذنبين يا مجيب دعوة المضطرين يه يا ذا الجود والاحسان

يا ذا الفضل

الحكمة

يا ذا الفضل والامتنان يا ذا المن والامان يا ذا القدس والسبحان يا ذا
والبيان يا ذا الرحمة والرضوان يا ذا الحجة والبرهان يا ذا العظمة والسلطان
يا ذا الرأفة والمستعان يا ذا العفو والغفران يو يا من هو رب كل شیء
يا من هو اله كل شیء يا من هو بعد كل شیء يا من هو فوق كل شیء يا من هو
عالم بكل شیء يا من هو قادر علی كل شیء يا من يبقی ويفنی كل شیء يز اللهم
انی اسئلك باسمك يا مؤمن يا مهيمن يا مكون يا ملقن يا مبين يا مهون
يا ممكن يا مزين يا معلن يا مقيم يح يا من هو فی ملكه مقيم يا من هو فی
سلطانه قديم يا من هو فی جلاله عظيم يا من هو علی عباده رحيم يا من هو
بكل شیء عليم يا من هو بمن عصاه حليم يا من هو بمن رجاه كريم يا من هو
فی صنعه حكيم يا من هو فی حكمته لطيف يا من هو فی لطفه قديم يط يا من
لا يرجی الا فضله يا من لا يسئل الا عفوه يا من لا ينظر الا بره يا من
لا يخاف الا عدله يا من لا يدوم الا ملكه يا من لا سلطان الا سلطانه
يا من وسعت كل شیء رحمته يا من سبقت رحمته غضبه يا من احاط بكل شیء
علمه يا من ليس احد مثله ك يا فارج الهم يا كاشف الغم يا غافر الذنب
يا قابل التوب يا خالق الخلق يا صادق الوعد يا موفی العهد يا عالم السر
يا فالق الحب يا رازق الانام كا اللهم انی اسئلك باسمك يا علی يا وفی
يا غنی يا ملی يا حفی يا رضی يا زكی يا بدی يا قوی يا ولی كب يا من اظهر
الجميل يا من ستر القبيح يا من لم يؤاخذ بالجريرة يا من لم يهتك الستر يا عظيم
العفو يا حسن التجاوز يا واسع المغفرة يا باسط اليدين بالرحمة يا صاحب
كل نجوی يا منتهی كل شكوی كج يا ذا النعمة السابغة يا ذا الرحمة الواسعة
يا ذا المنة السابقة يا ذا الحكمة البالغة يا ذا القدرة الكاملة يا ذا الحجة
القاطعة يا ذا الكرامة الظاهرة يا ذا العزة الدائمة يا ذا القوة
المتينة يا ذا العظمة المنيعة كد يا بديع السموات يا جاعل الظلمات يا راحم
العبرات يا مقيل العثرات يا ساتر العورات يا محيی الاموات يا منزل الآيات
يا مضاعف الحسنات يا ماحی السيئات يا شديد النقمات كه اللهم انی

يا باسط
اسئلك باسمك يا عاصم يا قايم يا دايم يا راحم يا سالم يا حاكم يا عالم يا قاسم يا قابض
ل يا عاصم من استعصمه يا راحم من استرحمه يا غافر من استغفره يا ناصر من
استنصره يا حافظ من استحفظه يا مكرم من استكرمه يا مرشد من استرشده
يا صريخ من استصرخه يا معين من استعانه يا مغيث من استغاثه لا
يا عزيزا لا يضام يا لطيفا لا يرام يا قيوما لا ينام يا دايما لا يفوت
يا حيا لا يموت يا ملكا لا يزول يا باقيا لا يفنى يا عالما لا يجهل يا صمدا لا يطعم
يا قويا لا يضعف لب اللهم انى اسئلك باسمك يا احد يا واحد يا شاهد
يا ماجد يا حامد يا راشد يا باعث يا وارث يا ضار يا نافع لج يا اعظم
من كل عظيم يا اكرم من كل كريم يا ارحم من كل رحيم يا اعلم من كل عليم يا احكم من
كل حكيم يا اقدم من كل قديم يا اكبر من كل كبير يا الطف من كل لطيف يا اجل من
كل جليل يا اعز من كل عزيز لد يا كريم الصفح يا عظيم المن يا كثير الخير يا قديم الفضل
يا دايم اللطف يا لطيف الصنع يا منفس الكرب يا كاشف الضر يا مالك الملك يا قاضى
الحق له يا من هو فى عهده وفى يا من هو فى وفائه قوى يا من هو فى قوته
على يا من هو فى علوه قريب يا من هو فى قربه لطيف يا من هو فى لطفه شريف
يا من هو فى شرفه عزيز يا من هو فى عزه عظيم يا من هو فى عظمته مجيد يا من
هو فى مجده حميد لو اللهم انى اسئلك باسمك يا كافى يا شافى يا وافى يا هادى
يا داعى يا قاضى يا راضى يا عالى يا باقى لز يا من كل شىء خاضع له يا من كل شىء
كائن له يا من كل شىء موجود به يا من كل شىء منيب اليه يا من كل شىء خائف منه
يا من كل شىء قايم به يا من كل شىء صاير اليه يا من كل شىء يسبح بحمده يا من كل شىء
هالك الا وجهه لح يا من لا مفر الا اليه يا من لا مفزع الا اليه يا من لا مقصد
الا اليه يا من لا منجى منه الا اليه يا من لا يرغب الا اليه يا من لا حول ولا قوة
الا بالله يا من لا يستعان الا به يا من لا يتوكل الا عليه يا من لا يرجى الا هو
يا من لا يعبد الا اياه لط يا خير المرهوبين يا خير المرغوبين يا خير المذكورين
يا خير المشكورين يا خير المحبوبين يا خير المدعوين يا خير المستانسين
م اللهم انى اسئلك باسمك يا غافر يا ساتر يا قادر يا قاهر يا فاطر يا كاسر يا جابر

يا ذاكر

يا ذاكر يا ناظر يا ناصر ما يا من خلق فسوى يا من قدر فهدى يا من يكشف البلوى
يا من يسمع النجوى يا من ينقذ الغرقى يا من ينجى الهلكى يا من يشفى المرضى يا من
اضحك وابكى يا من امات واحيى يا من خلق الزوجين الذكر والانثى
مب يا من فى البر والبحر سبيله يا من فى الآفاق آياته يا من فى القبور
عبرته يا من فى القيمة ملكه يا من فى الحساب هيبته يا من فى الميزان قضاؤه
يا من فى الجنة ثوابه يا من فى النار عقابه مج يا من اليه يهرب الخائفون
يا من اليه يفزع المذنبون يا من اليه يقصد المنيبون يا من اليه يرغب الزاهدون
يا من اليه يلجأ المتحيرون يا من اليه يستانس المريدون يا من به يفتخر المحبون
يا من فى عفوه يطمع الخاطئون يا من اليه يسكن الموقنون يا من عليه يتوكل
المتوكلون مد اللهم انى اسئلك باسمك يا حبيب يا طبيب يا قريب يا رقيب
يا حسيب يا مهيب يا مثيب يا مجيب يا خبير يا بصير مه يا اقرب من كل قريب
يا احب من كل حبيب يا ابصر من كل بصير يا اخبر من كل خبير يا اشرف من
كل شريف يا ارفع من كل رفيع يا اقوى من كل قوى يا اغنى من كل غنى
يا اجود من كل جواد يا ارأف من كل رؤف مو يا غالبا غير مغلوب يا
صانعا غير مصنوع يا خالقا غير مخلوق يا مالكا غير مملوك يا قاهرا غير
مقهور يا رافعا غير مرفوع يا حافظا غير محفوظ يا ناصرا غير منصور يا شاهدا
غير غائب يا قريبا غير بعيد مز يا نور النور يا منور النور يا خالق النور
يا مدبر النور يا مقدر النور يا نور كل نور يا نورا قبل كل نور يا نورا بعد
كل نور يا نورا فوق كل نور يا نورا ليس كمثله نور مح يا من عطاؤه شريف
يا من فعله لطيف يا من لطفه مقيم يا من احسانه قديم يا من قوله حق يا من وعده
صدق يا من عفوه فضل يا من عذابه عدل يا من ذكره حلو يا من فضله عميم
مط اللهم انى اسئلك باسمك يا مسهل يا مفصل يا مبدل يا مذلل يا منزل
يا منول يا مفضل يا مجزل يا ممهل يا مجمل ن يا من يرى ولا يرى يا من يخلق
ولا يخلق يا من يهدى ولا يهدى يا من يحيى ولا يحيى يا من يسأل ولا يسأل
يا من يطعم ولا يطعم يا من يجير ولا يجار عليه يا من يقضى ولا يقضى عليه

الحبيب
يا من يحكم ولا يحكم عليه يا من لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد نا يا نعم
يا نعم الطبيب يا نعم الرقيب يا نعم القريب يا نعم المجيب يا نعم الحبيب يا نعم الكفيل
يا نعم الوكيل يا نعم المولى يا نعم النصير نب يا سرور العارفين يا منى المحبين
يا انيس المريدين يا حبيب التوابين يا رازق المقلين يا رجاء المذنبين يا قرة
عين العابدين يا منفس عن المكروبين يا مفرج عن المغمومين يا اله الاولين
والآخرين نج اللهم اني اسئلك باسمك يا ربنا يا الهنا يا سيدنا يا مولانا
يا ناصرنا يا حافظنا يا دليلنا يا معيننا يا حبيبنا يا طبيبنا ند يا رب النبيين
والابرار يا رب الصديقين والاخيار يا رب الجنة والنار يا رب الصغار والكبار
يا رب الحبوب والثمار يا رب الانهار والاشجار يا رب الصحارى والقفار
يا رب البراري والبحار يا رب الليل والنهار يا رب الاعلان والاسرار
نه يا من نفذ في كل شيء امره يا من لحق بكل شيء علمه يا من بلغت الى كل شيء
قدرته يا من لا يحصي العباد نعمه يا من لا تبلغ العباد شكره يا من لا تدرك
الافهام جلاله يا من لا تنال الاوهام كنهه يا من العظمة والكبرياء
رداؤه يا من لا ترد العباد قضاؤه يا من لا ملك الا ملكه يا من لا عطاء
الا عطاؤه نو يا من له المثل الاعلى يا من له الصفات العليا يا من له
الآخرة والاولى يا من له الجنة المأوى يا من له الآيات الكبرى
يا من له الاسماء الحسنى يا من له الحكم والقضا يا من له العرش والثرى
يا من له السموات العلى نز اللهم اني اسئلك باسمك يا عفو يا غفور يا صبور
يا شكور يا رؤف يا عطوف يا مسئول يا ودود يا سبوح يا قدوس
نح يا من في السماء عظمته يا من في الارض آياته يا من في كل شيء دلائله
يا من في البحر عجائبه يا من في الجبال خزائنه يا من يبدؤ الخلق ثم
يعيده يا من اليه يرجع الامر كله يا من اظهر في كل شيء لطفه يا من
احسن كل شيء خلقه يا من تصرف في الخلائق قدرته نط يا حبيب
من لا حبيب له يا طبيب من لا طبيب له يا مجيب من لا مجيب له يا شفيق
من لا شفيق له يا رفيق من لا رفيق له يا مغيث من لا مغيث له يا دليل

من لا دليل

من لا دليل له يا انيس من لا انيس له يا راحم من لا راحم له يا صاحب من
لا صاحب له س يا كافي من استكفاه يا هادي من استهداه يا كالي
من استكلاه يا راعي من استرعاه يا شافي من استشفاه يا مغني
من استغناه يا موفي من استوفاه يا مقوي من استقواه يا ولي من
استولاه سا اللهم اني اسئلك باسمك يا خالق يا رازق يا ناطق يا
صادق يا فالق يا فارق يا فاتق يا راتق يا سابق يا سامق
سب يا من يقلب الليل والنهار يا من جعل الظلمات والانوار يا من قدر
الخير والشر يا من خلق الموت والحيوة يا من له الخلق والامر يا من لم يتخذ
صاحبة ولا ولدا يا من ليس له شريك في الملك يا من لم يكن له ولي من
الذل سج يا من يعلم مراد المريدين يا من يعلم ضمير الصامتين يا من يسمع
انين الواهنين يا من يرى بكاء الخائفين يا من يملك حوائج السائلين
يا من يقبل عذر التائبين يا من لا يصلح عمل المفسدين يا من
لا يضيع اجر المحسنين يا من لا يبعد عن قلوب العارفين يا اجود
الاجودين سد يا دائم البقاء يا سامع الدعاء يا واسع العطاء
يا غافر الخطاء يا بديع السماء يا حسن البلاء يا جميل الثناء يا قديم
السناء يا كثير الوفاء يا شريف الجزاء سه اللهم اني اسئلك باسمك
يا ستار يا غفار يا قهار يا جبار يا صبار يا بار يا مختار يا فتاح يا نفاح
يا مرتاح سو يا من خلقني وسواني يا من رزقني ورباني يا من اطعمني
وسقاني يا من قربني وادناني يا من عصمني وكفاني يا من حفظني
وكلاني يا من اعزني واغناني يا من وفقني وهداني يا من آنسني
وآواني يا من اماتني واحياني سز يا من يحق الحق بكلماته يا من
يقبل التوبة عن عباده يا من يحول بين المرء وقلبه يا من لا تنفع
الشفاعة الا باذنه يا من هو اعلم بمن ضل عن سبيله يا من لا معقب
لحكمه يا من لا راد لقضائه يا من انقاد كل شيء لامره يا من السموات
مطويات بيمينه يا من يرسل الرياح بشرا بين يدي رحمته سح يا من

جعل الارض مهادا یا من جعل الجبال اوتادا یا من جعل القمر نورا یا من جعل اللیل
لباسا یا من جعل النهار معاشا یا من جعل النوم سباتا یا من جعل السماء بناء
یا من جعل الاشیاء ازواجا یا من جعل النار مرصادا سط اللهم انی اسئلک
باسمک یا سمیع یا شفیع یا رفیع یا منیع یا سریع یا بدیع یا کبیر یا قدیر یا خبیر یا مجیر
ع یا حیا قبل کل حی یا حیا بعد کل حی یا حی الذی لیس کمثله حی یا حی الذی
لا یشارکه حی یا حی الذی لا یحتاج الی حی یا حی الذی یمیت کل حی یا حی الذی
یرزق کل حی یا حیا لم یرث الحیوة من حی یا حی الذی یحیی الموتی یا حی یا قیوم لا تاخذه سنة ولا نوم عا
یا من له ذکر لا ینسی یا من له نور لا یطفی یا من له نعم لا تعد یا من له ملک لا یزول
یا من له کمال لا یدرک یا من له قضاء لا یرد یا من له صفات لا تبدل یا من له
نعوت لا تتغیر عب یا رب العالمین یا مالک یوم الدین یا غایة الطالبین
یا ظهر اللاجین یا مدرک الهاربین یا من یحب الصابرین یا من یحب التوابین یا من یحب المتطهرین یا من یحب المحسنین
یا من هو اعلم بالمهتدین عج اللهم انی اسئلک باسمک یا شفیق یا رفیق
یا حفیظ یا محیط یا مقیت یا مغیث یا معز یا مذل یا مبدئ یا معید عد یا من هو
احد بلا ضد یا من هو فرد بلا ند یا من هو صمد بلا عیب یا من هو وتر بلا کیف
یا من هو قاض بلا حیف یا من هو رب بلا وزیر یا من هو عزیز بلا ذل
یا من هو غنی بلا فقر یا من هو ملک بلا عزل یا من هو موصوف بلا شبه
عه یا من ذکره شرف للذاکرین یا من شکره فوز للشاکرین یا من
حمده عز للحامدین یا من طاعته نجاة للمطیعین یا من بابه مفتوح للطالبین
یا من سبیله واضح للمنیبین یا من آیاته برهان للناظرین یا من کتابه
تذکرة للمتقین یا من رزقه عموم للطائعین والعاصین یا من رحمته
قریب من المحسنین عو یا من تبارک اسمه یا من تعالی جده یا من لا اله
غیره یا من جل ثناؤه یا من تقدست اسماؤه یا من یدوم بقاؤه
یا من العظمة بهاؤه یا من الکبریاء رداؤه یا من لا تحصی آلاؤه یا من
لا تعد نعماؤه عز اللهم انی اسئلک باسمک یا معین یا امین یا مبین یا متین
یا مکین یا رشید یا حمید یا مجید یا شدید یا شهید عح یا ذا العرش المجید

یا ذا القول السدید یا ذا الفعل الرشید یا ذا البطش الشدید یا ذا الوعد والوعید
یا من هو الولی الحمید یا من هو فعال لما یرید یا من هو قریب غیر بعید یا من هو
علی کل شیء شهید یا من هو لیس بظلام للعبید عط یا من لا شریک له ولا
وزیر یا من لا شبیه له ولا نظیر یا خالق الشمس والقمر المنیر یا مغنی البائس
الفقیر یا رازق الطفل الصغیر یا راحم الشیخ الکبیر یا جابر العظم الکسیر
یا عصمة الخائف المستجیر یا من هو بعباده خبیر بصیر یا من علی کل شیء قدیر
ف یا ذا الجود والنعم یا ذا الفضل والکرم یا خالق اللوح والقلم یا باری
الذر والنسم یا ذا البأس والنقم یا ملهم العرب والعجم یا کاشف الضر والالم
یا عالم السر والهمم یا رب البیت والحرم یا من خلق الاشیاء من العدم فا
اللهم انی اسئلک باسمک یا فاعل یا جاعل یا قابل یا کامل یا فاضل یا واصل
یا عادل یا غالب یا طالب یا واهب فب یا من انعم بطوله یا من اکرم بجوده
یا من جاد بلطفه یا من تعزز بقدرته یا من قدر بحکمته یا من حکم بتدبیره
یا من دبر بعلمه یا من تجاوز بحلمه یا من دنا فی علوه یا من علا فی دنوه
فج یا من یخلق ما یشاء یا من یفعل ما یشاء یا من یهدی من یشاء یا من
یضل من یشاء یا من یعذب من یشاء یا من یغفر لمن یشاء یا من یعز من
یشاء یا من یذل من یشاء یا من یصور فی الارحام ما یشاء یا من یختص
برحمته من یشاء فد یا من لم یتخذ صاحبة ولا ولدا یا من جعل لکل شیء
قدرا یا من لا یشرک فی حکمه احدا یا من جعل الملائکة رسلا یا من جعل
فی السماء بروجا یا من جعل الارض قرارا یا من خلق من الماء بشرا یا من
جعل لکل شیء امدا یا من احاط بکل شیء علما یا من احصی کل شیء عددا
فه اللهم انی اسئلک باسمک یا اول یا آخر یا باطن یا ظاهر یا بر یا حق
یا فرد یا وتر یا صمد یا سرمد فو یا خیر معروف عرف یا افضل معبود عبد
یا اجل مشکور شکر یا اعز مذکور ذکر یا اعلی محمود حمد یا اقدم موجود طلب
یا ارفع موصوف وصف یا اکبر مقصود قصد یا اکرم مسئول سئل یا اشرف
محبوب علم فز یا حبیب الباکین یا سید المتوکلین یا هادی المضلین

يا ولي المؤمنين يا انيس الذاكرين يا مفزع الملهوفين يا منجي الصادقين يا اقدر
القادرين يا اعلم العالمين يا اله الخلق اجمعين فح يا من علا فقهر يا من
ملك فقدر يا من بطن فخبر يا من عبد فشكر يا من عصي فغفر يا من
لا يحويه الفكر يا من لا يدركه بصر يا من لا يخفى عليه اثر يا رازق البشر
مقدر كل شي قدر فط اللهم اني اسئلك باسمك يا حافظ يا ناصر يا باري
يا ذاري يا باذخ يا فاتح يا كاشف يا ضامن يا آمر يا ناهي ص يا من
لا يعلم الغيب الا هو يا من لا يصرف السوء الا هو يا من لا يخلق الخلق الا هو
يا من لا يغفر الذنوب الا هو يا من لا يتم النعمة الا هو يا من لا يقلب
القلوب الا هو يا من لا يدبر الامر الا هو يا من لا ينزل الغيث الا هو
يا من لا يبسط الرزق الا هو يا من لا يحيي الموتى الا هو صا يا معين
الضعفاء يا صاحب الغرباء يا ناصر الاولياء يا قاهر الاعداء يا رافع السماء
يا انيس الاصفياء يا حبيب الاتقياء يا كنز الفقراء يا اله الاغنياء يا اكرم
الكرماء صب يا كافيا من كل شي يا قائم على كل شي يا من لا يشبهه شي يا من
لا يزيد في ملكه شي يا من لا يخفى عليه شي يا من لا ينقص من خزائنه شي يا من
ليس كمثله شي يا من لا يعزب عن علمه شي يا من هو خبير بكل شي يا من وسعت
رحمته كل شي صج اللهم اني اسئلك باسمك يا مكرم يا مطعم يا منعم يا معطي يا
مغني يا مقني يا مفني يا محيي يا مرضي يا منجي صد اول كل شي وآخره يا اله
كل شي ومليكه يا رب كل شي وصانعه يا بارئ كل شي وخالقه يا قابض كل شي
وباسطه يا مبدئ كل شي ومعيده يا منشئ كل شي ومقدره يا مكون كل شي
ومحوله يا محيي كل شي ومميته يا خالق كل شي ووارثه صه يا خير ذاكر و
مذكور يا خير شاكر ومشكور يا خير حامد ومحمود يا خير مونس وانيس يا خير
صاحب وجليس يا خير مقصود ومطلوب يا خير محب ومحبوب صو يا من هو لمن دعاه
مجيب يا من هو لمن اطاعه حبيب يا من هو الى من احبه قريب يا من هو بمن
استحفظه رقيب يا من هو بمن رجاه كريم يا من هو بمن عصاه حليم يا من
هو في عظمته رحيم يا من هو في حكمته عظيم يا من هو في احسانه قديم يا من هو

حبيب وصو

بمن اراده عليم صز اللهم اني اسئلك باسمك يا مسبب يا مرغب يا مقلب يا معقب
يا مرتب يا مخوف يا محذر يا مذكر يا مسخر يا مغير صح يا من علمه سابق يا من
وعده صادق يا من لطفه ظاهر يا من امره غالب يا من كتابه محكم يا من
قضاؤه كائن يا من قرآنه مجيد يا من ملكه قديم يا من فضله عميم يا من عرشه
عظيم صط يا من لا يشغله سمع عن سمع يا من لا يمنعه فعل عن فعل يا من
لا يلهيه قول عن قول يا من لا يغلطه سؤال عن سؤال يا من لا يحجبه شي عن
شي يا من لا يبرمه الحاح الملحين يا من هو غاية مراد المريدين يا من هو
غاية مراد المريدين يا من هو منتهى همم العارفين يا من هو منتهى طلب الطالبين
يا من لا يخفى عليه ذرة في العالمين ق يا حليما لا يعجل يا جوادا لا يبخل
يا صادقا لا يخلف يا وهابا لا يمل يا قاهرا لا يغلب يا عظيما لا يوصف
يا عدلا لا يحيف يا غنيا لا يفتقر يا كبيرا لا يصغر يا حافظا لا يغفل سبحانك
لا اله الا انت الغوث الغوث خلصنا من النار يا رب ٥

اسناد دعاء السمات

فايدة
السمات جمع سمة والسمة العلامة ماخوذ من الوسم يعني كان عليه علامة الاجابة ويسمى ايضا
دعاء الشبور على وزن التنور اي البوق وفيه مناسبة للقرون المثقوبة كما يجي في الرواية
مروي عن الصادق عليه السلام ان يوشع عليه السلم لما حارب العمالقة امران ياخذ الخواص
من بني اسرائيل جرارا تو على كتف اليسرى بعدد اسماء العمالقة وان ياخذ كل واحد منهم
قرنا مثقوبا من قرون الضان ويدعون بهذا الدعاء سرا الليل ليسرق الشمع بعض
شياطين الجن والانس فيتعلقونه ففعلوا ذلك ليلتهم فلما كان آخر الليل كسروا الجرار
في عسكر العمالقة فاصبحوا موتى منتفخي الاجواف كانهم اعجاز نخل خاوية فاتخذوه
على من اضطهدكم من ساير الناس وهو من عميق مكنون العلم ويخزونه فادعوا به
للحاجة عند الله ولا تبدوه للسفهاء والنساء والصبيان والظالمين والمنافقين
روي انه قال لو حلفت ان في هذا الدعاء الاسم الاعظم لبررت فادعوا به على ظالمنا
ومضطهدنا والمعترض علينا قال محمد بن علي الراشدي ما دعوت به في ملمة ولا مهم

[illegible]

الآ رأيت شرعة الاجابة ومن اتخذ هذا الدعاء في كل وجه متوجه اليه او في كل حاجة
يقصدها ويجعله امام حوص على عدو يخافه او سلطان يخشاه قضيت حاجته و
لم يخش احدا ومن لم يقدر على تلاوته فليكتب في قرطاس وليكن معه روى
عن ابي عمرو العمري انه يستجاب دعاءه واخر ساعة من نهار يوم الجمعة دعوة
اللهم اني اسئلك باسمك العظيم الاعظم الاعز الاجل الاكرم الذي اذا دعيت
به على مغالق ابواب السماء للفتح بالرحمة انفتحت واذا دعيت به على مضايق
ابواب الارض للفرج انفرجت واذا دعيت به على العسر لليسر تيسرت واذا
دعيت به على الاموات للنشور انتشرت واذا دعيت به على كشف البأساء
والضراء انكشفت وبجلال وجهك الكريم اكرم الوجوه واعز الوجوه الذي
عنت له الوجوه وخضعت له الرقاب وخشعت له الاصوات ووجلت له القلوب
من مخافتك وبقوتك التي تمسك السماء ان تقع على الارض الا باذنك وتمسك
السموات والارض ان تزولا وبمشيتك التي دان لها العالمون وبكلمتك التي
خلقت بها السموات والارض وبحكمتك التي صنعت بها العجائب وخلقت بها الظلمة
وجعلتها ليلا وجعلت الليل سكنا وخلقت بها النور وجعلته نهارا وجعلت
النهار نشورا مبصرا وخلقت بها الشمس وجعلت الشمس ضياء وخلقت بها
القمر وجعلت القمر نورا وخلقت بها الكواكب وجعلتها نجوما وبروجا ومصابيح
وزينة ورجوما وجعلت لها مشارق ومغارب وجعلت لها مطالع ومجاري
وجعلت لها فلكا ومسابح وقدرتها في السماء منازل فاحسنت تقديرها
وصورتها فاحسنت تصويرها واحصيتها باسمائك احصاء ودبرتها بحكمتك
تدبيرا واحسنت تدبيرها وسخرتها بسلطان الليل وسلطان النهار والساعات
وعرفت بها عدد السنين والحساب وجعلت رؤيتها لجميع الناس مرأى واحدا
واسئلك اللهم بمجدك الذي كلمت به عبدك ورسولك موسى بن عمران عليه السلام
في المقدسين فوق احساس الكروبيين فوق غمائم النور فوق تابوت الشهادة
في عمود النار وفي طور سيناء وفي الواد المقدس في البقعة المباركة من جانب الطور
الايمن من الشجرة وفي ارض مصر بتسع آيات بينات ويوم فرقت لبني اسرائيل البحر

وفي

[illegible] دعاء السمات
يا حنان يا منان
يا ذا الجلال [illegible] الارضين
يا بديع السموات والارض [illegible]
والاكرام [illegible] انت الاول [illegible] الظاهر
وانت الاول [illegible] وانت الباطن [illegible]
فليس [illegible] شي [illegible]
[illegible] يا ذا الجلال والاكرام

مسابح

وفي المنبجسات التي صنعت بها العجائب كالحجارة وجاوزت ببني اسرائيل البحر
وتمت كلمتك الحسنى عليهم بما صبروا واورثتهم مشارق الارض ومغاربها التي
باركت فيها للعالمين واغرقت فرعون وجنوده ومراكبه في اليم وباسمك
العظيم الاعظم الاعز الاجل الاكرم وبمجدك الذي تجليت به لموسى كليمك
عليه السلم في طور سيناء ولابرهيم خليلك عليه السلم من قبل في مسجد الخيف ولاسحق
صفيك عليه السلم في بئر شيع وليعقوب نبيك عليه السلم في بيت ايل واوفيت
لابرهيم عليه السلم بميثاقك ولاسحق عليه السلم بحلفك وليعقوب عليه السلم بشهادتك
وللمؤمنين بوعدك وللداعين باسمائك فاجبت وبمجدك الذي ظهر لموسى
بن عمران عليه السلم على قبة الرمان وبآياتك التي وقعت على ارض مصر بمجد
العزة والغلبة بآيات عزيزة وبسلطان القوة وبعزة القدرة وبشان
الكلمة التامة وبكلماتك التي تفضلت بها على اهل السموات والارض واهل الدنيا
والآخرة وبرحمتك التي مننت بها على جميع خلقك وباستطاعتك التي
اقمت بها على العالمين وبنورك الذي قد خر من فزعه طور سيناء وبعلمك
وجلالك وكبريائك وعزتك وجبروتك التي لم تستقلها الارض وانخفضت
لها السموات وانزجر لها العمق الاكبر وركدت لها البحار والانهار وخضعت
لها الجبال وسكنت لها الارض بمناكبها واستسلمت لها الخلائق كلها و
خفقت لها الرياح في جريانها وخمدت لها النيران في اوطانها وبسلطانك
الذي عرفت لك به الغلبة دهر الدهور وحمدت به في السموات والارضين
وبكلمتك كلمة الصدق التي سبقت لابينا آدم عليه السلم وذريته بالرحمة
واسئلك بكلمتك التي غلبت كل شئ وبنور وجهك الذي تجليت به للجبل فجعلته
دكا وخر موسى صعقا وبمجدك الذي ظهر على طور سيناء فكلمت به عبدك
ورسولك موسى بن عمران عليه السلم وبطلعتك في ساعير وظهورك في جبل
فاران بربوات المقدسين وجنود الملائكة الصافين وخشوع الملائكة المسبحين
وبركاتك التي باركت فيها على ابرهيم خليلك عليه السلم في امة محمد صلى الله عليه
وآله وباركت لاسحق صفيك عليه السلم في امة عيسى عليه السلم وباركت ليعقوب

[illegible]
[illegible]

نور
الرمان

قصيدة حضرت ... اوله

ايا سائلي عن مبتدا امري ومنتهى سانبيك عن لفظي وحسن تكلم

اسرائيلك عليه السلم في امة موسى عليه السلم اللهم وكما غبنا عن ذلك ولم نشهده
وآمنا به ولم نره صدقا وعدلا ان تصلي على محمد وآل محمد وان تبارك على
محمد وآل محمد وترحم على محمد وآل محمد كافضل ما صليت وباركت وترحمت
على ابرهيم وآل ابرهيم انك حميد مجيد فعال لما تريد وانت على كل شيء قدير
شهيد ثم تدعوا بما تريد قال المولى السعيد ضياء الدين رحمه الله وجدت
في آخر بعض ادعية السمات اللهم بحق هذا الدعاء وبحق هذه الاسماء التي
لا يعلم تفسيرها ولا يعلم باطنها غيرك صل على محمد وآل محمد وانتقم من
من اعداء آل محمد واغفر لي ذنوبي ووسع علي من حلال رزقك و
اكفني مؤنة انسان سوء وجار سوء وقرين سوء وسلطان سوء انك
على ما تشاء قدير وبكل شيء عليم آمين رب العالمين وفي نسخة روي
ان امير المؤمنين عليه السلم قرأ بعد دعاء السمات بهذا الدعاء يا عدتي
عند كربتي ويا غياثي عند شدتي ويا ولي نعمتي ويا منجحي في حاجتي ويا
مفزعي في تورطي ويا منقذي في هلكتي ويا كالي في وحدتي صل على محمد
وآل محمد واغفر لي خطيئتي ويسر لي امري واجمع لي شملي وانجح لي طلبتي
واصلح لي شاني واكفني ما اهمني واجعل لي من امري فرجا ومخرجا
ولا تفرق بيني وبين العافية ابدا ما ابقيتني وعند وفاتي اذا
توفيتني برحمتك يا ارحم الراحمين ٥

ايا سائلي عن مبتدا امري ومنتهى سانبيك عن لفظي وحسن تكلم

تعنت نیاز طبیبان نیازمند مباد
وجود نازکت آزرده گزند مباد

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله على آلائه الواسعة ونعمائه السابغة وكمال حكمته البالغة ودلائل نعمته الرائعة
وغرائب قدرته الواقعة وعجائب فطرته الرائعة الذي هو منشئ الاجسام الشافعة
ومبدي الاجسام النافعة وباري الاشباح البارعة وباعث الارواح الوارعة
وذائب القلوب الخاشعة وواهب العقول الطائعة وجاعل العيون اللامعة
وفاعل الآذان السامعة والصلوة على رسوله محمد صاحب الحجج القاطعة والبينة
الساطعة واهل بيته اهل الحجج الجامعة والفضيلة اللامعة قال الشيخ الحسن بن يحيى بن
بابويه اخبرني السيد السعيد ابو تراب المرتضى الداعي رحمه الله قال حدثني جعفر بن محمد
الدوريستي رحمه الله قال اخبرني ابو عبد الله محمد بن وهبان بن محمد بن حماد بن بشير
البصري الازدي المعروف الدبيلي انبأني فيما اجازه لي في جامع الكوفة سنة ثمان
وثمانين وثلثمائة على يد والدي محمد بن احمد بن العباس رحمه الله قال حدثني محمد بن
الحسن بن محمد بن جمهور القمي قال حدثني ابي الحسن بن محمد بن جمهور قال حدثني ابي
وكان عالما بابي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلم ملازما لخدمته وكان
معه حين حمل من المدينة الى المامون الى ان صار بخراسان الى ان استشهد
عليه السلم بطوس وهو ابن تسع واربعين سنة وكان المامون بنيسابور وفي مجلسه ابي الحسن
الرضا عليه السلم وجماعة من الفلاسفة والمتطببين مثل يوحنا وابن ماسويه و
جبرئيل بن بختيشوع وصالح بن بهلة الهندي وغيرهم ممن ينتحل العلوم وذوي
البحث والنظر فجرى ذكر الطب وما فيه من صلاح الاجسام وقوامها واغرق من
بحضرته في الكلام وتغلغلوا في ذلك وكيف ركب الله سبحانه هذا الجسد وجمع فيه علم ٤
هذه الاشياء المتضادة من الطبايع الاربعة وذكر مضار الاغذية ومنافعها
وما يلحق الاجسام من مضارها من العلل قال وابو الحسن الرضا عليه السلم لا يتكلم في شيء
من ذلك فقال له المامون ما تقول يا ابا الحسن في هذا الامر الذي نحن فيه
منذ اليوم فقد كثر على القول والذي لا بد من معرفة هذه الاغذية النافع منها
والضار وتدبير الجسد فقال له الرضا عليه السلم يا امير المؤمنين عندي من ذلك
ما جربته وعرفت صحته بالاختبار على مرور الايام مع ما وقفني عليه من سلفني

مما لا يسع الانسان جهله ولا يعذر في تركه فانا اجمع ذلك لامير المؤمنين مع ما يقارن
ذلك مما يحتاج اليه من معرفته قال وعاجل المامون الخروج الى بلخ وتخلف عنه ابو الحسن
الرضا عليه السلم فكتب المامون اليه كتابا يتنجز ما كان وعده وذكر له مما يحتاج الى معرفته
من جهة ما سمعه وجربه من الاطعمة والاشربة واخذ الادوية والفصد والحجامة والسواك والحمام
والنورة والتدبير في ذلك وما يحتاج اليه المسافر والمقيم فكتب اليه كتابا هذا نسخته
بسم الله الرحمن الرحيم واعتصمت بالله اما بعد فانه وصل كتاب امير المؤمنين
ادام الله عزه فيما امرني به من توقيفه على ما يحتاج اليه مما جربته وما سمعته في الاطعمة
والاشربة واخذ الادوية والفصد والحجامة والنورة والحمام والباه وغير ذلك
مما يدبر به استقامة امر الجسد وقد فسرت لامير المؤمنين ما يحتاج اليه وشرحت له ما يعمل
عليه من تدبير مطعمه ومشربه واخذه الادوية وفصده وحجامته وغير ذلك مما يحتاج اليه
من سياسة جسمه وبالله التوفيق ٥

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه الرسالة الذهبية في الطب التي بعث بها الامام الهمام علي بن موسى الرضا عليه السلم
الى المامون العباسي في حفظ صحة المزاج وتدبيره بالاغذية والاشربة والادوية
قال الامام غرة وجه الانام مظهر الغوامض بالرواية اللامعة كاشف الرموز في الحدود
الجامعة افضل من قضى بعد جده المصطفى واغزى من غزى بعد ابيه علي المرتضى
امام الجن والانس علي بن موسى الرضا صلوات الله عليه وعلى آبائه النجباء الكرام
الاتقياء اعلم يا امير المؤمنين ان الله تعالى لم يبتل العبد المؤمن ببلاء حتى جعل له دواء
يعالج به ولكل صنف من الداء صنف من الدواء وتدبير ونعت وذلك ان الاجسام
الانسانية جعلت على مثال الملك فملك الجسد هو ما في القلب والعمال العروق
والاوصال والدماغ وبيت الملك قلبه وارضه الجسد والاعوان يداه ورجلاه
وعيناه وشفتاه ولسانه واذناه وخزائنه معدته وبطنه وحجابه صدره فاليدان
عونان يقربان ويبعدان ويعملان على ما يوحي اليهما الملك والرجلان ينقلان الملك
الى حيث يشاء والعينان يدلانه على ما يغيب عنه لان الملك من وراء حجاب لا يوصل اليه

الا بهما وهما سراجا الغما وحصنة الجسد وحرزه الاذنان لا يدخلان على الملك الا
ما يوافقه لانهما لا يقدران ان يدخلا شيئا حتى يوحي الملك اليهما فاذا اوحى اليهما اطرق
الملك منصتا لهما حتى يسمع منهما ثم يجيب بما يريد فيترجم عنه اللسان بادوات كثيرة
منها ريح الفواد وبخار المعدة ومعونة الشفتين وليس للشفتين قوة الا باشارة
اللسان وليس يستغني بعضها عن بعض في الكلام لا يحسن الا بترجيعه في الانف لان الانف
يزين الكلام كما يزين النافخ في المزمار وكذلك المنخران هما ثقبتا الانف
يدخلان على الملك ما يحب من الريح الطيبة فاذا جاءت ريح تسوء الملك اوحى الملك
الى اليدين فحجبت بين الملك وبين تلك الريح وللملك مع هذا ثواب وعذاب فعذابه
اشد من عذاب الملوك الظاهرة القاهرة في الدنيا وثوابه افضل من ثوابها فاما
عذابه فالحزن واما ثوابه فالفرح واصل الحزن في الطحال واصل الفرح في الترب
والكليتين ومنهما عرقان موصلان في الوجه فمن هناك يظهر الفرح والحزن فترى تباشيرهما
في الوجه وهذه العروق كلها طرق من العمال الى الملك ومن الملك الى العمال ومصداق
ذلك انه اذا تناول الدواء ادته العروق الى موضع الداء **واعلم يا امير المومنين**
ان الجسد بمنزلة الارض الطيبة الخراب متى تعوهدت بالعمارة والسقي من حيث لا يزاد
في الماء فتغرق ولا ينقص منه فتعطش دامت عمارتها وكثر ريعها وزكى زرعها
وان تغوفل عنها فسدت ولم ينبت فيها العشب فالجسد بهذه المنزلة وبالتدبير في الاغذية
والاشربة يصلح ويصح وتزكو العافية **فانظر** يا امير المومنين ما يوافق معدتك و
يقوى عليه بدنك ويستمريه من الطعام فقدره لنفسك واجعل غذاءك **واعلم يا امير المومنين**
ان كل واحد من هذه الطبائع تحب ما يشاكلها فاغتذ ما يشاكل جسدك ومن اخذ
من الطعام زيادة لم يغذه ومن اخذه بقدر لا زيادة عليه ولا نقص غذاه ونفعه
وكذلك سبيلك ان تاخذ من الطعام من كل صنف منه في ابانه وارفع يدك منه
وعندك اليه ميل فانه اصح لبدنك ومعدتك واذكى لعقلك واخف على نفسك
ان شاء الله تعالى كل يا امير المومنين البارد في الصيف والحار في الشتاء والمعتدل
في الفصلين على قدر قوتك وشهوتك وابدا في اول طعامك باخف الاغذية التي
يغتذي بها بدنك بقدر عادتك وبحسب طاقتك ونشاطك وزمانك الذي يجب

على م

تجنبا ١٢

علامتها ١٢

ما يوافقه وجه نفقه

بعض العزم ١٢

الى كم

كذا امر بتريح ... علينا ... في كل يوم وجبة ... عنده ... جنبين لم

ان يكون اكلك في كل يوم عندما يمضي من النهار ثمان ساعات اكلة واحدة او ثلاث اكلات
في يومين تتغذى باكرا في اول اليوم ثم تتعشى فاذا كان في اليوم الثاني فعند
مضي ثمان ساعات من النهار اكلة واحدة ولم تحتج الى العشاء وليكن ذلك بقدر
لا يزيد ولا ينقص وارفع يديك من الطعام وانت تشتهيه وليكن شرابك على اثر
طعامك من هذا الشراب الذي انا ناعته واصفه لك من الشراب العتيق الصافي
الذي يحل شربه فيما بعد ونذكر الان ما ينبغي ذكره من تدبير فصول السنة وشهورها
الرومية الواقعة فيها في كل فصل على حدة وما يستعمل من الاطعمة والاشربة وما
تجتنب منه وكيفية حفظ الصحة من اقاويل العلماء القدماء ونعود الى قول الائمة
عليهم السلم في صفة شراب يحل شربه ويستعمل بعد الطعام **ذكر فصول السنة** اما
فصل الربيع فانه روح الزمان واوله **آذار** وعدة ايامه احد وثلثون يوما وفيه
يطيب الليل والنهار وتلين الارض ويذهب سلطان البلغم ويهيج الدم ويستعمل فيه
من الغذاء اللطيف اللحوم والبيض النيمبرشت ويشرب الشراب بعد تعديله
بالماء ويتقى فيه اكل البصل والثوم والحامض ويحمد فيه شرب المسهل ويستعمل فيه
الفصد والحجامة **نيسان** ثلثون يوما فيه يطول النهار ويقوى مزاج الفصل
ويتحرك الدم وتهب فيه الرياح الشرقية ويستعمل فيه من الماكل المشوية وما يعمل بالخل
ولحوم الصيد ويعالج الجماع والتمريخ بالدهن في الحمام ويشرب الماء على الريق ويشم
الرياحين والطيب **ايار** احد وثلثون يوما تصفو فيه الرياح وهو اخر فصل الربيع
وقد نهي فيه عن اكل الملوحات واللحوم الغليظة واللبن وينفع فيه الحمام اول النهار
ويكره فيه الرياضة قبل الغذاء **حزيران** ثلثون يوما يذهب فيه سلطان الدم
ويقبل زمان المرة الصفراء وينهى فيه عن التعب واكل اللحوم الدسمة والاكثار منه
وشم المسك والعنبر وينفع فيه اكل البقول الباردة كالهندباء وبقلة الحمقاء واكل
الخضر كالخيار والقثاء والشيرخشت والفاكهة الرطبة واستعمال الحمضات ومن اللحوم
لحم المعز الثني والجذع ومن الطيور الدجاج والطيهوج والدراج والالبان و
السمك الطري **تموز** احد وثلثون يوما فيه شدة الحرارة وتغور المياه ويستعمل فيه
شرب الماء البارد على الريق ويوكل فيه الاشياء الباردة الرطبة وكسر فيه مزاج الشراب

آزار
حمل
فروردين ماه

نيسان
ثور
اردبيهشت ماه

ايار
جوزا
خورداد ماه

حزيران
سرطان
تير ماه

تموز اسد
مرداد ماه

آب سنبله
شهريور ماه

ويؤكل فيه الاغذية اللطيفة السريعة الهضم كما ذكر في حزيران ويستعمل فيه من المشموم والرياحين
الباردة والرطبة الطيب الريح **آب** واحد وثلثون يوما فيه يشتد السموم ويهيج الزكام
بالليل وتهب الشمال ويصلح المزاج بالتبريد والترطيب وينفع فيه شرب اللبن الرائب ويجتنب
فيه الجماع والمسهل ويقل من الرياضة ويشم الرياحين الباردة **ايلول** ثلثون يوما فيه يطيب
الهواء ويقوى سلطان المرة السوداء ويصلح شرب المسهل وينفع فيه اكل الحلوات واصناف
اللحوم المعتدلة كالجداء والحولي من الضأن ويجتنب لحم البقر والاكثار من الشواء ودخول
الحمام ويستعمل فيه الطيب المعتدل المزاج ويجتنب فيه اكل البطيخ والقثاء **تشرين الاول**
احد وثلثون يوما فيه تهب الرياح المختلفة ويتنفس فيه ريح الصبا ويجتنب فيه الفصد وشرب
الدواء المسهل ويحمد فيه الجماع وينفع فيه اكل اللحم السمين والرمان المز والفاكهة بعد الطعام
ويستعمل فيه اكل اللحوم بالتوابل ويقلل فيه شرب الماء ويحمد فيه الرياضة **تشرين الثاني** (اذر ماه)
ثلثون يوما فيه يقطع المطر الوسمي وينهى فيه عن شرب الماء بالليل ويقلل من دخول الحمام
والجماع ويشرب بكرة كل يوم جرعة من ماء حار ويجتنب اكل البقول الحارة كالكرفس والنعناع
والجرجير **كانون الاول** (دي ماه) احد وثلثون يوما يقوى فيه العواصف ويشتد فيه البرد وينفع فيه
كل ما ذكرناه في تشرين الثاني ويحذر فيه من اكل الطعام البارد ويتقى فيه الحجامة والفصد
ويستعمل فيه الاغذية الحارة بالقوة والفعل **كانون الثاني** احد وثلثون يوما يقوى
فيه غلبة البلغم وينبغي ان يتجرع فيه الماء الحار على الريق ويحمد فيه الجماع وينفع الاحشاء
فيه البقول الحارة كالكرفس والجرجير والكراث وينفع فيه دخول الحمام اول النهار والتمريخ
بدهن الخيري وما ناسبه ويحذر فيه الحلو واكل السمك الطري واللبن **شباط** ثمانية
وعشرون يوما تختلف فيه الرياح وتكثر الامطار ويظهر العشب ويجري فيه الماء في العود
وينفع فيه اكل الثوم ولحم الطير والصيود والفاكهة اليابسة ويقلل من اكل الحلاوات
ويحمد فيه كثرة الحركة والرياضة **صفة الشراب الذي يحل شربه** واستعماله بعد الطعام
وقد تقدم ذكر نفعه عند الابتداء بالقول على فصول السنة وما يعتمد فيها من حفظ الصحة
وصفته يؤخذ من الزبيب المنقى عشرة ارطال فيغسل وينقع في ماء صافي في غمره
وزيادة عليه اربع اصابع ويترك في انائه ذلك ثلاثة ايام في الشتاء وفي الصيف يوما
وليلة ثم يجعل في قدر نظيف وليكن الماء ماء السماء ان قدر عليه والا فمن الماء العذب الذي

يكون

شهريور ماه | ايلول ميزان مهر ماه | تشرين الاول عقرب ابان ماه | تشرين الثاني قوس اذر ماه | كانون الاول جدي دي ماه | كانون الثاني دلو بهمن | شباط حوت اسفند ماه

يكون ينبوعه من ناحية المشرق ماء براقا ابيض وهو القابل لما يعترضه على سرعة من السخونة
والبرودة وتلك دلالة على خفة الماء ويطبخ حتى ينتفخ الزبيب فاذا انتفخ ثم يعصر ويصفى ماءه
ويبرد ثم يرد الماء الى القدر ثانيا ويؤخذ مقداره بعود ويغلى بنار لينة غليانا رقيقا
حتى يمضي ثلثاه ويبقى ثلثه ثم يؤخذ من العسل المصفى رطل فيلقى عليه ويؤخذ مقداره
ومقدار الماء الى اين كان من القدر ويغلى حتى يذهب قدر العسل ويعود الى حده
ويؤخذ خرقة صفيقة ويجعل فيها من الزنجبيل درهم ومن القرنفل نصف درهم ومن الدارصيني
وزن نصف درهم ومن الزعفران درهم ومن السنبل وزن نصف درهم ومن الهندبا مثله
ومن العود التي وزن نصف درهم ومن المصطكى وزن نصف درهم بعد ان يسحق كل واحد
على حدة وينخل ويجعل في الخرقة ويشد بخيط شدا جيدا ويكون للخيط طرف طويل يعلق
الخرقة المصرورة في عود معارض على القدر ويكون لقاء هذه الصرة في القدر الى الوقت
الذي يلقى فيه العسل ثم تمرس الخرقة ساعة فساعة لينزل ما فيها قليلا قليلا ويغلى الى ان
يعود الى حاله وتذهب زيادة العسل وليكن النار لينة ثم يصفى ويبرد ويترك في انائه
ثلاثة اشهر مختوما عليه لا يفتح فاذا بلغت المدة فاشربه والشربة منه مقدار اوقية او
اوقيتين من الماء القراح فاذا اكلت يا امير المؤمنين كما وصفت لك من قدر الطعام
فاشرب من هذا الشراب ثلاثة اقداح بعد طعامك فاذا فعلت ذلك فقد امنت باذن
الله تعالى يومك وليلتك من وجع النقرس والابردة والرياح المؤذية فان اشتهيت الماء
بعد ذلك فاشرب منه نصف ما كنت تشربه فانه اصح لبدنك واكثر لجماعك واشد لضبطك
وحفظك فان صلاح الجسد وقوامه بالطعام والشراب وفساده بهما باذن الله فان
اصلحتهما صلح وان افسدتهما فسد **واعلم يا امير المؤمنين** ان قوام النفس تابعة
بمزاجات الابدان ومزاجات الابدان تابعة لتصرف الهواء فاذا برد الهواء مرة وسخن اخرى
تغيرت لذلك الابدان والصور فاذا استوى الهواء واعتدل صار الجسم معتدلا لان
الله تعالى بنى الاجسام على اربع طبائع على المرة الصفراء والدم والبلغم والسوداء
فاثنان حاران واثنان باردان وقد خولف بينهما فجعل حار يابس وحار لين وبارد
يابس وبارد لين ثم فرق ذلك على اربعة اجزاء من الجسد على الراس والصدر والشراسيف
واسفل البطن **واعلم** يا امير المؤمنين ان الراس والاذنين والعينين والمنخرين والانف

والفم من الدم وان الصدر من البلغم والريح وان الشراسيف من المرة الصفراء
وان اسفل ذلك من المرة السوداء. واعلم يا امير المومنين ان النوم سلطان الدماغ
وهو قوام الجسد وقوته فاذا اردت النوم فليكن اضطجاعك اولاً على شقك الايمن ثم انقلب
الى شقك الايسر وكذلك فقم من مضجعك على شقك الايمن كما بدات عند نومك وعود
نفسك القعود من الليل ثلثه ثم تنام فاذا بقي من الليل ساعتان فادخل الخلاء لحاجة
الانسان والبث فيه بقدر ما تقضي حاجتك ولا تطل فيه فانه يورث داء الفيل في الورك
واعلم يا امير المومنين ان اجود ما استكت به الاشياء المقبضة التي يكون لها ماء كليف
الاراك فانه يجلو الاسنان ويطيب النكهة ويشد اللثة ويسمنها وهو نافع من الحفر
اذا كان ذلك باعتدال والاكثار منه يرق الاسنان ويزعزعها ويضعف اصولها
فمن اراد حفظ اسنانه فلياخذ قرن الايل محرقا وحب الاثل وكزمازج وسعد وورد
وسنبل الطيب اجزاء بالسوية وملحا اندرانيا ربع جزء فيدق الجميع ويستن به اسنانه
فانه يمسك الاسنان ويحفظ لها من الآفات العارضة ومن اراد ان يبيض اسنانه
فلياخذ جزءا من الملح الاندراني وجزءا من زبد البحر بالسوية فيسحقهما جميعا ويستن بهما
واعلم يا امير المومنين ان احوال الانسان التي بناه الله تعالى عليها وجعله متصرفا
فيها الى اربعة احوال الحالة الاولى لخمس عشرة سنة ففيها شبابه ونضارته وحسنه
وبهاؤه وسلطان الدم في جسمه ثم الحالة الثانية لعشرين سنة الى خمس وثلثين
سنة وفيها سلطان المرة الصفراء وقوة غلبتها عليه وهي اقوى ما يكون واتقنه
واتقنه فلا يزال كذلك حتى يستوفي المدة المذكورة خمسا وثلثين سنة ثم يدخل في
الحالة الثالثة وهي من خمس وثلثين الى ان يستوفي ستين سنة فيكون في سلطان
المرة السوداء ويكون احلم ما يكون وادربه واقواه واكتم للسر واحسنه نظرا في
الامور وفكرا في عواقبها ومداراة لها وتصرفا فيها ثم يدخل في الحالة الرابعة
وهي سلطان البلغم وهي الحالة التي لا يتحول منها ما بقي وقد دخل في الهرم حينئذ
وقد فاته الشباب وينكر كل شي كان يعرفه من نفسه حتى صار ينام عند القعود
ويسهر عند النوم ولا يتذكر ما تقدم وينسى ما يحدث ويكثر من حديث النفس ويذهب
ماء الجسم وبهاؤه ويقل نبت اظفاره وشعره ولا يزال جسمه في ادبار وانعكاس

ما عاش

ما عاش لانه من سلطان البلغم وهو بارد جامد فبجموده وبرده ورطوبته طباعه
يكون فناء جسمه وقد ذكرت لامير المومنين جميع ما يحتاج اليه من سياسة الجسم واحواله
وعلاجه وانا اذكر له ما يحتاج الى تناوله من الاغذية والادوية وما يجب ان يفعله
في اوقاته فاذا اردت الحجامة فلا تحتجم الا لاثني عشر ليلة تخلو من الهلال الى خمس عشرة
فانه اصح لبدنك واذا نقص الشهر فلا تحتجم الا ان تكون مضطرا الى ذلك وذلك ان الدم
ينقص في نقصان الهلال ويزيد في زيادته ولتكن الحجامة بقدر ما مضى من السنين
فابن عشرين سنة يحتجم في كل عشرين يوما وابن ثلثين في كل ثلثين يوما وابن اربعين
سنة في كل اربعين يوما وما زاد فبحساب ذلك واعلم ان الحجامة تاخذ الدم من صغار
العروق المبثوثة في اللحم ومصداق ذلك انها لا تضعف القوة كما يوجد من الضعف
عند الفصد وحجامة النقرة تنفع لثقل الراس وحجامة الاخدعين تخفف عن الراس
والوجه والعينين وهي نافعة لوجع الاضراس وربما ناب الفصد عن سائر ذلك
وقد يحتجم تحت الذقن لعلاج القلاع وفساد اللثة وغير ذلك من اوجاع الفم وكذلك
الحجامة بين الكتفين تنفع من الخفقان الذي يكون مع الامتلاء والحرارة والتي توضع
على الساقين قد تنقص من الامتلاء نقصانا بينا وتنفع من الاوجاع المزمنة في الكلى
والمثانة والارحام وتدر الطمث غير انها منهكة للجسد وقد يعرض منها الغشية الشديدة
الا انها نافعة لذوي البثور والدماميل والذي يخفف من الم الحجامة تخفيف المص
اول ما يضع المحاجم ثم يدرج المص قليلا قليلا والثواني ازيد في المص من الاوائل
وكذلك الثوالث فصاعدا ويتوقف وكذلك يلين المشراط على الموضع بالدهن
ويلين عقيب الحجامة عند الفراغ الموضع بالدهن وليقطر على العروق اذا فصد
شيئا من الدهن لئلا يلتحم فيضر ذلك بالمفصود وليتعمد الفاصد ان يفصد من العروق
ما كان في المواضع القليلة اللحم لان في قلة اللحم من فوق العروق قلة الالم واكثر العروق
الما اذا فصد حبل الذراع والقيفال لاتصالهما بالعضل وصلابة الجلد فاما الباسليق
والاكحل فانهما في الفصد اقل الما اذا لم يكن فوقهما لحم والواجب تكميد موضع الفصد
بالماء الحار ليظهر الدم وخاصة في الشتاء فانه يلين الجلد ويقلل الالم ويسهل الفصد
ويجب في كل ما ذكرناه من اخراج الدم اجتناب النساء قبل ذلك باثني عشر ساعة

عن الشرط حتى يحمر الموضع بتكرير المحاجم عليه

الباسليق

قبل ذلك وتحجم في يوم صاح صاف لا غيم فيه ولا ريح شديدة وليخرج من الدم بقدر ما ترى
من تغيره ولا تدخل في ذلك اليوم الحمام فانه يورث الداء وصب على راسك وجسدك ماء حارا
ولا تفعل ذلك من ساعتك واياك والحمام اذا احتجمت فان الحمى الدائمة تكون منه
فاذا اغتسلت من الحجامة فخذ خرقة من غزل فالقها على محاجمك او ثوبا لينا من قز
وغيره وخذ قدر حمصة من الترياق الاكبر فاشربه ان كان شتاء وان كان صيفا فاشرب
السكنجبين العنصلي فانه الترياق الاكبر وامزجه بالشراب المفرح المعتدل وتناوله
او بشراب الفاكهة فان تعذر ذلك فشراب الاترج فان لم تجد شيئا من ذلك فتناوله
بعد عركه ناعما تحت الاسنان واشرب عليه جرع الماء فاترا وان كان في زمان الشتاء
والبرد فاشرب عليه سكنجبين عسلي فانك متى فعلت ذلك فقد امنت من اللقوة والبرص
والبهق والجذام باذن الله تعالى وامتص من الرمان المز فانه يقوي النفس ويحيي
الدم ولا تاكل طعاما مالحا ولا ملحا بعد الحجامة بثلث ساعات فانه يخاف ان يعرض
من ذلك الجرب وان شئت فكل من الطياهيج واذا احتجمت فاشرب عليه من الشراب
الزكي الذي ذكرته ووصفته لك اولا وادهن بدهن خيري وشيء من المسك
وماء ورد وصب على هامتك ساعة فراغك من الحجامة واما في الصيف
فاذا احتجمت فكل السكباج والهلام والمصوص وصب على هامتك دهن بنفسج
بماء الورد وشيء من الكافور واشرب من ذلك الشراب الذي وصفته لك بعد
طعامك واياك وكثرة الحركة والغضب ومجامعة النساء يومك ذلك وينبغي لامير المؤمنين
ان لا يجمع في جوفه البيض والسمك في المعدة في وقت واحد فانهما اذا اجتمعا
في جوف الانسان ولد عليه النقرس والقولنج والبواسير ووجع الاضراس واللبن
والنبيذ الذي يشربه اهله اذا اجتمعا ولدا النقرس والبرص ومداومة اكل البصل
يعرض منه الكلف في الوجه واكل الملوحة واللحمان المملوحة واكل السمك المملوح بعد
الفصد والحجامة يعرض منه البهق والجرب ومداومة اكل كلية الغنم واجواف الغنم
يعكر المثانة ودخول الحمام على البطنة يولد القولنج والاغتسال بالماء البارد
بعد اكل السمك الطري يورث الفالج واكل الاترج في الليل يقلب العين ويورث
الحول واتيان المراة الحائض يورث الجذام في الولد والجماع من غير اهراق الماء

على اثره

على اثره يورث الحصاة والجماع بعد الجماع من غير ان يكون بينهما غسل يورث للولد الجنون
ان تغوفل عن الغسل وكثرة اكل البيض وادمانه يورث الطحال ورياحا في راس المعدة
والامتلاء من البيض المسلوق يورث الربو والابتهار واكل اللحم النيء يورث الدود
في البطن واكل الطين يورث منه كثرة القمل في الجسد اذا ادمن عليه وشرب الماء
البارد عقيب الشيء الحار او الحلاوة يذهب بالاسنان والاكثار من اكل
لحوم الوحش والبقر يورث تغيير العقل وتحير الفهم وتبلد الذهن وكثرة النسيان و
اذا اردت دخول الحمام وان لا تجد في راسك ما يوذيك فابدا قبل دخولك الحمام
بخمس جرع من الماء الفاتر فانك تسلم باذن الله تعالى من وجع الراس والشقيقة وقيل
خمس مرات يصب على الماء عند دخول الحمام واعلم ان الحمام ركب على تركيب الجسد على اربعة
بيوت مثل اربع طبايع الجسد البيت الاول بارد يابس والثاني بارد رطب والثالث
حار رطب والرابع حار يابس ومنفعة الحمام عظيمة تؤدي الى الاعتدال وتنقي الدرن
وتلين العصب والعروق وتقوي الاعضاء الكبار وتذيب الفضول وتذهب العفن
فاذا اردت ان لا يظهر في بدنك بثرة ولا غيرها فابدا عند دخول الحمام بدهن بدنك
بالبنفسج واذا اردت استعمال النورة ولا يصيبك قروح ولا شقاق ولا سواد فاغتسل
بالماء البارد قبل ان تتنور ومن اراد ان يدخل الحمام للنورة فليجتنب الجماع قبل ذلك
باثني عشر ساعة وهو يوم تام وليطرح في النورة شيئا من الاقاقيا والصبر والحضض
ويجمع ذلك وياخذ منه اليسير اذا كان مجتمعا او متفرقا ولا يلقي في النورة شيئا حتى
تماث بالماء الحار الذي طبخ فيه البابونج والمرزنجوش وورد بنفسج يابس والآس
فان جميع ذلك اجزاء يسيرة مجموعة او متفرقة بقدر ما يشرب الماء رائحته
وليكن الزرنيخ مثل ثلث النورة ويدلك الجسد بعد الخروج منها بشيء يقطع رائحتها
كورق الخوخ وثجير العصفر والسعد والحناء والورد والسنبل مفردة ومجتمعة ومن
اراد ان يامن احراق النورة فليقلل من تقليبها وليبادر اذا عملت غسلها
وان يمسح البدن بشيء من دهن الورد فان احرقت البدن والعياذ بالله
يوخذ عدس مقشر يسحق ناعما ويداف في ماء ورد وخل ويطلى به الموضع الذي
اثرت فيه النورة ويبرئه فانه يبرأ باذن الله تعالى والذي يمنع من اثر النورة في الجسد

من ح

هو ان يدلك الموضع بخل العنب الثقيف ودهن الورد دلكا جيدا ومن اراد ان لا يشتكي
مثانته فلا يحبس البول ولو على ظهر دابته ومن اراد ان لا تؤذيه معدته فلا يشرب الماء
على طعام حتى يفرغ منه ومن فعل ذلك رطب بدنه وضعف معدته ولم تأخذ العروق
قوة الطعام فانه يصير في المعدة نيا اذا صب الماء على الطعام اولا فاولا ومن
اراد ان يأمن الحصاة وعسر البول فلا يحبس المني عند نزول الشهوة ولا يطيل المكث
على النساء ومن اراد ان يأمن وجع السفل ولا يضره شيء من ارواح البواسير فليأكل كل
ليلة سبع تمرات برني بسمن البقر ويدهن بين انثييه بدهن زنبق خالص ومن اراد
ان يزيد في حفظه فليأكل سبع مثاقيل زبيبا بالغداة على الريق ومن اراد ان يقل
نسيانه ويكون حافظا فليأكل كل يوم ثلث قطع زنجبيل مربى بالعسل ويصطبغ بالخردل
مع طعامه في كل يوم ومن اراد ان يزيد في عقله فليتناول كل يوم ثلث هليلجات
سود بسكر طبرزد ومن اراد ان لا ينشق ظفره ولا تميل الى صفرة ولا يفسد
حولها فلا يقلم اظفاره الا يوم الخميس ومن اراد دفع الزكام في الشتاء اجمع فليأكل
كل يوم ثلث لقم من الشهد واعلم ان للعسل دلائل يعرف بها نافعه من ضاره وذلك
ان منه شيئا اذا ادركه الشم عطس ومنه ما يسكر وله عند الذوق حرافة شديدة فهذه
الانواع من العسل قاتلة ولا يؤخر شم النرجس فانه يمنع الزكام في مدة ايام الشتاء
وكذلك الحبة السوداء واذا خاف الانسان الزكام في الصيف فليأكل كل يوم خيارة
وليحذر من الجلوس في الشمس ومن خشي من وجع الشقيقة والشوصة فلا ينم حتى يأكل
السمك الطري صيفا كان او شتاء ومن اراد ان يكون صالحا خفيف الجسم واللحم فليقلل
من عشائه بالليل ومن اراد ان لا يشتكي سرته فيدهنها اذا دهن رأسه ومن اراد
ان لا يشتكي كبده عند الحجامة فليأكل عقيبها الشهد بالخل ومن اراد ان لا يسقط
اذناه ولهاته فلا يأكل حلوا الا تغرغر بعده بخل ومن اراد ان لا تفسد
اسنانه فلا يأكل حلوا الا اكل بعده كسرة خبز ومن اراد ان لا يصيبه اليرقان
والصفار فلا يدخلن في الصيف اول ما يفتح بابه ولا يخرج منه اول ما يفتح بابه
في الشتاء غدوة ومن اراد ان لا يصيبه في جسمه ريح فليأكل الثوم في كل سبعة
ايام مرة ومن اراد ان يستمري طعامه فليتكئ اذا نام على شقه الايمن ثم

ومن اراد ان لا يشتكي اذنه فليجعل فيها قطنة عند النوم

بيتا

ينقلب

كل يوم

ينقلب بعد ذلك على شقه الايسر حتى ينام ومن اراد ان يذهب البلغم فليأكل كل
جوارشا حريفا ويكثر دخول الحمام واتيان النساء والقعود في الشمس ويجتنب كل بارد
من الاغذية والاشربة فانه يذهب البلغم ويحرقه ومن اراد ان يطفئ المرة السوداء
فليأكل كل يوم شيئا باردا رطبا ويرفه بدنه ويقلل الحركة ويكثر النظر الى من يحب
ومن اراد ان يخرج السوداء فعليه بكثرة القيء وفصد العروق واطلاء النورة ومن
اراد ان يذهب الريح البارد فعليه بالحقنة والادهان اللينة على الجسد وعليه بالتكميد
بالماء الحار في الابزن ويجتنب كل بارد يابس ويلزم كل حار رطب ومن اراد ان يذهب عنه البلغم
فليتناول كل يوم الاطريفل الصغير واعلم يا امير المؤمنين ان المسافر ينبغي له ان يحترز
من الحر اذا سافر وهو ممتلئ من الطعام ولا خالي الجوف وليكن ذلك على حد الاعتدال
وليتناول من الاغذية الباردة مثل القريص والهلام والخل والزيت وماء
الحصرم ونحو ذلك من الاطعمة الباردة واعلم ان السير الشديد في الحر ضار بالابدان
المنهوكة اذا كانت خالية من الطعام وهو نافع في الابدان الخصبة فاما
علاج المياه للمسافر ودفع الاذى عنه فهو ان لا يشرب المسافر من ماء كل
منزل يرده ويمزجه بماء المنزل الذي قبله او بشراب واحد غير مختلف يشربه
بالماء على اختلاف المياه والواجب ان يتزود المسافر من تربة بلده وطينته وكل
ما دخل منزلا طرح في انائه الذي يشرب منه من الطين الذي تزوده من بلده
فانه يرده الى مائه المعتاد له الى مخالطة للتربة وخير الماء شربا للمقيم والمسافر
ما ينبع من المشرق نبعا ابيض وافضل المياه التي تجري من بين المشرق وافضلها
واصحها اذا كانت بهذا الوصف الذي ينبع لانها تكون حارة في الشتاء باردة
في الصيف ملينة للطبع نافعة لاصحاب الحميات واما المياه المالحة الثقيلة فانها
تيبس البطن ومياه الثلوج والجليد ردية للاجسام كثيرة الضرر جدا واما
مياه الجب فانها نافعة للاجسام اذا لم يطل حبسها في الارض واما
مياه البطائح والسباخ فانها حارة غليظة في الصيف لركودها ودوام طلوع الشمس
عليها وقد يتولد من دوام شربها المرة الصفراء وتعظم به اطحلتهم وقد وصفت
لك يا امير المؤمنين فيما تقدم من كتابي هذا ما فيه كفاية لمن اخذ به وانا ذاكر من الجماع

واوقاته بالعمل عليها فاذا اردت الجماع فلا تقرب النساء في اول الليل لا شتاء ولا صيفا وذلك
لان المعدة والعروق تكون ممتلئة وهو غير محمود ويتخوف عنه في ذلك القولنج والفالج
واللقوة والنقرس والحصاة والتقطير والفتق وضعف البصر ورقته وقلة الدماغ فاذا اردت
ذلك فليكن في آخر الليل فانه اصلح للبدن وارجى للولد واوفر للعقل في الولد الذي يقضى
بينهما ولا تجامع امراة حتى تلاعبها وتغمز ثدييها فاذا فعلت ذلك غلبت شهوتها واجتمع
ماؤها لان ماءها يخرج من ثدييها والشهوة من وجهها وعينيها واشتهت منك مثل
ذلك الذي اردت منها وتشتهيه ولا تجامع النساء الا وهي طاهرة واذا فعلت ذلك
فهو اروح لبدنك اصلح لك اذا اتفق الماء عند نتاج الولد باذن الله تعالى فاذا فعلت
ذلك وفرغت فلا تقم قائما ولا تجلس قاعدا ولكن تميل الى يمينك ثم انهض للبول من ساعتك
فانك تامن الحصاة باذن الله عز وجل ثم اغتسل واشرب من ساعتك من الموميائي
بشراب العسل او بعسل منزوع الرغوة فانه يرد من الماء مثل الذي خرج منك واعلم
ان اتيانهن والقمر في برج الحمل او في الدلو من البروج افضل وخير من ذلك ان يكون
في برج الثور وبرج انثى ولا تكثر اتيانهن تباعا فان المراة تحمل من القليل وتفسد
من الكثير واعلم يا امير المومنين انه من عمل بما وصفت في كتابي هذا ودبر جسده
ولم يخالفه سلم من كل داء وصح جسمه بحول الله وقوته والله تعالى يرزق العافية
لمن يشاء ويمنحها اياه الصحة بلا دواء ولا يحتاج ان يلتفت امير المومنين احسن الله
توفيقه الى قول من يقول بلا علم ومعرفة فاني اكلت كذا ولم يضرني وشربت كذا ولم يؤذني
وفعلت كذا ولم اره ... وانما هذا القائل في الناس كالبهيمة المهملة والصورة الممثلة.
لا يعرف ما يضره فما ينفعه لو اصيب اللص في اول ما يسرق فعوقب عليه لم يعد ولكانت
عقوبته اسهل ولكن يرزق الامهال والعافية فيعاود حتى يؤخذ على اعظم السرقة
فيقطع ويعظم التنكيل وانما اورثه عاقبة طمعه والامور كلها بيد الله سيدنا ومولانا
عز وجل واليه نرجع وهو نصير وهو حسبنا ونعم الوكيل ولا حول ولا قوة الا بالله العلي
العظيم وصلواته على نبيه محمد وآله اجمعين تمت الرسالة الشريفة الانيقة العتيقة اللطيفة
العجيبة الكريمة البهية الثمينة
بعون الله وتوفيقه

السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا ابن رسول الله السلام عليك يا ابن امير المومنين
وابن سيد الوصيين السلام عليك يا ابن فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين السلام عليك
يا ثار الله وابن ثاره والوتر الموتور السلام عليك وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليكم
مني جميعا سلام الله ابدا ما بقيت وبقي الليل والنهار يا ابا عبد الله لقد عظمت الرزية وجلت
المصيبة بك علينا وعلى جميع اهل الاسلام وجلت وعظمت مصيبتك في السموات على
جميع اهل السموات فلعن الله امة اسست اساس الظلم والجور عليكم اهل البيت ولعن الله
امة دفعتكم عن مقامكم وازالتكم عن مراتبكم التي رتبكم الله فيها ولعن الله امة قتلتكم ولعن الله
الممهدين لهم بالتمكين من قتالكم برئت الى الله واليكم منهم ومن اشياعهم واتباعهم
واوليائهم يا ابا عبد الله اني سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم الى يوم القيامة ولعن الله آل زياد
وآل مروان ولعن الله بني امية قاطبة ولعن الله ابن مرجانة
ولعن الله عمر بن سعد ولعن الله شمرا ولعن الله امة اسرجت والجمت وتنقبت
وتهيأت لقتالك بابي انت وامي لقد عظم مصابي بك فاسئل الله الذي اكرم
مقامك واكرمني بك ان يرزقني طلب ثارك مع امام منصور من اهل بيت محمد
صلى الله عليه وآله اللهم اجعلني عندك وجيها بالحسين في الدنيا والآخرة يا ابا عبد الله اني اتقرب الى الله
والى رسوله والى امير المومنين والى فاطمة صلوات الله عليهم والى الحسن واليك بموالاتك
وبالبرائة ممن قاتلك ونصب لك الحرب وبالبرائة ممن اسس اساس الظلم والجور
عليكم وابرء الى الله والى رسوله ممن اسس اساس ذلك وبنى عليه بنيانه وجرى في ظلمه وجوره عليكم وعلى اشياعكم
برئت الى الله واليكم منهم واتقرب الى الله ثم اليكم بموالاتكم وموالاة وليكم وبالبرائة من اعدائكم
والناصبين لكم الحرب وبالبرائة من اشياعهم واتباعهم اني سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم وولي لمن والاكم وعدو لمن عاداكم فاسئل الله
الذي اكرمني بمعرفتكم ومعرفة اوليائكم ورزقني البرائة من اعدائكم ان يجعلني معكم في الدنيا
والآخرة وان يثبت لي عندكم قدم صدق في الدنيا والآخرة واسئله ان يبلغني المقام المحمود
لكم عند الله وان يرزقني طلب ثاري مع امام مهدي ظاهر ناطق بالحق منكم واسئل الله بحقكم وبالشان
الذي لكم عنده ان يعطيني بمصابي بكم افضل ما يعطي مصابا بمصيبته مصيبة ما اعظمها
واعظم رزيتها في الاسلام وفي جميع السموات والارض اللهم اجعلني في مقامي هذا ممن تناله منك
صلوات ورحمة ومغفرة اللهم اجعل محياي محيا محمد وآل محمد ومماتي ممات محمد وآل محمد اللهم ان هذا
يوم تبركت به بنو امية وابن آكلة الاكباد اللعين ابن اللعين على لسانك ولسان نبيك صلى الله عليه وآله في كل موطن وموقف
وقف فيه نبيك صلى الله عليه وآله اللهم العن ابا سفيان ومعاوية بن ابي سفيان ويزيد بن معاوية عليهم منك اللعنة
ابد الآبدين وهذا يوم فرحت به آل زياد وآل مروان بقتلهم الحسين صلوات الله عليه اللهم فضاعف عليهم اللعن منك والعذاب
اللهم اني اتقرب اليك في هذا اليوم وفي موقفي هذا وايام حياتي بالبرائة منهم واللعنة عليهم وبالموالاة لنبيك
وآل نبيك عليه وعليهم السلام ثم تقول مائة مرة اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن
العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعا

بعيد من تربته مركوز السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليكم مني جميعا سلام الله ابدا
ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد مني لزيارتك السلام على الحسين وعلى علي بن الحسين وعلى اولاد الحسين
وعلى اصحاب الحسين الذين بذلوا مهجهم دون الحسين عليه السلام يوم الورود وثبت لي قدم صدق
عندك مع الحسين واصحاب الحسين ع

بالمعنى من كتاب الامالي للشيخ ابي محمد الحسن الطوسي رحمه الله بل من كتب المعاد للشيخ المفيد رحمه الله

حديث سحابة وسلمان ومما يدل على تفضيل علي عليه السلم على جميع الانبياء عليهم السلام
ما اورده بعض علماء الامامية في كتاب له سماه منهج التحقيق الى سواء الطريق روي عن
سلمان الفارسي رضي الله عنه قال كنا جلوسا عند امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلم
بمنزله لما بويع عمر بن الخطاب قال وكنت انا والحسن والحسين عليهما السلم ومحمد بن الحنفية ومحمد
بن ابي بكر وعمار بن ياسر والمقداد بن الاسود الكندي رضي الله عنهم فقال له ابنه الحسن
عليه السلم يا امير المؤمنين ان سليمان بن داود سأل ربه ملكا لا ينبغي لاحد من بعده
فاعطاه ذلك فهل ملكت مما ملك سليمان بن داود شيئا فقال عليه السلم والذي فلق الحبة
وبرئ النسمة ان سليمان بن داود سأل الله عز وجل الملك فاعطاه وان اباك ملك
ما لم يملكه بعد جدك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم احد قبله ولا يملكه احد بعده فقال الحسن ع
نريد ان ترينا مما فضلك الله عز وجل به من الكرامة فقال ع افعل ان شاء الله فقام
امير المؤمنين ع وتوضأ وصلى ركعتين ودعا الله عز وجل بدعوات لم نفهمها ثم اومى
بيده الى جهة المغرب فما كان باسرع من ان جاءت سحابة فوقفت على الدار والى
جانبها سحابة اخرى فقال امير المؤمنين ع ايتها السحابة اهبطي باذن الله عز وجل
فهبطت وهي تقول اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانك وصيه
من شك فيك فقد هلك ومن تمسك بك فقد سلك سبيل النجاة قال ثم انبسطت
السحابة الى الارض حتى كانها بساط موضوع فقال امير المؤمنين ع اجلسوا على
الغمامة فجلسنا واخذنا مواضعنا فاشار الى السحابة الاخرى فهبطت وهي تقول
مقالتها الاولى وجلس امير المؤمنين ع عليها بمفرده ثم تكلم بكلام واشار اليها
بالمسير نحو المغرب واذا بالريح قد دخلت تحت السحابتين فرفعتهما رفعا رفيقا
فتأملت نحو امير المؤمنين ع واذا به على كرسي والنور يسطع من وجهه يكاد يخطف
الابصار فقال الحسن يا امير المؤمنين ان سليمان بن داود كان مطاعا بخاتمه
وامير المؤمنين بماذا يطاع فقال عليه السلم انا عين الله في ارضه انا لسان الله
الناطق في خلقه انا نور الله الذي لا يطفى انا باب الله الذي يؤتى منه وحجته
على عباده ثم قال اتحبون ان اريكم خاتم سليمان بن داود قلنا نعم فادخل
يده الى جيبه فاخرج خاتما من ذهب وفصه من ياقوتة حمراء عليه مكتوب محمد وعلي

قال سلمان

قال سلمان فتعجبنا من ذلك فقال من اي شيء تعجبون وما العجب من مثلي انا اريكم (اليوم)
ما لم تروه ابدا فقال الحسن انا نريد ان تريني ياجوج وماجوج والسد الذي بيننا وبينهم
فسارت الريح تحت السحابة فسمعنا لها دويا كدوي الرعد وعلت في الهوى
وامير المؤمنين ع يقدمنا حتى انتهينا الى جبل شامخ في العلو واذا شجرة جافة
قد تساقطت اوراقها وجفت اغصانها فقال الحسن ع ما بال هذه الشجرة قد يبست
فقال ع سلها فانها تجيبك فقال الحسن ايتها الشجرة ما بالك قد حدث بك ما نراه
من الجفاف فلم تجبه فقال امير المؤمنين ع بحقي عليك الا ما اجبته قال الراوي
والله لقد سمعتها وهي تقول لبيك لبيك يا وصي رسول الله وخليفته ثم قال
يا ابا محمد ان امير المؤمنين عليه السلم كان يجيئني في كل ليلة وقت السحر ويصلي عندي
ركعتين ويكثر من التسبيح فاذا فرغ من دعائه جاءته غمامة بيضاء ينفح منها ريح
المسك وعليها كرسي فيجلس ويسير به وكنت اعيش ببركته فانقطع عني
منذ اربعين يوما فهذا سبب ما تراه مني فقام امير المؤمنين ع وصلى ركعتين
ومسح بكفه عليها فاخضرت وعادت الى حالها وامر الريح فسارت بنا واذا
نحن بملك يده في المغرب والاخرى في المشرق فلما نظر الملك الى امير المؤمنين عليه السلم
قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدى
ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون واشهد انك وصيه وخليفته حقا
وصدقا فقلنا يا امير المؤمنين من هذا الذي يده في المغرب والاخرى في المشرق
فقال ع هذا الملك الذي وكله الله عز وجل بظلمة الليل والنهار لا يزول الى يوم القيمة
وان الله عز وجل جعل امر الدنيا اليه وان اعمال الخلق تعرض في كل يوم علي ثم
ترفع الى الله عز وجل ثم سرنا حتى وقفنا على سد ياجوج وماجوج فقال امير المؤمنين
عليه السلم للريح اهبطي بنا مما يلي هذا الجبل واشار بيده الى جبل شامخ في العلو
وهو جبل الخضر ع فنظرنا الى السد واذا ارتفاعه مد البصر وهو اسود كقطعة
الليل يخرج من ارجائه الدخان فقال امير المؤمنين ع يا ابا محمد انا صاحب هذا الامر
على هؤلاء العبيد قال سلمان فرأيت اصنافا ثلاثة طول احدهم عشرون ذراعا والثاني
طول كل واحد سبعون ذراعا والثالث يفرش احدى اذنيه والاخرى يلتحف بها ثم ان

امير المؤمنين ع امر الريح فسارت الى جبل قاف فانتهينا اليه واذا هو من زمردة خضراء
وعليها ملك على صورة البشر فلما نظر الى امير المؤمنين ع قال الملك السلام عليك يا
وصي رسول الله وخليفته أتأذن لي في الكلام فرد ع السلام عليه وقال له
ان شئت تكلم وان شئت اخبرتك عما تسألني عنه فقال الملك بل تقول انت
يا امير المؤمنين قال أتريد ان آذن لك كما اذنت للخضر ع قال نعم فقال عليه السلام
قد آذنت لك فاسرع الملك بعد ان قال بسم الله الرحمن الرحيم ثم تمشينا الى
الجبل ثانية فاذا بالملك قد عاد الى مكانه بعد زيارة الخضر ع فقال سلمان يا امير المؤمنين
ما رأينا الملك زار الخضر الا حين اخذه اذنك فقال ع والذي رفع السماء بغير عمد
لو ان احدهم رام ان يزول من مكانه بقدر نفس واحد ما زال حتى آذن له
وكذلك يصير حال ولدي الحسن وبعده الحسين وتسعة من ولد الحسين تاسعهم قائمهم
فقلنا ما اسم الملك الموكل بقاف فقال ع برجائيل فقلنا يا امير المؤمنين كيف يأتي
في كل ليلة الى هذا الموضع ويعود فقال كما اتيت بكم والذي فلق الحبة وبرئ
النسمة اني لاملك ملكوت السموات والارض ما لو علمتم ببعضه لما احتمله جنانكم
ان اسم الله الاعظم على اثنين وسبعين حرفا وكان عند آصف بن برخيا حرف واحد
فتكلم به فخسف الله عز وجل ما بينه وبين عرش بلقيس حتى تناول سريرها ثم عادت
الارض كما كانت اسرع من طرف النظر وعندنا نحن والله اثنان وسبعون حرفا
وحرف واحد عند الله عز وجل استأثر به في علم الغيب ولا حول ولا قوة الا بالله
العلي العظيم عرفنا من عرفنا وانكرنا من انكرنا ثم قام عليه السلام وقمنا فاذا نحن
بشاب في الجبل يصلي بين قبرين فقلنا يا امير المؤمنين من هذا الشاب فقال ع
صالح النبي فقال ع وهذان القبران لامه وابيه وانه يعبد الله بينهما فلما نظر
اليه الصالح لم يتمالك نفسه حتى بكى واومى بيده الى امير المؤمنين ع ثم اعاده الى
صدره وهو يبكي فوقف امير المؤمنين ع عنده حتى فرغ من صلاته فقلنا له ما بكاك
قال صالح ان امير المؤمنين ع كان يمر بي عند كل غداة فيجلس فيزداد عبادتي
بنظري اليه فقطع ذلك منذ عشرة ايام فاقلقني ذلك فتعجبنا من ذلك فقال ع
تريدون ان اريكم سليمان بن داود قلنا نعم فقام ونحن معه حتى دخل بستانا ما رأينا

احسن منه

احسن منه وفيه من جميع الفواكه والاعناب وانهار تجري والاطيار تتجاوب
على الاشجار فحين رأته الاطيار اتت ترفرف حوله ورفرف توسطنا البستان
فاذا بسرير عليه شاب ملقى على ظهره واضع يده على صدره فاخرج امير المؤمنين ع
الخاتم من جيبه وجعله في اصبع سليمان بن داود فنهض قائما وقال السلام عليك
يا امير المؤمنين ووصي رسول رب العالمين انت والله الصديق الاكبر والفاروق
الاعظم قد افلح من تمسك بك وقد خاب من تخلف عنك واني سألت الله تعالى
بكم اهل البيت فاعطيت ذلك الملك قال سلمان فلما سمعنا كلام سليمان بن داود
لم اتمالك نفسي حتى وقعت على اقدام امير المؤمنين ع اقبلها وحمدت الله
عز وجل من جزيل عطائه بهدايته الى ولاية اهل البيت الذين اذهب الله عنهم
الرجس وطهرهم تطهيرا وفعل اصحابي كما فعلت ثم سألت امير المؤمنين ما وراء
قاف قال ع وراءه ما لا يصل اليكم علمه فقلت تعلم ذلك يا امير المؤمنين فقال
علمي بما وراءه كعلمي بحال هذه الدنيا وما فيها واني الحفيظ الشهيد عليها بعد رسول الله صلى الله
عليه وآله وكذلك الاوصياء من ولدي بعدي ثم قال ع اني لاعرف بطرق السموات
من طرق الارض نحن الاسم المخزون المكنون نحن الاسماء الحسنى التي اذا سئل الله عز وجل بها اجاب
نحن الاسماء المكتوبة على العرش ولاجلنا خلق الله عز وجل السماء والارض والعرش
والكرسي والجنة والنار ومنا تعلمت الملائكة التسبيح والتقديس والتوحيد والتهليل
والتكبير ونحن الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه ثم قال عليه السلام اتريدون عجبا
فقلنا نعم قال غضوا اعينكم ففعلنا ثم قال افتحوا ففتحنا فاذا نحن بمدينة ما رأينا اكبر
منها الاسواق فيها قائمة وفيها اناس ما رأينا اعظم من خلقهم على طول النخل قلت يا
امير المؤمنين من هؤلاء قال بقية قوم عاد لا يؤمنون بالله عز وجل احببت ان اريكم
اياهم وهذه المدينة واهلها اريد ان اهلكهم وهم لا يشعرون قلنا يا امير المؤمنين تهلكهم
بغير حجة قال لا بل بحجة عليهم فدنا منهم وتراءى لهم فهموا ان يقتلوه ونحن نراهم وهم لا
يرونا ثم تباعد عنهم ودنا منا ومسح بيده على صدورنا وابداننا وتكلم بكلمات لم نفهمها
وعاد اليهم ثانية حتى صار بازائهم وصعق فيهم صعقة قال سلمان لقد ظننا ان الارض
قد انقلبت والسماء قد سقطت وان الصواعق من فيه قد خرجت فلم يبق منهم في تلك الساعة احد

تهلكهم

احد

قلنا يا امير المومنين ما صنع الله بهم قال قد هلكوا وصاروا كلهم الى النار قلنا هذا معجز
ما راينا مثله ولا سمعنا بمثله فقال عليه السلم اتريدون ان اريكم اعجب من ذلك
فقلنا لا نطيق بأسرنا على احتمال شيء آخر فعلى من لا يتولاك ويؤمن بفضلك و
عظم قدرك على الله عز وجل لعنة الله ولعنة اللاعنين والملائكة والخلق اجمعين
الى يوم الدين ثم سألنا الرجوع الى اوطاننا فقال افعل ان شاء الله فاشار
الى السحابتين فحملتا حتى صرنا في الجو ورأينا الارض كالدرهم ثم حطتنا في دار
امير المومنين عم في اقل من طرف النظر وكان وصولنا الى المدينة وقت الظهر
والموذن يؤذن وكان خروجنا منه وقت علو الشمس فقلنا يا لله العجب
كنا في جبل قاف مسيرة خمس سنين وعدنا في خمس ساعات من النهار فقال
امير المومنين عم لو اني اردت ان اجول الدنيا بأسرها والسموات وارجع
في اقل من الطرف لفعلت بما عندي من اسم الله الاعظم فقلنا يا امير المومنين
انت والله الآية العظمى والمعجزة الباهرة بعد اخيك وابن عمك رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم ۵

وعن ابن عباس قال قال [illegible]
رسول الله صلى الله عليه وآله يا علي عليه السلم [illegible]
[illegible]

في ابناء فضائل القرب وهو صلة الذرية العلوية فان الله تعالى اكد الوصية فيهم وجعل مودتهم
اجر رسالته بقوله تعالى قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى وقال النبي صم انى
شافع يوم القيمة لاربعة اصناف ولو جاؤوا بذنوب اهل الدنيا رجل نصر ذريتي ورجل
بذل ماله لذريتي عند المضيق ورجل سعى في قضاء حوائج ذريتي اذا طردوا او شردوا
ورجل احب ذريتي باللسان والقلب وقال الصادق عليه السلم اذا كان يوم القيمة
نادى مناد ايها الخلائق انصتوا فان محمدا صلى الله عليه وآله يكلمكم فتنصت الخلائق
فيقوم النبي صم ويقول يا معشر الخلائق من له عندي يد او منة او معروف فليقم حتى
اكافيه فيقولون واي يد واي منة واي معروف لنا بل اليد والمنة والمعروف
لله ولرسوله على جميع الخلائق فيقول صم من آوى احدا من اهل بيتي او برهم
او كساهم من عري او اشبع جائعهم فليقم حتى اكافيه فيقوم اناس قد فعلوا ذلك
فيأتي النداء من عند الله يا محمد يا حبيبي قد جعلت مكافاتهم اليك فاسكنهم
حيث شئت من الجنة فيسكنهم في الوسيلة حيث لا يحجبون عن محمد واهل بيته صلوات
الله عليهم اجمعين وذكر ابن الجوزي وكان حنبلي المذهب في كتاب تذكرة
الخواص ان عبد الله بن المبارك كان يحج سنة ويغزو سنة ودام على ذلك خمسين
سنة وخرج في بعض سني الحج واخذ معه خمسماية دينار الى موقف الجمال بالكوفة ليشتري
جمال الحج فرأى امرأة علوية على بعض المزابل تنتف ريش بطة ميتة فتقدمت
اليها وقلت لها لم تفعلين فقالت يا عبد الله لا تسأل عما لا يعنيك قال فوقع
من كلامها في خاطري شيء فالححت عليها في السوال فقالت يا عبد الله قد الجأتني
ان اكشف سري اليك انا امرأة علوية ولي اربع بنات يتامى مات ابوهم من
قريب وهذا اليوم الرابع ما اكلنا شيئا وقد حلت لنا الميتة فاخذت هذه البطة
واحملها الى بناتي لنأكلها قال فقلت في نفسي ويحك يا ابن المبارك اين انت
من هذه الفرصة افتحي ازارك فصببت الدنانير في طرف ازارها وهي مطرقة
لا تلتفت قال ومضيت الى المنزل ونزع الله عن قلبي شهوة الحج في ذلك العام
ثم تجهزت الى بلادي واقمت حتى حج الناس وعادوا فخرجت اتلقى جيراني واصحابي
فجعلت كل من اقول له قبل الله حجك وشكر سعيك يقول وانت قبل الله حجك و

شکر سعیکما انت قد اجتمعا بک فی مکان کذا او کذا واکثر علی الناس فی هذا القول فبت متفکرا فرأیت رسول الله صلعم فی المنام وهو یقول یا عبد الله اغثت ملهوفة من ولدی فسالت الله عز وجل ان یخلق علی صورتک ملکا یحج عنک کل عام الی یوم القیمة فان شئت ان تحج وان شئت ان لا تحج وذکر ابن الجوزی فقال کان ببلخ رجل من العلویین نازلا بها وله زوجة وبنات فتوفی قالت المرأة فخرجت بالبنات الی سمرقند خوفا من شماتة الاعداء واتفق وصولی فی شدة البرد فادخلت البنات فی المسجد ومضیت لاحتال فی القوت فرأیت الناس مجتمعین علی شیخ فسالت عنه فقیل هذا شیخ البلد فشرحت له الحال فقال اقیمی البینة انک علویة ولم یلتفت الی فأیست منه وعدت الی المسجد فرأیت فی طریقی شیخا جالسا علی دکة وحوله جماعة فقلت من هذا فقیل ضامن البلد وهو مجوسی فقلت عسی ان یکون لنا عنده فرج فحدثته حدیثی وما جری لی مع شیخ البلد فصاح بخادم له فخرج فقال قل لسیدتک تلبس ثیابها فدخل وخرجت امرأته ومعها جوارها فقالت لها اذهبی مع المرأة الی المسجد الفلانی واحملی بناتها الی الدار فجاءت معی وحملت البنات فجئنا وقد افرد لنا مقاما فی داره وادخلنا الحمام وکسانا ثیابا فاخرة وجاءنا بالوان الطعام وبتنا باطیب لیلة فلما کان نصف اللیل رأی شیخ البلد المسلم فی منامه کان القیمة قد قامت واللواء علی راس محمد صلعم واذا قصر من الزمرد الاخضر فقال لمن هذا القصر فقیل لرجل مسلم موحد فتقدم الی رسول الله فاعرض فقال یا رسول الله تعرض عنی وانا رجل مسلم فقال صلعم اقم البینة عندی انک مسلم فتحیر الشیخ فقال له رسول الله صلعم نسیت قولک للعلویة وهذا القصر للشیخ الذی هی فی بیته فانتبه الشیخ ویلطم ویبکی وبعث غلمانه الی البلد وخرج بنفسه یدور علی العلویة فاخبر انها فی دار المجوسی فجاء الیه وقال این العلویة قال عندی قال ارید هذه فقال ما الی هذا سبیل قال هذه الف دینار وسلمهن الی فقال لا والله ولا مائة الف دینار فلما الح علیه قال المنام الذی رأیته انت رأیته انا ایضا والقصر الذی رأیته لی اعدوانت تدل علی باسلامک والله ما نمت

انا ولا واحد فی داری الا اسلمنا کلنا علی العلویة وعادت برکاتها علینا ورأیت رسول الله صلعم وهو یقول لی القصر لک لانک لما فعلت مع العلویة وانت من اهل الجنة خلقکم الله عز وجل مؤمنین فی القدم والاخبار فی هذا المعنی کثیرة یطول ذکرها الکتاب

من الدیلمی رحمه الله

روی انه کان ببلد الموصل شیخ [illegible] العدوی وکان [illegible] فباد [illegible]

[illegible]

فی داره ولم یوقف فانه فکر هو واصحابه وقال لاصحابه اخرجوا صورة المنام
المکتوبة عندکم فاخرجوها فوجدوا القة المنام هی لیلة القتل ثم مضی هو و
اصحابه الی دار المقتول وامرهم باخراج الملحفه واخرجهم ثم القدح الذی
کان فیها فوجدوها کما قال ثم امر برفع المهدم فرفع فوجدوا السکین
تحته فعرفوا صدق منامه واخرج المجوسیین ورجع اهل فکر واهل البلد
الی الایمان وکان ذلک من لطف الله سبحانه وتعالی فی حقهم وهذه القضیة
مشهورة من الغرایب فاذا نقول فی فضله صلوات الله وسلامه علیه وعظم شانه
وارتفاع منزلته وعلو مکانه   من الدیلمی رحمه الله

وروی بالاسناد الی میثم التمار قال قال خطبنا امیر المومنین علیه السلم فی جامع
الکوفه فاطال الخطبة واعجب الناس تطویلها وحسن بوعظتها وترغیبها وترهیبها
اذ دخل نذیر من ناحیة الانبار مستغیثا یقول الله الله یا امیر المومنین من رعیتک
وشیعتک هذه خیل معویة قد شنت علینا الغارة فی سواد الفراة ما بین هیت
والانبار فقطع امیر المومنین علیه السلم الخطبة وقال ویحکم خیل معویة قد دخل الدسکرة
فقتلوا فیها سبعة نسوة وسبعة من الاطفال ذکرانا وسبعة اناثا وشهروا بهم
ووطؤهم بحوافر خیلهم وقالوا هذه مراغمة لابی تراب فقام ابرهیم بن الحسن الازدی
بین یدی المنبر فقال یا امیر المومنین هذه القدرة التی رایت بها وانت علی
منبرک ان فی دارک خیل معویة ابن آکلة الاکباد وما فعل بشیعتک و
تعلم بهذا فلم تقصر عن معویة فقال له امیر المومنین ویحک یا ابرهیم لیهلک
من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة فصاح الناس من جوانب المسجد فالی
متی یهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة وشیعتک یهلکوا فقال لهم
علیه السلم لیقضی الله امرا کان مفعولا فصاح زین بن کثیر المرادی فقال یا امیر
المومنین تقول بالامس وانت منهجز الی معویة وتحرضنا علی قتاله وتحکم
الیک آرجلان فی الفعل فیعجل علیک احدهما الکلام فیعجل راسه راس الکلب
فیستجیر بک فترده بشراسو یا ویقول لک بابا هذه القدرة لا یبلغ معویة
فیکفینا شره فیقول لنا وفالق الحبة وباری النسمة لو شئت ان اضرب برجلی

تفغف
هذه القصیرة صدر معویة وا قلبها علی ام راسه لفعلت فما لک لا تفعل ما ترید الا ان
نفسا فتشک فیک فیدخل النار فقال امیر المومنین علیه السلم لا تخلق ذلک
ولا عجلة علی ابن هند فقد دجله علی منبره فخرجت من ایوان المسجد ورد ها
الی فخذه وقال معاشر الناس اقیموا تاریخ الوقت واعلموه فقد ضربت
برجلی هذه الساعة صدر معویة فقلبته عن سریره علی ام راسه فظن انه قد احیط به
فصاح یا امیر المومنین فاین النظرة فردت رجلی عنه وبرفع الناس ودون الخبر
من الشام وعلموا ان امیر المومنین علیه السلم لا یقول الا حقا فوردت الاخبار
والکتب بتاریخ تلک الساعة بعینها من ذلک الیوم بعینه ان رجلا جاءت من
ناحیة الکوفة ممدودة متصلة صدر معویة فقلبته من سریره علی ام راسه فصاح
یا امیر المومنین فاین النظرة فردت تلک الرجل عنه وعلم الناس ان ما قال امیر
المومنین حق فکان هذا من دلائله علیه السلم   من الدیلمی

واما الجود والسخا فانه بلغ فیه ما لم یبلغه احد جاد بنفسه والجود بالنفس اقصی غایة الجود
روی ابو سعید الخدری قال لما خرج رسول الله صلی الله علیه وآله الی الغار اوحی الله عز وجل
الی جبرئیل ومیکائیل انی آخیت بینکما وجعلت عمر احدکما اطول من عمر الآخر فایکما
یوثر صاحبه بالحیوة فکلاهما اختار الحیوة فاوحی الله عز وجل الیهما افلا کنتما مثل
علی بن ابی طالب آخیت بینه وبین محمد فبات علی فراشه یقیه بنفسه اهبطا الی الارض
فاحفظاه من عدوه فکان جبرئیل عند راسه ومیکائیل عند رجلیه وجبرئیل ینادی
من مثلک بخ بخ من مثلک یا بن ابی طالب یباهی الله بک الملائکة وانزل الله عز
وجل فی حقه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف
بالعباد وان کان کذلک وجب ان یکون هو الامام دون غیره **واما حسن الخلق**
فقد بلغ فیه الغایة القصوی حتی نسبه اعداءه الی الدعابة ومما یدل علی ذلک مواساة
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من کل وجه الا النبوة وقد مدح الله سبحانه نبیه صلعم
بقوله انک لعلی خلق عظیم فکذا یجب ان یکون علی علیه السلم لمساواته له صلعم
عن الدیلمی

قال رسول الله صلى الله عليه وآله لو ان الغياض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس
كتاب ما احصوا فضايل امير المؤمنين علي عليه السلام ولا شك ان فضايله وحالاته
في الشرف والكمال لا يعرفه الا الله سبحانه ورسوله كما قال ص يا علي ما عرفك حق
معرفتك الا الله وانا ولهذا السبب سمي النبي ص وعلي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلم
بخمسة الاشباح لان الناس ما يعرفون ماهيتهم وصفاتهم لجلالة شانهم و
ارتفاع منازلهم كالشبح الذي لا يعرف حقيقته وقال بعض الفضلاء وقد سئل الخليل
سئل عن علي عليه السلام فقال ما اقول في شخص اخفى اعداؤه فضايله حسدا له
واخفى اولياؤه فضايله خوفا وحذرا على انفسهم وظهر فيما بين هذين فضايل
طبقت الشرق والغرب يريدون ليطفؤا نور الله بافواههم ويابى الله
الا ان يتم نوره ولو كره المشركون وقد اشتهرت فضايله عليه الصلوة والسلم
حتى رواها المخالف والموالف وقد احببت ان اورد هذه الفضايل مع علمي
انها مشهورة في تاكيد الحجة عليهم وكما قيل والمليحة تشهدت ضراتها والفضل
ما شهدت به الاعداء فقد روى عن اخطب خوارزم وهو من اعظم مشايخ السنة
عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه واله لما خلق الله ادم
ونفخ فيه من روحه عطس فقال الحمد لله فاوحى الله تعالى حمدني عبدي و
عزتي وجلالي لولا عبدان اريد ان اخلقهما في دار الدنيا ما خلقتك
قال الهي فيكونان مني قال نعم يا آدم ارفع راسك وانظر فرفع راسه فاذا مكتوب
على العرش لا اله الا الله محمد نبي الرحمة وعلي مقيم الحجة من عرف حق علي زكى
وطاب ومن انكر حقه لعن وخاب اقسمت بعزتي وجلالي ان ادخل الجنة من
اطاعه وان عصاني واقسمت بعزتي وجلالي ادخل النار من عصاه و
ان اطاعني وروى ايضا عن اخطب خوارزم عن ابن مسعود قال قال
رسول الله صلى الله عليه واله يا عبد الله اتاني ملك فقال يا محمد سل من ارسلنا
قبلك من رسلنا على ما بعثوا قال قلت على ما بعثوا قال على ولايتك وولاية
علي بن ابي طالب وروى ايضا باسناده الى ابن العباس قال سئل النبي ص
عن الكلمات التي تلقاها ادم من ربه فتاب عليه قال سأله بحق محمد وعلي وفاطمة

والحسن

مسئلة طريفة كتب بعض علماء المالكية الى الامام الشافعي ره لي خالة وانا خال لها ولي عمة
وانا عم لها فاما التي انا عم لها فان ابي ابن امها اخوها اخي واخوها ابي ولي خالة
بكذا حكمها فلست مجيبا ولا مخبرين بل شبهة الحق ما تمهما فاين الفقيه الذي في عنده
ويكشف للنفس ما همها فكتب اليه الامام الشافعي القايل بهذه المسئلة
رجل تزوجت جدته ام ابيه باخيه لامه وتزوجت اخته لابيه بابي امه و
اولدا ابنتين فبنت جدته عمته وهو عمها وبنت اخيه خالته وهو خال لها ٥

مسئلة لطيفة كتب بعض العلماء الى الامام الشافعي يا امام ما تقول في الفرض و
فرض الفرض وما يتم به الفرض وصلوة لا فرض وصلوة تركها فرض وصلوة
بالطول لا العرض وصلوة بين السماء والارض وصلوة في السماء والفرض
فكتب اليه الشافعي اما قول القايل الفرض فهو الخمس واما فرض الفرض
فهو الوضوء واما ما يتم به الفرض فهو الصلوة على رسول الله صلى الله عليه واله واما
صلوة لا فرض فهي صلوة الصغير قبل البلوغ واما الصلوة التي تركها فرض فهي
صلوة السكران واما الصلوة التي بالطول لا العرض فهي صلوة يونس في بطن الحوت
واما الصلوة التي بين السماء والارض فهي صلوة سليمان بن داود على البساط
واما الصلوة التي في السماء والارض فهي صلوة رسول الله صلى الله عليه واله ليلة
المعراج ٥

حكاية لطيفة في الكرم
[illegible]

وما قيل في الكرم
قيل كان لمعن بن
زائدة شاعر يغشى مجلسه
كل يوم ثم انقطع عنه اياما
فلما دخل عليه قال له ما ابطاك عنا قال
ولد لي مولود فقال له وما سميته فقال سميته
معنا بمعن ثم قلت لهم هذا ابني عقيد المجد والجود

كان يا غلام اعط الف دينار ثم قال له قل بيتا آخر فقال: انت الجواد ومنك الجود اوله ... فان فقدتك فما جود بموجود. فقال يا غلام اعط الف دينار ثم قال له قل بيتا آخر فقال: فما يجود كجود انا من كلهم فان جودك محراب الاجاويد. فقال يا غلام اعط الف دينار ثم قال له قل بيتا آخر فقال له: من ورد وجهك تقتبس الشمس مشرقة ومن بنانك تجري الماء في العود. فقال يا غلام اعط الف دينار ثم قال له قل بيتا آخر فقال له الغلام لا تفعل فوالله ما كان في بيت له الا ما اخذت ٥

كان ابو جعفر المنصور الدوانيقي ايام بني امية لا يدخل البصرة الا مستترا وكان يجلس في حلقة ازهر بن السمان المحدث فلما افضت الخلافة الى جعفر قدم الازهر عليه فرحب به وادناه وقال له ما حاجتك يا ازهر قال داري متهدمة وعلي اربعة الاف درهم واريد ان تعمر لي داري وتقضي عني ديني فوصله باثني عشر الف درهم وقال له قد قضينا حاجتك يا ازهر فلا تعد الينا بعد ذلك طالبا فاخذها وارتحل فلما كان بعد سنة اتاه فقال له ما حاجتك يا ازهر فقال جئت مسلما عليك يا امير المؤمنين قال يقع في روعي انك جئت طالبا قال ما جئت الا مسلما قال قد امرنا لك باثني عشر الف فخذها ولا تأتنا فقد قضيت حق التسليم فلما كان بعد سنة اتاه وارتحل فقال له ما جاء بك يا ازهر فقال جئتك عائدا فقد بلغني انك مريض قال قد امرنا لك باثني عشر الف ولا تأتنا بعد ذلك فاني قليل الامراض فاخذها وارتحل فلما كان بعد سنة اتاه فقال ما جاء بك يا ازهر قال دعاء كنت اسمعك تمجد به يا امير المؤمنين جئتك لاكتبه فضحك ابو جعفر فقال له لا تكتبه يا ازهر فانه غير مستجاب فقال له وكيف عرفت ذلك يا امير المؤمنين فقال لاني دعوت الله به ان لا اراك فلم يستجب وقد امرنا لك باثني عشر الف فخذها وارتحل ولا تأتنا بعد ذلك فقد اعييتني حيلة ٥

من بعض الاخبار

[illegible]

عليهم

عليهم: خلع العناية بادية، بعد الامارة والوزارة والامور السنية، ومنازل كانوا بها فوق المنازل عالية، اضحوا وجل مناهم منك الرضا والعافية، يا من يود لي الردى يكفيك مني ما بيه، يكفيك ما ابصرت من ذلي وذل مكانيه، وبكاء فاطمة الكئيبة والمدامع جارية، ومقالها بتوجع واشقوتي وشقائيه، من لي وقد غضب الزمان على جميع رجاليه، يا لهف نفسي لهفها ما للزمان وماليه، يا عطفة الملك الرضا عودي علينا ثانيه.

فلما قرأ الرشيد كتابه جاوبه بكتاب فيه وضرب الله مثلا قرية كانت آمنة مطمئنة يأتيها رزقها رغدا من كل مكان فكفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون ثم كتب: يا آل برمك انكم كنتم ملوكا عاتيه، وعصيتم وكفرتم وجحدتم نعمائيه، هذي عقوبة من عصى رب السماء وعصانيه، فلما وصل الكتاب الى يحيى وقرأه اخذته الحمى من ساعته وبقي في السجن عليلا وتفقده السجان يوما فوجده نائما على التراب وتحت رأسه حجر وهو تالف فقال له يا يحيى اتوصي بشيء فقال له ائت لي دواة وقرطاسا وقلما فاحضر له ذلك فكتب يا هرون قد تقدم احد الخصمين الى الله والمطلوب يأتي على اثره في الدعوى والله حكم عدل لا يجور في القضاء وكتب شعرا: اما والله ان الظلم شوم، ومازال المسيء هو الظلوم، ستعلم في الحساب اذا التقينا، غدا يوم الحساب من الظلوم، تنام ولم تنم عنك المنايا، تنبه للمنايا يا نؤوم، تروم الخلد في دار المنايا، وكم قد رام غيرك ما تروم، الى ديان يوم الحشر نمضي، وعند الله تجتمع الخصوم، ثم قال للسجان اذا انا مت فادفع اليه هذه الرقعة فمات من آخر ذلك اليوم فذهب اليه بالكتاب فلما قرأه قال والله لولا السنة لاحرقته بالنار ٥

[illegible]

روی ان امراة کانت من المجتهدات فی العبادة وکان لها ولد شاعر ینادم الکرماء و
ینافس الشعراء ویشارب الامراء وکانت امه تنصحه المواعظ وتقول له یا بنی احذر مصارع
الجهال فیقول لها اسلی یکتب لی توبة فلما کان فی بعض الایام قدم المدینة ابو عامر الواعظ
فجلس للناس فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله واخذ فی المواعظ وحذّر وانذر وذکّر
حتی کادت القلوب تطیر من النار فرقًا والی الجنة شوقًا وفرحًا وکان ممن شهد
مجلسه ذلک الفتی ابن عجوز المراة فی نفر وقد کست المواعظ قلبه فدخل علی
امه فقال لها دونکم ما تریدین من کسر آلة الشیطان وما کنت اعهده للجهالة والبطالة
فقالت له امه الحمد لله یا بنی انی لارجوا الله قد رحم بکائی واجاب دعائی فیک
ثم اقبل الفتی علی صیام النهار وقیام اللیل حتی اثر ذلک فی وجهه وبدنه فاتته یوما
امه بقدح فیه سویق وقالت یا بنی اقسمت علیک الا ما شربته فاخذه من یدها
ولما اراد شربه تذکر قول الله تعالی یتجرعه ولا یکاد یسیغه ویأتیه الموت من کل مکان
فشهق شهقة فکانت روحه فیها ه

دخل سلیمان بن عبد الملک المدینة [illegible] فقال [illegible] الیه ابو حازم [illegible] قال یا ابا حازم [illegible]
[illegible] ما لنا نکره الموت قال لانکم [illegible] آخرتکم وعمرتم دنیاکم [illegible]
[illegible] یا امیر المؤمنین [illegible] قال [illegible] ه

دخل ابن السماک علی الرشید فقال له عظنی یا ابن السماک
فقال کفی بالقرآن واعظا یا امیر المؤمنین یقول الله تعالی
ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی
الناس یستوفون واذا کالوهم او وزنوهم یخسرون
الا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم یوم یقوم
الناس لرب العالمین ثم قال هذا وعید لمن طفف فی الکیل
فما ظنک بمن اخذه کله ه
دخل عمرو بن عبید علی ابی جعفر المنصور فقال له
عظنی فقال یا امیر المؤمنین ان الله قد اعطاک الدنیا باسرها فاشتر نفسک منه ببعضها فان
هذا الامر الذی اصبح بیدک لو بقی فی ید من کان قبلک لم یصل الیک
قال اربع علم [illegible] ینفعک [illegible] یا عثمان [illegible] ه

من هو

رساله [illegible] از شیخ شهاب الدین سهروردی [illegible]

رسالة فی منطق الطیور

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حمد مالک ملکی را که ملک هر دو جهان در تصرف اوست بودن هر که باشد از بود او
باشد یعنی موجودات حادثه جمله وجود از وجود او می یابند بواسطه ووسائط و
محدثات را باین عبارت یاد کرد که بودن هر که باشد چه این عبارت بدیشان
مناسبتر بود هر که بود از بود او بود هستی هر که هست از هستی اوست بودن
هر که باشد از بودن او باشد جل الاول فی الآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء
علیم وصلوات وتحیات بر فرستادگان او بخلق خصوصا بر محمد مختار که نبوت را ختم
او کرد وبر صحابه وعلمای دین باد دوستی از دوستان عزیز مرا سوال کرد که مرغان
زبان یکدیگر دانند گفتم بلی دانند گفت ترا از کجا معلوم شد گفتم در ابتدا حالت
چون مصور بحقیقت خواست که بنیت مرا پدید کند مرا در صورت بازی بیافریده و در آن
ولایت که من بودم دیگر یاران بودند با ما یکدیگر سخن گفتیم و شنیدیم و سخن یکدیگر فهم
کردیم گفت حال چون باین مقام چگونه رسید گفتم روزی صیادان قضا و قدر دام
تقدیر باز گسترانیدند و دانه ارادت در آنجا تعبیه کردند و مرا بدین طریق اسیر کردند
پس از آن ولایت که آشیان من بود مرا بولایتی دیگر بردند آنگه هر دو چشم من
بر دوختند و چهار بند مخالف بر پای من نهادند و ده کس را بر من موکل کردند
پنج کس را پشت روی سوی من و پشت بیرون و پنج را روی سوی پشت این
پنج که روی سوی من داشت اند و روی ایشان بیرون آنگه مرا در عالم تحیر
بداشتند چندانکه آشیان خویش و آن ولایت هر چه معلوم من بود فراموش
کردم من پنداشتم که خود پیوسته چنین بوده ام چون مدتی بر من بر آمد قدری چشم من
باز گشودند بآن قدر چشم می نگرستم چیزهایی میدیدم که دیگر ندیده بودم و آن
عجب میداشتم تا هر روز بتدریج قدری چشم باز میگشودند زیادت تر و من چیزهایی
میدیدم که در آن شگفت میماندم عاقبت تمام چشم من باز گشودند و جهان را بدین
صفت که هست بمن نمودند من در بند می نگرستم که بر من نهاده بودند و در موکلان
و با خود میگفتم هرگز نباشد که این چهار بند مخالف را از من بردارند و این موکلان را

از خود غافل یافتم گفتم بدین زحمت نخواهم یافتن گوشهٔ فرو خزیدم و همچنین تا به
از خانه روی سوی صحرا نهادم دران صحرا شخصی را دیدم که می آمد فرا رفتم و سلام
کردم بلطفی هرچه تمامتر جواب فرمود چون در وی نگرستم محاسن و رنگ روی
وی سرخ بود پنداشتم که جوانست گفتم ای جوان از کجا می آیی گفت ای
فرزند این خطاب بخطاست من اولین فرزند آفرینشم تو مرا جوان همی خوانی
گفتم از چه سبب محاسنت سپید نگشته است گفت محاسن من سپید است
و من پیری نورانی ام اما آن کس که ترا در دام اسیر گردانیده است و این
بندهای مختلف بر تو نهاده و این موکلان بر تو گماشته مدتهاست تا مرا در
چاه سیاه انداخت و این رنگ من که سرخ می بینی از آنست ورنه من سپیدم
و نورانی و هر سپیدی که نور بدو تعلق دارد چون با سیاه آمیخته شود سرخ
نماید همچون شفق اول شام تا آخر صبح که سپید است و نور آفتاب بود
متعلق یک طرفش که با جانب روز است سپید است و یک طرفش که با جانب
شب است سیاه است پس سرخ مینماید و جرم ماه در وقت طلوع اگرچه نور او
عاریتی است اما هم بنور موصوفست و یک جانبش با روز است و یک جانبش
با شب سرخ نماید و چراغ همین صفت دارد زیرش سفید است و بالا دود سیاه
میان دود و آتش سرخ نماید و این را نظیر و اشباه بسیار است پس گفتم ای
پیر از کجا می آیی گفت از پس کوه قاف که مقام من آنجاست و آشیان تو
نیز آنجا بود اما تو فراموش کرده گفتم اینجا چه میکنی گفت من سیاحم پیوسته
گرد جهان می گردم و عجایبها می بینم گفتم از عجایبها در جهان چه دیدی گفت
هفت چیز اول کوه قاف که بولایت ما نزدیک است دوم گوهر شب افروز سیوم
درخت طوبی چهارم دوازده کارگاه پنجم زره داودی ششم تیغ بلارک
هفتم چشمه زندگانی گفتم مرا ازین حکایت آگاه کن گفت اول کوه قاف درج
گرد جهان درآمده است و یازده کوه است تو چون از بند خلاص یابی آنجا
خواهی رفت زیرا که ترا از آنجا آورده اند و ولایتی است از آن سوی کوهها
که آنرا ولایت ناکجا آباد خوانند آنجا خواهی رفتن که ترا از آنجا آورده اند

و هرچیزی

و هرچیزی که هست عاقبت با اصل خویش خواهد رفت کل شیء یرجع الی اصله
پرسیدم از وی که راه بآنجا چگونه برم گفت راه دشوار است اول دو کوه در پیش
هم از کوه قاف ازان یازده کوه که گفتیم یکی گرمسیر و دوم سردسیر و حرارت
و برودت آن مقام حدی ندارد گفتم سهل است بدان کوه که گرمسیر است
بزمستان بروم و بدان کوه که سردسیر است بتابستان بروم گفت خطا گفتی
هوای آن ولایت در هیچ فصل بنگردد پرسیدم که مسافت آن کوه چند است
گفت چندانکه روی باز بمقام اول توانی رسیدن چنانکه پرگار یک سر او
بر نقطه مرکز بود سری دیگر بر خط و چندانکه گردد هم باز بدانجا رسد که
اول از آنجا رفته باشد گفتم نقب کوه بدین کوهها سوراخ توان کردن و از سوراخ
بیرون رفتن گفت سوراخ ممکن نیست اما آنکس که استعداد دارد بی آنکه
سوراخ کند بلحظه تواند گذشتن همچون روغن بلسان که اگر کف دست بر
آفتاب بداری تا گرم شود و قطره روغن بلسان بر کف دست چکانی
حالی از پشت دست بیرون رود بخاصیتی که در وی است پس اگر تو
خاصیت از کوه گذشتن حاصل کنی بلحظه از هر دو کوه بگذری گفتم آن
خاصیت چگونه حاصل توان کردن گفت در میان سخن بگویم اگر تو فهم کنی
گفتم چون ازین دو کوه بگذرم آن دیگر را آسان بود یا نه گفت آسان بود
اگر کسی داند بعضی خود پیوسته درین کوه اسیر مانند و بعضی بکوه سیم رسند
و آنجا قرار گیرند و بعضی بچهارم و پنجم و همچنین تا یازدهم هر مرغ که زیرکتر
باشد بیشتر رود گفتم چون شرح کوه قاف و کوههای دیگر دادی حکایت
حکایة گوهر شب افروز
گوهر شب افروز هم در کوه قافست اما در کوه سیم است و از وجود شب تاریک
روشن شود اما پیوسته بر یک حال نماند و روشنی او از درخت طوبی است هر
وقت که در برابر درخت طوبی بود ازین طرف که توئی تمام روشنی نماید همچون
گوی گرد روشن و چون پاره از آن سوی افتد که درخت طوبی نزدیکتر
بود قدری از دایره او سیاه بود و باقی روشن همچنانکه سوی این طرف
که توئی از روشنی قدری سیاه نماید اما سوی درون درخت طوبی همچنان

یک نیمه او روشن باشد و چون تمام در پیش درخت طوبی افتد تمام سوی تو سیاه باشد
و سوی درخت طوبی روشن نماید و هرچند از درخت طوبی دورتر می‌افتد سوی
تو روشنی وی زیادت می‌نماید نه آنکه نور او در ترقی است اما جرم او نور از درخت
بیشتر میگیرد و سیاهی کمتر میشود و همچنین تا باز در برابر درخت طوبی افتد آنگه تمام
جرم وی نور گیرد   این چنان باشد که گوئی را سوراخی کنی در میانه او و چیزی
بدان سوراخ بگذرانی آنگه طاسی پر آب کنی و این گوی را بر سر آن طاس نهی
چنانکه یک نیمه گوی در آب بود اکنون در لحظه ده بار همه اطراف گوی را آب رسیده
باشد اما اگر کسی آن را از زیر آب بیند پیوسته یک نیمه گوی در میان آب دیده باشد
باز اگر آن بیننده که راست از زیر طاس می‌بیند پاره از آن سو بیند که میان
طاس است یک نیمه گوی نتواند دیدن در آب که آن نور که او از میان طاس میل
سوی طرفی کرد بعضی از آن گوی که در مقابله دیده بیننده نیست نتوان دیدن
اما بعوض از این طرف دیگر قدری خالی بیند و هرچه نظر سوی کنار طاس بیشتر
میکند در آب کمتر می‌بیند و از آب خالی بیشتر چون راست از کنار طاس نگرد
یک نیمه در آب بیند و یک نیمه از آن خالی و چون بالای کنار طاس بیند در آن
کمتر بیند و از آب خالی بیشتر تا تمام در میانه بالای طاس گوی را تمام نگرد
انجا تمام گوی را از آب خالی بیند اگر کسی گوید که زیر طاس خود نه آب توان
دیدن و نه گوی گوئیم ما بر آن تقدیر گفتیم که بتوان دیدن و طاس را از آبگینه
یا از چیزی لطیفتر فرض کردیم اکنون آنجا که گوی هست و طاس بیننده گرد هر دو
را می‌آید تا همچنین می‌تواند دیدن اما آنجا که هر شب افروز درخت طوبی
هم برین مثال گرد بیننده بر می‌آید پس پیر را گفتم که درخت طوبی چه چیز است
و کجا باشد گفت درخت طوبی درختی عظیم است هر کس که بهشتی بود چون به بهشت
رود آن درخت را در بهشت بیند و در میان این یازده کوه که شرح دادیم
کوهیست او را مقام در آن کوه است گفتم آن را هیچ میوه بود گفت هر میوه
که تو در جهان می‌بینی بر آن درخت باشد و این میوه‌ها که پیش تست از ثمره
اوست اگر نه آن درخت بودی هرگز پیش تو نه میوه بودی و نه درخت

و نه ریاحین و نه نبات گفتم میوه و درخت و ریاحین با او چه تعلق دارد گفت سیمرغ
آشیان بر سر طوبی دارد و هر بامداد سیمرغ از آشیان خود بدر آید و بر زمین بال گستراند
از اثر او میوه بر درخت پیدا شود و نبات در زمین گفتم شنیدم که زال را
سیمرغ پرورد و رستم اسفندیار را بیاری سیمرغ کشت پیر گفت بلی درست است
گفتم چگونه بود گفت چون زال از مادر در وجود آمد رنگ موی و روی سپید داشت
پدرش سام بفرمود که وی را بصحرا اندازند و مادرش نیز عظیم از وضع حمل او
رنجیده بود چون دید که پسر کریه لقاست هم بدان رضا داد و زال را بصحرا
انداختند فصل زمستان بود و سرمای سخت کس را گمان نبود که یک زمان
زنده ماند چون روزی چند بر آمد مادرش از آن نسبت فارغ باشد شفقت
فرزندش در دل آمد گفت یکبار بصحرا روم و حال فرزند خود را ببینم چون
بصحرا رفت فرزند را دید زنده و سیمرغ وی را زیر پر گرفته چون نظرش بر
مادر افتاد تبسمی بکرد مادر وی را در بر گرفت و شیر داد خواست که
سوی خانه آرد باز گفت تا معلوم نشود که حال زال چگونه بوده است که این
چند روز زنده ماند سوی خانه نشوم زال را بهمان مقام زیر پر سیمرغ
فرو گذاشت و او بدان نزدیکی پنهان شد چون شب در آمد و سیمرغ از آن
صحرا منهزم شد آهوئی بر سر زال آمد و پستان در دهان زال نهاد چون
زال شیر بخورد خود را بر سر زال بخوابانید چنانکه زال را هیچ آسیب نرسید
مادرش برخاست و آهو را از سر پسر دور کرد و پسر را سوی خانه آورد
پیر را گفتم که این چه سر بوده است پیر گفت من این حال را از سیمرغ پرسیدم
سیمرغ گفت زال در نظر طوبی بدنیا آمد ما نگذاشتیم که او هلاک شود آهو بره را
بدست صیاد باز دادیم و شفقت زال در دل آهو نهادیم تا شب وی را
پرورش میکرد و شیر میداد و بروز من خود نیز پرش می‌داشتم گفتم حال
رستم با اسفندیار چون بود گفت چنان بود که رستم از اسفندیار عاجز گشت
و از خستگی سوی خانه رفت زال پدرش پیش سیمرغ تضرعها کرد و در سیمرغ
آن خاصیت هست که اگر آینه یا مثل آن برابر سیمرغ بدارند هر دیده که در آن

آینه که ذخیره شود زال آهن جوشنی ساخت چنانکه مصقول بود و در رستم پوشانید
و خودی مصقول بر سرش نهاد و آینهای مصقول بر اسبش بست آنگه رستم را
از برابر سیمرغ در میدان فرستاد اسفندیار را لازم بود پیش رستم آمدن چون
نزدیک رسید پرتو سیمرغ بر جوشن و آینه افتاد از جوشن و آینه عکس بر دیده
اسفندیار آمد چشمش خیره شد هیچ نمی‌دید توهم کرد پنداشت که زخمی به هر دو چشمش
رسید زیرا که آنچنان ندیده بود از اسب درافتاد و بدست رستم هلاک شد پنداری
آن دو پاره گز که حکایت کنند دو پر سیمرغ بود از پیر پرسیدم که در جهان همان یک
سیمرغ بوده است گفت آنکه نداند چنین پندارد و اگر نه هر زمان سیمرغی از درخت
طوبی بر زمین آید و اینکه در زمین بود منعدم شود معاً چنانکه هر زمان که
سیمرغ بیاید این چه باشد نماند و همچنانکه سوی زمین می‌آید سیمرغ از طوبی سوی
دوازده کارگاه می‌رود گفتم ای پیر این دوازده کارگاه کدام است گفت
چون پادشاه خواست که ملک خویش آبادان کند اول ولایت ما آبادان کرد
پس ما را در کار انداخت و دوازده کارگاه را بنیاد فرمود و در هر کارگاهی
شاگردی چند بنشاند پس آن شاگردان ما را در کار انداخت تا زیر آن کارگاه
دوازده گانه کارگاهی دیگر پیدا گشت و استادی در کارگاه بنشاند پس
استادان را بکار فرمود گشت آنگه استاد دوم را همچنان کار فرمود تا زیر
کارگاه دوم کارگاهی دیگر پیدا آمد با استادی همچنان تا هفت کارگاه
و در هر کارگاهی استادی معین گشت آنگه آن شاگردان را که در دوازده خانه
بودند هر یکی را خلعتی داد پس آن استاد اول را همچنین خلعتی داد و دو کارگاه
از آن دوازده کارگاه بالا بدو سپرد و دوم و سیم را نیز همچنین و استاد
چهارم را خلعتی داد که بغایت زیباتر و لطیفتر از همه و او را یک کارگاه داد
از آن دوازده کارگاه بالا اما فرمود تا بر هر دو دوازده کارگاه نظر دارد
و پنجم و ششم را همچنین که اول و دوم و سیم را داده بود هم بر آن قرار داد چون
نوبت بهفتم رسید از آن دوازده کارگاه یک کارگاه مانده بود وی را داد و او را
هیچ خلعت نداد استاد هفتم فریاد برآورد که هر استادی را دو کارگاه بود و مرا یکی

و همه را خلعت بود و مرا نبود بفرمود تا زیر کارگاه وی دو کارگاه بنیاد نهند و حکمتش
بدست وی دهند و زیر همه کارگاهها مزرعه اساس افکنند و عامل این مزرعه
با استاد هفتم دادند و بر آن قرار دادند که از کسوت زیبای استاد چهارم پیوسته
نیمچه نورانی بدین استاد هفتم دهند و کسوت شان آنجا که هر زمان یکی دیگر بود
همچون شرح سیمرغ که دادیم گفتم ای پیر درین کارگاهها چه بافند گفت بیشتر
دیبا بافند و از هر چیزی که هیچ کس بدان نرسد و زره داودی درین کار
گاهها بافند گفتم ای پیر زره داودی چه باشد گفت این بندهای مختلف که
بر تو نهاده‌اند گفتم این چگونه می‌کنند گفت در هر سه کارگاه از آن دوازده
کارگاه بالا یکی حلقه کنند به آن دوازده کارگاه در چهار حلقه را تمام کنند
پس آن چهار حلقه را برین استاد چهارگانه با هر یکی در روزی عمل کنند چون
بدست استاد هفتم افتد سوی مزرعه فرستد تا مدتها ناتمام بماند آنگه چهار
حلقه در یک حلقه اندازند و حلقهها جمله سخت بود آنگه چون تو بازی اسیر کنند
و این زره در گردن وی اندازند تا در گردن وی تمام شود از پیر پرسیدم
که هر زرهی چند حلقه بود گفت اگر توان گفتن که عمان چند قطره بود توان
شمردن که هر زرهی چند حلقه است گفتم این زره بچه شاید از خود دور
کردن گفت به تیغ بلارک گفتم تیغ بلارک کجا بدست آید گفت در ولایت ما
جلادیست این تیغ در دست او باشد و معین است که هر زرهی چند مدت وفا
کند چون مدت به آخر رسد آن جلاد تیغ بلارک چنان زند که جمله حلقهای
زره از یکدیگر جدا افتد پیر را گفتم که پوشنده زره آفتی رسد گفت تفاوتست
بعضی را آسیب چنان رسد که اگر کسی را صد سال عمر باشد و در آن همه عمر
آن اندیشه کند که کدام زخم صعب‌تر بود و هر زخم که ممکن بود در خیال
آرد هرگز خاطرش به آسیب زخم بلارک نرسیده باشد اما بعضی را آسان‌تر
بود گفتم ای پیر چه سازم تا آن زخم بر من آسان‌تر شود گفت چشمه زندگانی
بدست آور و از آن چشمه آب بر سر ریز تا این زره بر تن تو بریزد و از زخم
تیغ بلارک ایمن باشی که آن آب این زره را تنک کند و چون زره تنک شود

زخم تیر آسمان بود گفتم ای پیر چشمهٔ زندگانی کجاست گفت در ظلمات اگر آن چشمه میطلبی
خضروار پای افزار در پای کن و راه توکل در پیش گیر تا بظلمات رسی گفتم راه
از کدام طرفست گفت از هر طرف که روی اگر راه روی راه بری گفتم نشان
ظلمات چیست گفت سیاهی و تو خود در ظلماتی اما تو نمیدانی آنکس که این راه رود
چون خود را در تاریکی بیند داند که پیش از آن هم در تاریکی بوده است و هرگز
روشنائی بچشم ندیده پس اولین قدم رهروان اینست و از اینجا ممکن بود که
ترقی کند اکنون کسی که بدین مقام رسد ممکن بود که از اینجا پیش رود مدعی چشمهٔ
زندگانی در تاریکی بسیار سرگردانی بکشد اگر اهل آن چشمه بود بعاقبت قدری
روشنائی بیند پس او را پی آن روشنائی باید گرفتن که آن روشنائی نوریست
از آسمان بر سر چشمهٔ زندگانی اگر راه برد و بدان چشمه غسل کند از زخم تیغ
بلارک ایمن گردد ٭ تیغ عشق شو کشته تا عمر ابد یابی ٭ که از شمشیر بویحیی
نشان ندهد کسی احیا ٭ هر که بدان چشمه غسل کند هرگز محتلم نشود و هر که معنی حقیقت
یافت بدان چشمه رسد چون از چشمه برآید استعداد یافت همچون روغن بلسان
که اگر کف دست برابر آفتاب بداری و قطره بر کف دست چکانی از پشت دست
بیرون آید اگر خضر شوی از کوه قاف آسان توانی گذشت چون با آن دوست
عزیز این ماجرا باز گفتم آن دوست گفت تو آن بازی که در دام صید گشتی
اینک مرا بر فتراک بند که صیدی بد نیستم نظم من آن بازم که صیادان عالم ٭ همه وقتی
بمن محتاج باشند ٭ شکار من سیه چشم آهوانند که حکمت چون سرشک از چشم باشند
بنزد ما ازین الفاظ دورند ٭ به پیش ما ازین معنی تراشند ٭ تمت الرسالة

المرموزة البدیعة التی اخترعها الشیخ الربانی کاشف
الحقائق والمعانی شهاب الملة والدین
السهروردی الحکیم المقتول
قدس سره

این رساله نیز از شیخ شهاب الدین است

بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر و لا تعسر

روزی با جماعتی صوفیان در خانقاهی نشسته بودم هر کسی از مقالات شیخ خود
فصلی می پرداخت چون نوبت بمن رسید گفتم وقتی در خدمت شیخ خود نشسته
بودم گفتم امروز در روی سوق حکاکان میگذشتم حکاکی را دیدم چرخ در پیش
نهاده و جوهری داشت و از آن جوهر بر آن چرخ مهره ساخت بشکل گوی
مدور من اندیشه کردم که اگر این چرخ که از بالا بزیر میگردد بر روی زمین
گردیدی همچون آسیا سنگ حکاک مهره را بر چرخ نهادی و دست از وی
باز گرفتی مهره را بر چرخ از حرکت چرخ هیچ خبر بودی یا نه سر آن نمی توانستم
دانست گفت مهره بر چرخ نیز گردیدی بر خلاف سایر چرخ چنانکه اگر چرخ از
چپ سوی راست گردیدی مهره از راست بر چرخ سوی چپ گردیدی همچنانکه
تخته بگیری و گوی بر سر آن تخته نهی پس تخته را بخود کشی نزدیک تو آید اما گوی
از بر تو دور افتد بدان جانب تخته رود که از تو دور باشد گفتم اگر بر چرخ
این یک مهره که گفتیم ده بود یا بیشتر همه مساوی بودی یا نه گفت اگر بر روی چرخ
ده خط بر کشی چنانکه خطها جای گردیدن مهره بود که اگر مهره بر خط نهی بر خط رفته
پس در هر خطی مهره اندازی انگه چرخ را بگردانی آن مهره که بمرکز نزدیکتر بود
زودتر بدان مقام رسد که از آنجا رفته باشد و هر مهره که دورتر بود از مرکز
دیرتر رسد که مهرها متساوی باشند که اگر مهره کوچک بود و دورتر
مهرهٔ بزرگ در رسد زیراکه تا ده بار مهره کوچک بگردد چندان بود که مهره که چند ده
در صفت ایشان اما کمال این حکایت تمام نگویم و معنی آن مرا از شیخ را گفتم
حکایت آن چگونه است شیخ گفت وقتی حکاکی جوهری داشت خواست که مرا
صنعتی نماید از آن جوهر حقه ساخت همچون گوی کرد پس از آن قصد کرد که از میان
حقه در گرفته بود حقهٔ دیگر ساخت و همچنان تا نه حقه بعد از آن از تراشهٔ این
حقها جوهری ساخت و آن جوهر در میان دو جا بپیچید که یک پاره از آن جام
هیچ رنگ نداشت و یک پاره قدری به سپیدی می گرائید و در میان حقه تعبیه
کرد پس حقهٔ اول را جلا داد و بر حقهٔ دوم ترنجی چند نقش کرد و زیر نهاد

وبسیم وچهارم تا نهم بر هر یکی تربیع نقش کرده همه را از زیر نهاد الا تربیع حقه نهم را پس
از آن این حقه محلی را در خطا انداخت حقه از جانب سوی جانب راست می گردید
و این تربیع که بر حقه بود نه از جانب راست سوی جانب چپ میگردید چنانکه اگر کسی از
جانب میانه حقه نهم بنگرستی با خود اول همی دیدی نشستی که خود یک خط است و آن
تربیعها بر یک حقه نقش کرده اند و از غایت حرکت حقها آن جوهر که میان آن
دو پاره جام نهاده در میان حقه نهم بود معلق بایستاد چنانکه میل وی بهیچ جانبی
از آن حقها راست بود چون این سخن از شیخ بشنیدم گفتم پنداری من نیز
در میان آن حقها ام اما این چه بامن وهمای گفتم من فهم نمی کنم روشن بازگو
تا مرا فایده باشد شیخ گفت چون باری جل جلاله این فلکها را بیافرید از برای
تزیین فلک نوری بفلک اول فرستاد فلک از غایت لطف آنرا حمل نتوانست
کرد زیرا که فلک متوسط است میان هستی ونیستی از این طرف همسایه وجود است و
از آن طرف همسایه عدم پس میان وجود و عدم حریست اما ما حر نزدیک از
روی صورت اما از روی صفت از همه چیزها برتر است همچنانکه تو هوا را در حساب
نگیری و گویی که هیچ نیست زیرا که در وی قوت حرکت نبود که ذره را حمل تواند
کرد و این از غایت لطف بود پس فلک اول نیز ما چیزی که با خبر از عالم است
نزدیکست و لطیفتر از هر چیز است از غایت لطف نور را بر نتوانست گرفت چون
نور بفلک دوم رسید آنرا حمل کرد نور بر فلک دوم متجزی گشت هر جزوی از
وی ستاره شد پس فضله این ستارگان بفلک سیم رسید از فضله جرم زحل پیدا شد
باز فضله زحل بفلک ششم رسید جرم مشتری پدید آمد و همچنان از فضله زهره
عطارد و از فضله عطارد قمر شیخ را گفتم چرا جرم آفتاب بزرگتر و روشنتر است
از دیگر ستارگان گفت زیرا که در وسط افتاده است که اگر بحساب این هفت
ستاره گیری آفتاب در میانش و اگر بحساب فلک همچنانکه دو فلک بالای
این هفت است دو فلک دیگر در زیر است یکی فلک اثیر و دیگر فلک زمهریر پس
بهمه حساب آفتاب در میان بود همچنانکه آبی در صحرایی روان شود اگر
سبب سنگی یا زمینی سخت آب سیل در طرفی نکرده بود هر دو کنار آب نیک بود

ودر

و در میانش عمقی زیادت باشد زیرا که غلبه در میان باشد و قوت آنجا بود که غلبه بود
پس بدین دلیل باید که آفتاب بزرگتر و روشنتر بود گفتم چرا آن ستارگان
که بر فلک دوم اند روشن نیستند که آنجا ستاره کاملتند گفت فلک دوم بفلک اول
نزدیکست او نیز قوتی زیادت ندارد و مثال افلاک چنانست که مردی خواهد
که شکلی نگاری کند اول نقطه نهد خواه ازرق و خواه سرخ و خواه سبز از هر رنگی که
خواهد تقدیر کنیم که ازرق بود بعد از آن نقطه بعضی سپیدی در کبودی آمیزد
و خطی دیگر بر بر آن خط بکشد و هر خط که میکشد سپیدی رسانده باشد اکنون
تو تقدیر کن زمین نقطه کبود است هر فلکی که بالای او میرود از زمین سپیدتر با
فلک اول که در وی آن قدر کبودی است که آن خط که بالای وی است تمام سپید است
و عوض از این سپیدی لطف نه رنگ اکنون فلک دوم نیز بفلک اول نزدیکست
لطف است و ستاره نیز لطیف است همچنانکه آب در هر چیزی که ریزی همان رنگ
بود که آن چیز را پس چون فلک دوم تنک قوتی حال نیست ستارگان نیز قوی
حال نیستند شیخ را گفتم چرا بر فلک دوم ستارگان بسیارند و بر دیگر فلکها کمی
بیش نیست گفت اگر طبق بزرگ بگیری و چندیک کف زیبق برو ریزی یا بریزی کم
طبق دست از وی و چیزی بر مرکز طبق نهی پس طبق را بگردانی چون زیبق بسیار
بود از حرکت طبق متجزی شود پس اگر اجزای خرد زیبق در طبقی کوچک کنی آن
طبق کوچک را هم بگردانی بر مرکز طبق کوچک اجزای زیبق متصل شود از حرکت
طبق کوچک همان مثال است اول نور فلک را دوم قبول کرد و عرصه آن فراخ بود
لاجرم بروی نور متجزی گشت چون از آنجا بهر فلکی رسید عرصه تنگ تر بود و نور
اندک لاجرم بهم متصل شد شیخ را گفتم چرا ماه را نور نیست گفت هر ستاره که
هست میان دو فلک اندر است و هر دو نور ستارگان هم از فلکهاست و ستاره
بر فلک همچون حیاتست در تن آدمی که هر دو قوت حیات از قوت تن باشد و هر دو
قوت تن از قوت حیات پس این یک طرف ماه که نهاد دارد از فلک خالی است
دو فلک هستند اما این فلکها را نسبت با عالم عنصر است همچنانکه در فلک دوم لطف
غالب است در این فلک ثقل غالب است بر همان مثال نقش مروق که باز نمودیم

این دو فلک را که برزیر است نسبت کبودی بیشتر است از آنچه به سپیدی و فلک
اول و دوم را نسبت به سپیدی بیشتر است از آنچه بکبودی و بدین کبودی ثقل
و لطف میخواهم ... بیرون است و اگر اعتقاد آنست از روی لطف و ثقل اجرام
او نور تمام گرفت و ماه از نور محروم ماند گفتم اگر ماه محل نور نیست چرا آفتاب در روی
مینماید گفت اگر شعاع آفتاب بآینه میرسد یا بلور یا بمثل این نور پیدا میشود
و از آنجا نور باز گردد همچون اجرام آفتاب اکنون این چیزها محل و قابل نور نند
از آفتاب جرم ماه بطریق اولی و چون این جنس سوال و جواب در میان ما
رفت شیخ گفت این سوالها همه وارد بود کس را لازم که گوید چرا این ستاره
منیر است و آن دیگری چرا اینجا نور بسیار است و آنجا کم که آنجا بر آن کس که
این راه بازد چه سایل گوید چرا افلاک یازده نیست یا نه است و چرا میگردد
و چرا اسیر غلط نشکند گوید خیانت کس را لازم نیست سر این باز گفتن الکن که رو آرد
خود را داند شیخ را گفتم چگونه توان دانست گفت الکن آن که در آسمان و ستارگان
نظر نموده کرده هست **گروه اول** بچشم سر نگرند و صحیفهٔ کبود بینند نقطهٔ چند سپید بر روی و این
گروه عوام اند و بهایم را این نظر حاصل باشد **گروه دوم** آسمان را هم بدیدهٔ آسمان
آسمان بینند و این گروه منجمانند و دیدهٔ آسمان ستاره است و ایشان آسمان را
بستارگان بینند گویند امروز فلان ستاره در فلان برج است پس این اثر
کند در فلان برج فلان قرانست برج یا دیتی یا خاکی یا آتشی قران نحسین است
غلبهٔ باد بود یا غلبهٔ آب فلان سال که آفتاب بحمل میرفت آن زمان فلان برج
بر می آمد طالع آن سال فلان برج است یا زندگی باشد آن زمان که فلان کس از مادر
در وجود می آمد فلان برج بر می آمد طالع آن کس آن برج باشد که خداش فلان
ستاره است خداوند طالع عمل کند نحس ستارد فلان وقت عقده ...
آفتاب است یا در پیش ماه آفتاب یا ماه سیاه شود پیوسته حساب ستارگان کنند
اینها آسمان را بدیدهٔ آسمان بینند **گروه سیوم** آسمان و ستاره می بینند نه بچشم سر
بینند و نه بدیدهٔ آسمان الا بدیدهٔ ... شیخ را گفتم من آن نظر ندارم تدبیر
چیست گفت ترا امید است برو چهل روز احتمال کن بعد از آن مسهل بخور تا استفراغ

کنی

کنی تا دیده تو باز شود گفتم آن مسهل را نسخه چیست گفت اخلاط آن هم از تو حاصل شود
گفتم آن اخلاط چه چیز است گفت هرچه نزد تو عزیز است از مال و ملک و اسباب
و لذت نفسانی و شهوانی و مثل این اخلاط این مسهل است بعد و چهل روز با بعضی
غذای موافق که از شبهت دور باشد و نظر کسی سوی آن نباشد قناعت کن
آنگاه این اخلاط را در هاون توکل انداز پس بدست رغبت آن را خرد کن و از وی
مسهلی سازد بیکدم باز خور اگر زود استفراغ حاصل آید پس داروی
کارگر آمد زود دیده روشن شود و اگر حاجتی منجمد دارو اثر نکرده بود
باز چهل روز دیگر همچنان احتراز کن و باز همان مسهل بخور که این بار کارگر
آید و اگر این بار نیز کارگر نیاید هم برین وجه بار دیگر و بار دیگر که هم
کارگر آید بفضل خویش باز گردد و از آن اخلاط که از وی مسهل
ساخته است و باز خورده و در وی اثر کرده و فضله گشته باز بدان فضله
مشغول شود از آنجا مگس پیدا شود و ریخ پیدا آید و هیچ طبیب آن را معالجه
نتواند کرد شیخ را گفتم چون دیده گشاده شود بیننده چه بیند شیخ گفت
چون دیدهٔ اندرونی گشاده شود دیدهٔ ظاهر بر هم باید نهاد و لب بر هم
باید بستن و این حس ظاهر را دست کوتاه باید کردن و حواس باطن را
در کار باید انداخت تا این بیمار چیزی اگر گیرد بدست باطن گیرد و اگر بیند
بچشم باطن بیند و اگر شنود بگوش باطن شنود و اگر بوید بینی باطن بوید
و ذوق وی از حلق جان باشد چون این معنی حاصل آید پیوسته مطالعه
آسمانها کند و از عالم غیب هر زمان آگاه مانده شود پس اگر تو سپیدی که چه بیند
خود را بیند هرچه بیند و ... و از آن چیزها که در نظر وی آید حکایت نتواند
کردن الا که ذوق توان داشتن و این عالم کم کسی میسر شود زیرا که ترک دنیا
کردن بر اهل مشکل است و اهل در جهان کم دست می آید فاسق باید دگر از
عالم هستی بر یخ خمار افتد و دو سه افراط شراب دماغ وی را ضعیف کرده باشد و آنکس را
که دماغ ضعیف بود از هر چیزی هراسان باشد در آن شغل خود را منکر بیند و با خود
گوید که باشد که من دست ازین فسق بدارم و بخدا باز گردم که دنیا و آخرت در سر

این می شود اگنون اندیشه وی درست یعنی در حالت مجاز در آیه غفلت
او راسوی خرابات کشیده باشد و مست کرداننده در سختی کوید آنچه ما داد
می اندیشیدیم هیچ نبوده عالم مست ترک دنیا کردن همان صفت دارد
غفلت در پیش می آید و نیکدانند که کس درین راه راست رود و جانها را
از شراب غرور پیوسته مست میدارد اگر کسی لذت خلوت بداند و هستی را
به نیستی مبدل کرداند پس بر اسب فکرت سوار شود و در میدان علم غیب دواند
از مغیبات و بیان آن لذت باشد که از غایت لذت حال خود باز نخواند
کفت و از حال انسانیت مرد دیوانگان او را دیوانه خوانند و هرکه
بکند مرد تو کر باشد ماننده که آنچه او باشد موسر دارد چون باک
جماعت از مقالات شیخ خویش این فصل فرو گفتم جماعت گفتند زنهار
شیخی داری و بر تو مشفق که هیچ سر از تو پنهان نمی دارد گفتم او را هیچ
ازین هیچ پنهان نیست اما آنچه میگوید نمی توانم گفتن اگر کویم تیغ باشد
یا درخت ورنه کویم عاجزم در کار رخت یوسفی در حلقش بکشاه فرو بخند
حلاج زشوقش سر بر داریم برآمد اتفق اتمام هذه الرسالة الشریفة اللطیفة
المرموزة التی ادرجها و اخترعها الشیخ
العارف الواقف المحقق شهاب
الحق والدین السهروردی
الحکیم قدس سره

اللهم انی اسئلک بحق سیدة النساء فاطمة
الزهراء وعصمتها ...

دفع علت سرفه و سل و بواسیر خونی بیدا
چوب چینی اعلی مثقال به بخوری اسارون عود هندی مصطکی زنجبیل زعفران از هر یک دو مثقال
دارچینی سنبل الطیب مثقال فلفل دار فلفل زنجبیل نافع است بیخ بیخ سوخته زرنباد
فافله مغز از هر یک سه مثقال با سه وزن عسل آورده بشربت خوراک
شکر عنبر شهد

فایده
بگیرند نوشادر
در نکار رشتادی و دو بمقدار
آن سیماب با یکدیگر یا مرزه و در
آهن مالند چنان شود که آهن پشت
نوان شکست و مظلوم خلاص یابد و این از عجایب
عجیبه است ه

فایده فی الاعیاء والتعب قد یمشی الانسان فراسخ کثیرة نحو عشرة
او اکثر فینالم من ذلک تعب شدید جدا و یعرض له جهد فی المفاصل و لکنه
الهوض مرا و علاج ذلک انه یبل اطرافه بالماء الحار
یمکنه ان یمشی باذن الله تعالی و ینتفع منه ان کان فانه یسکن فی الوقت
الف ان یغمس الرجل فی الماء البارد
ان کان صیفا و فی الحار ان کان شتاء ولکن الی رکبتیه ولا یصب علیه ولا علی رأسه ولا یمایة
فانه یذهب الاعیاء الشدید حرارة

درد نیمهای حرد
نعناع بقمه سکه و خربی بیخ
و آب اوکن لعاب بذر ریحان
غذا آش جو
زعفران
طباشیر

للسعال مع الحمی
ربّ السوس کثیرا لعاب حب السفرجل
شربت بنفشه بذر الخرفه بذر الخبازی
فایده مع ماء الورد والبید مشک ه

آب منعناع و ترنجبین و شیرخشت در نهایی جاده
سنگلت با یک پیاله آب گرم کو برود در آن بخورد
آب آن ه

غرغره درد حلق
عدس گلنار خشخاش زنبیل زرانه ادراز عرق شود ه

علاج هیچی
سکنجبین عسلی عرق و ... گلقند
مصطکی شیره تخم کاسنی

للغشی ینفع فی الحال المسک ه

فایده
... کنند ... درد کمر ... گلزار

فایده
... جنب جمیع
زخمهای نو و کهنه و ناسور و ...
و تعلک و غیره نافعست بگیرند پاره
بکدام حنا گرفته بریخته سیم دادم و در روغن
گردکان اگر نباشد روغن کنجد با یکدیگر جهار یک
بدهی سنگ حلالیه بمانند بعده استعمال بمانند ه

متوارث للامراض عدد حروفها بناجد

مرضهای موروثی چهار است آمده زمین لشنوای نبده از کبا ... وحروف جبرق جح مع ... الترتعدل الحب

به بو میبرد ... فریح از مرض حذر کن ازو تا نیابی ضرر

... مح ... بنیا

دواء للمغص الشديد سداب فلفل اجزاء سواء دق وينخل ويعجن بعسل الثمرة مثقال بماء رفاتره ة

من التجارب ... ذلك الايل ... بنصف ... ة

فايدة

طلا ومشوم افيون بزرالبنج ... فيجعله ويديه ... ويطلى على الجبين ... وهو عجيب الفعل

... دق ويعجن ... في التراب ة

فايدة **انفع مشوم** ... اذا نفعت في التراب ة

حب اسهال المسك البلغم ... مثقال ... ومجرب بشوم ... ة

على الجبان واحاله مجرب افيون مصرى ... ويعجن بالعسل الشربة ...

لانظره في اي اسهال الكان ... الجبيع ...

متوارثة الامراض **عدد حروفها** بنشا ... نقرس ... برص سبل

اقاقيا ... خنازير ... جب ... جذام ... جرب ... حرق ... قروح عتيقة

ويعين ... حجج ... الحصبة ... الجدرى ... البخرليا ... ة

فايده

زنگ گل سرخ ... فصلایه کرده بر بینی دختر ... کرد برکات ... والافلا ة

فايده مخصوص مالیخولیا ... فایده داد ...

فايده حب جدوار که از نسخه عماد الدين محمود منتخب شده ... افاده شفا یافت

مشک یک توله جدوار یک توله افیون یک توله بزر البنج نیم توله فلفل ... زعفران

مصطکی ... سنبل الطیب ... از هر کدام پنج ماشه عاقرقرحا ... تخم کرفس ... زرنباد ...

پوست برده ... اسارون عود پوست اترج از هر کدام پنج ماشه صمغ عربی یک توله ...

پنج ونیم توله صمغ را بگلاب حل کرده اجزا را ... این صمغ بگلاب حل کرده حبها سازند

هر حبی نه ماشه که چهار ... نافع است ... ان شاء الله تعالى ة

فايده ...

من صنايع الكفعمي للامن من الشياطين حرز ابي دجانة

مروى عن النبي صلى الله عليه وآله وهو بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب محمد رسول الله الى من طرق الدار من الزوار والعمار الا طارقا يطرق بخير اما بعد فان لنا ولكم في الحق سعة فان تك عاشقا مولعا او فاجرا مقتحما فهذا كتاب الله ينطق علينا وعليكم بالحق انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون ورسلنا يكتبون ما تمكرون اتركوا صاحب كتابي هذا وانطلقوا الى عبدة الاصنام والى من يزعم ان مع الله الها آخر لا اله الا هو كل شيء هالك الا وجهه الآية حم لا ينصرون حمعسق تفرقت اعداء الله وبلغت حجة الله ولا حول ولا قوة الا بالله فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم **وقد ذكر هذا الحرز** كمال الدين الدميري في كتابه حياة الحيوان ومختصر قصته عن ابي دجانة قال شكوت الى النبي صلى الله عليه وآله شيئا اني ذات ليلة رأيت الرحى وددت النخل ولمعان البرق وظلة اسود يعلو ويطول في داري فمددت اليه يدي فمسست جلده فاذا هو كجلد القنفذ فرمى في وجهي شرر النار فقال صلى الله عليه وآله وعامر دارك يا ابا دجانة ثم استدعى عليا عليه السلام وامره ان يكتب بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب محمد الى آخره قال فاخذت الكتاب فلما ان نمت جعلته تحت رأسي فانتبهت بصارخ يقول يا ابا دجانة احرقتنا بحرزك هذا فابقينا نعود الى دارك ولا الى موضع يكون فيه هذا الكتاب **وبرواية اخرى عن عبد الله بن سلم** سمعت علي بن علي عليه السلام انه قال اتى ابو دجانة الانصاري الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له بابي انت وامي يا رسول الله اني خرجت في بعض الليالي فاذا ارى بطارق فمسست جلده فاذا هو كجلد القنفذ فالتفت النبي صلى الله عليه وآله الى علي عليه السلام فقال يا علي اكتب حرزا لابي دجانة ولمن بعده من امتي ممن يخاف العوارض والتوابع فقال علي عليه السلام وما اكتب يا رسول الله فقال اكتب بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذين كفروا بربهم يعدلون هذا ... محمد رسول الله العربي الهاشمي

لا الحكم والبر توجهوا

في مجمع

ونصاع

القرشي المكي الابطحي المدني الامي التهامي صاحب التاج واللواء والهراوة
والقضيب والناقة والكوثر والشفاعة صاحب قول لا اله الا الله وحده
لا شريك له الي من طرق الدار من العمار والزوار سلام عليكم
الا طارقا يطرق بخير اما بعد فان لنا ولكم في الحق سعة فان
يكن طارقا مولعا او داعيا مبطلا او موذيا مقتحما فاتركوا حملة القرآن
وانطلقوا الى عبدة الاوثان يرسل عليكما شواظ من نار ونحاس
فلا تنتصران بسم الله وبالله ومن الله والى الله ولا غالب الا الله
ولا احد سوى الله وفي كنف الله وامان الله انت يا صاحب كتابي
هذا فلان بن فلانه في حرز الله حيث ما كان وحيث ما توجه
لا تقربوه ولا تفزعوه ولا تضادوه قائما ولا قاعدا ولا نائما
ولا ماشيا ولا في اكل ولا في شرب ولا في اغتسال ولا في جنابة ولا
في خيال ولا في بال ولا في الليل ولا في النهار وكلما سمعتم ذكر
كتابي هذا فادبروا عنه بلا اله الا الله غالب كل شيء وهو اعز من كل شيء
وهو على كل شيء قدير اللهم احفظ من علق عليه كتابي هذا بالاسم الذي
هو مكتوب على سرادق العرش انه لا اله الا الله الغالب الذي لا يغلبه
شيء ولا ينجو منه هارب اعيذه بالحي الذي لا يموت وبالعين التي لا تنام
وبالعرش الذي لا يرام وبالكرسي الذي لا يزول وبالمنيع الذي لا يضام
واعيذه بالاسم الذي حمل به عرش بلقيس الى سليمان بن داود عليهما السلم
قبل ان يرتد طرفه وبالاسم الذي نزل به جبريل عليه السلم الى محمد صلى الله
عليه واله في يوم الاثنين وبالاسماء الثمانية المكتوبة في قلب الشمس
وضوء القمر وبالاسم الذي يسير به السحاب الثقال وبالاسم الذي
يسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته وبالاسم الذي تجلى به
الرب عز وجل لموسى بن عمران عليه السلم فتقطع الجبال وخر موسى صعقا
وبالاسم الذي كتب على ورق الزيتون فالقي في النار فلم يحترق وبالاسم

الذي

الذي مشى به الخضر عليه السلم على الماء فلم تبتل قدماه وبالاسم الذي نطق
به عيسى بن مريم عم في المهد صبيا وابرأ به الاكمه والابرص واحيى به
الموتى باذن الله تعالى واعيذه بالاسم الذي نجى به ابرهيم عليه السلم
من نار نمرود بن كنعان واعيذه بالاسم الذي نجى به يعقوب عليه السلم
من الحزن وبالاسم الذي نجى به يوسف عم من الجب وبالاسم الذي
نجى به يونس عم من الظلمات وبالاسم الذي نجى به ايوب عم من البلية
وبالاسم الذي فلق به البحر لموسى بن عمران وبني اسرائيل فكان كل فرق
كالطود العظيم واعيذه بالتسع الايات التي نزلت على موسى عم بطور
سيناء واعيذ صاحب كتابي هذا بالله العلي العظيم وحوله وقوته
من شر كل عين ناظرة واذن سامعة والسن قايلة وايد باطشة
واقدام ماشية وقلوب واعية وصدور رحاوية وانفس كافرة وايمان
لازمة ظاهرة وباطنة واعيذه ممن يعمل الشر والخطايا ويتم بها
من ذكر وانثى واعيذه من شر عقدهم ومكرهم وبغيهم وسلاحهم
وبريق اعينهم وحر اجسادهم ومن شر الجن والانس والشياطين
والسلاطين والتوابع والسحرة ومن ساكن البحور وساكن القبور
وساكن الطريق واعيذه من شر الشياطين ومن شر كل غول
وغولة وساحر وساحرة وساكن وساكنة وتابع وتابعة ومن شرهم
وشر اباتهم وامهاتهم وابنائهم ومن شر الطيارات والمردة واعيذ
باهيا شراهيا واعيذ صاحب كتابي هذا من شر الداخل والخارج
ومن شر كل غاد وطارق وباغ وكل غاد ورايح ومن شر عفاريت
الجن والانس ومن شر كل الرياح والزكام ومن شر كل عجمي وفصيح
ونايم وقطاق واعيذ صاحب كتابي هذا من شر ساكن الارض و
ساكن البيوت والزوايا والمزابل ومن شر من يضع الخطية او يولع بها
واعيذه من شر من ينظر الا بصار واطمأنت اليه القلوب واخذت عليه العهود

واعيذه من شر من يولع بالفرش والمهود ومن شر من لا يقبل العزيمة
ومن شر من اذا ذكر الله ذاب كما يذوب الرصاص والحديد واعيذ
صاحب كتابي هذا من شر ابليس ورأس الشياطين والعفاريت والكرة
والخطرة والنفخة واعين الجن والانس المتمردة ومن شر الطايف
والطارق والغاسق والواقب واعيذ صاحب كتابي هذا من شر كل عقد
او سحر او فزع او ما استيحاش او هم او حزن او فكر او وسواس ومن
شر كل داء في جلد بني آدم وبنات حواء من قبل البلغم والدم والمرة
السوداء والمرة الحمراء والمرة الصفراء والمرة الخضراء ومن الزيادة
والنقصان ومن شر كل داء في جلد في آدم او لحم او دم او عرق او عصب
او نطفة او روح او سمع او بصر او شعر او بشر او ظفر او ظاهر او باطن
واعيذه بما استعاذ به آدم عليه السلام ابو البشر وشيث وهابيل و
ادريس ونوح ولوط وابرهيم واسمعيل واسحق ويعقوب والاسباط
وعيسى وايوب ويوسف ويونس وموسى وهرون وداود وسليمان
وزكريا ويحيى وهود وشعيب ودانيال والياس وصالح وال يس
ولقمن وذو الكفل وذو القرنين وطالوت وعزير وجبرئيل والخضر ومحمد
صلى الله عليه وآله وعليهم اجمعين وكل ملك مقرب ونبي مرسل الا تباعدتم
وتفرقتم وتنحيتم عمن علق عليه كتابي هذا بسم الله الجليل الجميل المجمل
المفضل المنعم المحسن الفعال لما يريد واعيذه بالله بما انارت
به الشمس واضاء به القمر وبما هو مكتوب حول العرش لا اله الا الله
محمد رسول الله صلى الله عليه وآله فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم
نفذت حجة الله وظهر سلطان الله عز وجل وتفرق اعداء الله بقي
وجه وانت يا صاحب كتابي هذا في حرز الله وكنفه وجوار الله وامان

الله

الله جارك ووليك وحارسك الله ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن
اشهد ان الله على كل شيء قدير وان الله قد احاط بكل شيء علما واحصى
كل شيء عددا واحاط بما لديه خبرا ان الله وملائكته يصلون على
النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما ختمت هذا
الكتاب باسم فلان بن فلان وخاتم الله الذي ختم اقطار السموات
والارض وبخاتم الله المنيع وبخاتم سليمان بن داود عليهما السلام
وبخاتم محمد صلى الله عليه وآله وسلم وعلى ساير النبيين والمرسلين
الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون وكل ملك مقرب
ونبي مرسل الله لا اله الا هو رب العرش العظيم ه

حرز لجعفر بن محمد الصادق عليهما السلام قال الشيخ علي بن عبد الصمد حدثني الشيخ الفقيه
عم والدي ابو جعفر محمد بن علي بن عبد الصمد رحمه الله تعالى قال حدثنا الشيخ ابو عبد الله جعفر بن
محمد بن احمد بن العباس الدوريستي قال حدثنا والدي قال حدثني الشيخ ابو جعفر
محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه الفقيه القمي رحمه الله وحدثني الشيخ جدي
قال حدثني الفقيه ابو الحسن والدي ابو عبد الصمد رحمه الله قال حدثنا ابو جعفر محمد بن
ابرهيم بن بلال القاشي المجاور بالمشهد الرضوي على ساكنه السلام قال حدثني
١ الشيخ ابو جعفر رحمه الله عن ابيه عن شيوخه عن محمد بن عبد الله الاسكندري قال كنت
من ندماء ابي جعفر المنصور وخواصه وكنت صاحب سره فبينا انا دخلت
ذات يوم فرأيته مغتما فقلت له ما هذا الفكر يا امير المومنين قال فقال لي
لقد هلك من اولاد فاطمة مائة الف او يزيدون وقد بقي سيدهم و
امامهم فقلت له من ذلك يا امير المومنين قال جعفر بن محمد راس الروافض وسيدهم
فقلت له يا امير المومنين انه رجل شغلته العبادة عن طلب الملك والخلافة فقال
لي قد علمت انك تقول به وبامامته ولكن الملك عقيم قد آليت على نفسي ان
لا امسي عشيتي هذه حتى افرغ منه ثم دعا بسياف فقال له اذا انا احضرت

ابا عبد الله وشغلته بالحديث وضعت قلنسوتي فهو العلامة بيني وبينك فاضرب عنقه
فامر باحضار الصادق عليه السلام فاحضر في تلك الساعة ولحقته في الدار وهو يحرك
شفتيه فلم ادر ما الذي قرأ الا اني رأيت القصر يموج كانه سفينة ورأيت
ابا جعفر المنصور يمشي بين يديه كما يمشي العبد بين يدي سيده حافي القدمين
مكشوف الرأس يحمر ساعة ويصفر اخرى واخذ بعضد الصادق عليه السلام
واجلسه على سرير ملكه في مكانه وجثى بين يديه كما يجثو العبد بين يدي مولاه
على ركبتيه ثم قال ما الذي جاء بك الينا في هذه الساعة يا ابن رسول الله
قال عليه السلام دعوتني فاجبتك قال ما دعوتك وانما الغلط من الرسول ثم
قال للرسول حاجتك يا ابن رسول الله فقال اسألك ان لا تدعوني لغير شغل
قال لك ذلك وانصرف ابو عبد الله عليه السلام فلما انصرف نام ابو جعفر ولم ينتبه الى نصف
الليل فلما انتبه كنت جالس عند رأسه قال لي لا تبرح يا محمد من عندي حتى اقضي
ما فاتني من صلوتي واحدثك بحديث قلت سمعا وطاعة يا امير المؤمنين فلما قضى
صلوته قال لي اعلم اني لما احضرت سيدك ابا عبد الله وهممت بما هممت به
من السوء رأيت تنينا قد حوى بذنبه جميع داري وقصري وقد وضع شفته
العليا في اعلاها والسفلى في اسفلها وهو يكلمني بلسان طلق ذلق عربي مبين
يا منصور ان الله تعالى بعثني اليك وامرني ان انت احدثت في عبدي الصالح
الصادق حدثا ابتلعتك ومن في الدار جميعا فطاش عقلي وارتعدت
فرائصي واصطكت اسناني قال محمد قلت ليس هذا بعجيب فان ابا عبد الله عليه السلام
وارث علم النبي صلى الله عليه وآله وجده امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام وعنده
من الاسماء والدعوات التي لو قرأها على الليل المظلم لانار وعلى النهار المضي لاظلم
قال محمد بن عبد الله فلما مضى عليه السلام استأذنت من ابي جعفر لزيارة مولانا
الصادق عليه السلام فاجاب ولم يأب فدخلت عليه وسلمت عليه وقلت له اسألك يا مولاي
بحق جدك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان تعلمني الدعاء الذي قرأته عند دخولك
على ابي جعفر في ذلك اليوم الذي قال لك ذلك فاملاه علي ثم قال هذا حرز جليل
ودعاء نبيل من قرأه صباحا كان في امان الله الى العشاء ومن قرأه عشيا

كان

كان في حفظ الله الى الصباح قد علمنيه ابي باقر علم الاولين والآخرين عن ابيه
سيد العابدين عن ابيه سيد الشهداء عن اخيه سيد الاصفياء عن ابيه سيد الاوصياء
عن محمد المصطفى سيد الانبياء صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله الطاهرين عن جبرئيل
من كتاب الله العزيز الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حرز عظيم
حميد بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي هداني للاسلام
واكرمني بالايمان وعرفني الحق الذي عنه يؤفكون والنبأ العظيم الذي هم فيه
مختلفون سبحان الله الذي رفع السماء بغير عمد ترونها وانشأ جنات
المأوى بلا امد تلقونها ولا اله الا الله السابغ النعم الدافع النقم
الواسع الرحم والله اكبر ذو السلطان المنيع والانشاء البديع والشأن الرفيع
والحساب السريع اللهم صل على محمد وآل محمد عبدك ورسولك ونبيك وامينك
وشهيدك التقي النقي البشير النذير السراج المنير وآله الطيبين الطاهرين
الاخيار ما شاء الله توجها الى الله ما شاء الله تقربا الى الله ما شاء الله
تلطفا بالله ما شاء الله ما يكن من نعمة فمن الله ما شاء الله لا يصرف السوء
الا الله ما شاء الله لا يسوق الخير الا الله ما شاء الله لا قوة الا بالله
اعيذ نفسي وشعري وبشري واهلي ومالي وولدي وذريتي وديني ودنياي
وما رزقني ربي وما اغلقت عليه ابوابي واحاطت به جدراني وما اتقلب فيه
من نعمه واحسانه وجميع اخواني واقربائي وقراباتي من المؤمنين والمؤمنات
بالله العظيم وباسمائه التامة العامة الكاملة الشافية الفاضلة المباركة
المنيعة المتعالية الزاكية الشريفة الكريمة الطاهرة العظيمة المخزونة
المكنونة التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر وبام الكتاب وفاتحته وخاتمته
وما بينهما من سورة شريفة وآية محكمة وشفاء ورحمة وعوذة وبركة وبالتورية
والانجيل والزبور والفرقان وبصحف موسى وابراهيم وبكل كتاب انزله الله
وبكل رسول ارسله الله وبكل حجة اقامها الله وبكل برهان اظهره الله
وبكل آلاء الله وعزة الله وعظمة الله وقدرة الله وسلطان الله وجلال الله
ومنعة الله ومن الله وعفو الله وحلم الله وغفران الله وملائكة الله وكتب الله

ورسل الله وانبياء الله ومحمد رسول الله واهل بيت رسول الله
صلى الله عليه وآله وعليهم اجمعين من غضب الله وسخط الله ونكال الله
وعقاب الله واخذ الله وبطشه واجتياحه واجتثاثه واصطلامه
وتدميره وسطوته ونقمته وجميع مثلاته ومن اعراضه وصدوده
وتنكيله وتوكيله وخذلانه ودمدمته وتخليته ومن الكفر والنفاق
والشك والشرك والحيرة في دين الله ومن شر يوم النشور والحشر
والموقف والحساب ومن شر كتاب قد سبق ومن زوال النعمة وتحويل
العافية وحلول النقمة وموجبات الهلكة ومن مواقف الخزي والفضيحة
في الدنيا والآخرة واعوذ بالله العظيم من هوى مرد وقرين ملهٍ وصاحب
مسهٍ وجار مؤذ وغنى مطغ وفقر منس وقلب لا يخشع وصلوة لا ترفع
ودعاء لا يسمع وعين لا تدمع ونفس لا تقنع وبطن لا يشبع وعمل لا ينفع
واستغاثة لا تجاب وغفلة وتفريط يوجبان الحسرة والندامة و
من الرياء والسمعة والشك والعمى في دين الله ومن نصب واجتهاد
يوجبان العذاب ومن مرد الى النار ومن ضلع الدين وغلبة
الرجال وسوء المنظر في الدين والنفس والاهل والمال والولد والاخوان
عند معاينة ملك الموت واعوذ بالله العظيم من الغرق والحرق والشرق
والسرق والهدم والخسف والمسخ والحجارة والصيحة والزلازل و
الفتن والعين والصواعق والبرد والغود والقود والجنون والجذام
والبرص واكل السبع وميتة السوء وجميع انواع البلايا في الدنيا والآخرة
واعوذ بالله العظيم من شر السامة والهامة واللامة والخاصة
والعامة والحامة ومن شر احداث النهار وطوارق الليل الا
طارقا يطرق بخير يا رحمن ومن درك الشقاء وسوء القضاء وجهد
البلاء وشماتة الاعداء وتتابع العناء والفقر الى الاكفاء وسوء
الممات والمحيى وسوء المنقلب واعوذ بالله العظيم من شر ابليس وجنوده
واشياعه واتباعه ومن شر الجن والانس ومن شر الشيطان ومن شر

السلطان

السلطان ومن شر كل ذي شر ومن شر ما اخاف واحذر ومن شر فسقة
العرب والعجم ومن شر فسقة الجن والانس ومن شر ما في النور والظلم
ومن شر ما دهم او هجم او الم ومن شر كل سقم وهم وغم وآفة وندم ومن
شر ما في الليل والنهار والبر والبحار ومن شر الفساق والذعار
والفجار والكفار والحساد والسحار والجبابرة والاشرار ومن شر
ما ينزل من السماء وما يعرج فيها ومن شر ما يلج في الارض وما يخرج
منها ومن شر كل دابة ربي آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم
واعوذ بالله العظيم من شر ما استعاذ منه الملائكة المقربون والانبياء
المرسلون والشهداء وعبادك الصالحون ومحمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين
والائمة المهديون والاوصياء والحجج المطهرون عليهم الصلوة والسلام
ورحمة الله وبركاته واسئلك ان تعطيني من خير ما سألوك وان تعيذني
من شر ما استعاذوا بك منه واسئلك من الخير كله عاجله وآجله
ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بك من همزات الشياطين واعوذ بك رب
ان يحضرون اللهم ومن اراد بي في يومي هذا وفيما بعده من الايام
من جميع خلقك كلهم من الجن والانس قريب او بعيد ضعيف او شديد
بشر او بمكروه او مشى بيد او بلسان او بقلب فاحرج صدره
وافحم لسانه واشدد سمعه واقمح بصره وارعب قلبه واشغله بنفسه
وامته بغيظه واكفنيه بما شئت وكيف شئت وانى شئت بحولك وقوتك
انك على كل شيء قدير اللهم اكفني شر المكره واعني على ذلك بالسكينة
والوقار والبسني درعك الحصينة واحيني ما احييت في سترك
الوافي واصلح حالي كله اصبحت في جوار الله ممتنعا وبعزة الله التي
لا ترام محتجبا وبسلطان الله المنيع معتصما متمسكا وباسماء الله
الحسنى كلها عائذا اصبحت في حمى الله الذي لا يستباح وفي ذمة الله
التي لا تخفر وفي حبل الله الذي لا يجذم وفي جوار الله الذي لا يستضام
وفي منع الله الذي لا يدرك وفي ستر الله الذي لا يهتك وفي عون الله الذي

امنك ورحمة

لا تخذل اللهم اعطف علينا قلوب عبادك وامائك وولاة امرك برأفة
انك ارحم الراحمين حسبي الله وكفى سمع الله لمن دعى ليس وراء الله
منتهى ولا دون الله ملجأ من اعتصم بالله نجا كتب الله لاغلبن
انا ورسلي ان الله قوي عزيز فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين
وما توفيقي الا بالله عليه توكلت وهو رب العرش العظيم شهد الله
انه لا اله الا هو العزيز الحكيم ان الدين عند الله الاسلام وانا على
ذلك من الشاهدين وتحصنت بالله العظيم واستعصمت بالحي الذي
لا يموت ورب كل عقد حلنا بلا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
وصلى الله على سيدنا واله الطاهرين الطيبين ٥

دعاء علي بن الحسين عليهما السلام في المهمات والملمات وهو من ادعية الصحيفة الا انه نقل من المهج
وفيه اختلاف يسير دعاء لمولانا علي بن الهادي عليه السلام

مسعده

اخبرنا محمد بن جعفر بن هشام الاصبغي قال اخبرني اليسع بن حمزة القمي قال اخذني عمرو بن
وزير المعتصم الخليفة وجاء علي بالمكروه الفظيع حتى تخوفته على اراقة دمي وفقر عقبي
فكتبت الى سيدي ابي الحسن العسكري عليه السلام اشكو اليه ما حل بي فكتب الي لا روع
عليك ولا باس فادع الله بهذه الكلمات يخلصك الله وشيكا مما وقعت فيه ويجعل
لك فرجا فان آل محمد يدعون بها عند اشتراف البلاء وظهور الاعداء وعند
تخوف الفقر وضيق الصدر قال اليسع بن حمزة فدعوت الله بالكلمات التي كتب الي
سيدي بها في صدر النهار فوالله ما مضى شطره حتى جاءني رسول عمرو بن مسعدة
فقال لي اجب الوزير فنهضت ودخلت عليه فلما بصر بي تبسم الي وامر بالحديد
ففك عني والاغلال فحلت مني وامر لي بخلعة من فاخر ثيابه واتحفني بطيب
ثم ادناني وقربني وجعل يحدثني ويعتذر الي ورد علي ما كان استخرجه
مني واحسن رفدي وردني الى الناحية التي كانت اتقلدها واضاف
اليها الكورة التي تليها قال وكان الدعاء يا من تحل باسمائه عقد
المكاره يا من يفل بذكره حد الشدائد يا من يدعى باسمائه العظام

من ضيق

الاسباب

من ضيق الفرج الى محل الفرج ذلت لقدرتك الصعاب وتسببت بلطفك
وجرى بطاعتك القضاء ومضت على ذكرك الاشياء فهي بمشيتك دون
قولك مؤتمرة وبارادتك دون وحيك منزجرة وانت المرجو
للمهمات وانت المفزع للملمات لا يندفع منها الا ما دفعت ولا ينكشف
منها الا ما كشفت وقد نزل بي من الامر ما فدحني ثقله وحل
بي ما بهضني حمله وبقدرتك اوردته علي وبسلطانك
وجهته الي فلا مصدر لما اوردت ولا ميسر لما عسرت ولا صارف
لما وجهت ولا فاتح لما اغلقت ولا مغلق لما فتحت ولا ناصر لمن
خذلت الا انت صل على محمد وآل محمد وافتح لي باب الفرج بطولك
واصرف عني سلطان الهم بحولك وانلني حسن النظر فيما شكوت
وارزقني حلاوة الصنع فيما سألتك وهب لي من لدنك فرجا وحيا
واجعل لي من عندك مخرجا هنيئا ولا تشغلني بالاهتمام عن
تعاهد فرائضك واستعمال سنتك فقد ضقت بما نزل بي و
ن امتلأت جزعا وانت القادر على كشف ما بليت به ودفع ما
وقعت فيه فافعل ذلك بي وان كنت غير مستوجبة منك يا ذا العرش
العظيم وذا المن الكريم فانت قادر يا ارحم الراحمين امين يا رب
العالمين وقد تقدم هذا الدعاء في الذكر الثاني عشر نقلا من الصحيفة بالفاظ
متفاوتة ٥ . منه

قال رسول الله صلى الله عليه وآله خمس بخمس فقيل يا رسول الله ما خمس بخمس فقال صلى الله عليه وآله ما نقض قوم العهد الا سلط الله
عليهم عدوهم وما حكموا بغير ما انزل الله الا فشا فيهم الفقر وما ظهرت فيهم الفاحشة الا فشا فيهم
الموت ولا طففوا الكيل الا منعوا النبات واخذوا بالسنين ولا منعوا الزكوة الا حبس
عنهم القطر وقال ابن عباس قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا اكلت الربا كانت الزلزلة
والخسف واذا جار ولاة الحكم سلط الله عليهم العدو واذا ظهرت الفاحشة فشا الموت واذا
منعوا الزكوة قحطوا وتعلقت الشوكة بالبرية فلعنها البرية فقال لا الا من نفى فانه ظهرت
من شوم ذنوب الادميين وقال النبي صلى الله عليه وآله لولا رجال خشع وصبيان رضع وشيوخ ركع وبهائم رتع
لصب عليكم العذاب صبا صدق

من زبدة الاحكام في معرفة الحلال والحرام لا يجوز ان يرى عورته احد وان كان محرما
على الاحوط من اول البلوغ الى الفراغ من الغسل ويجوز للرجل ان يغتسل ويرى غير عورته
احد من المحارم وللنساء والخنثى غير عورتهما فليدار موضع ماء وبطل الغسل مع المرئي
بالرؤية وان لم يعلم صح الغسل ويأثم الرائي وكذلك الوضوء على الاصح

اصطلاحات الشهيد ره في كتابه دروس بالاشارة الى الاصحاب فالفاضل كناية عن العلامة ره
والمحقق عن ابي القاسم وعبر عنهما بالفاضلين وبالحسن عن ابن ابي عقيل وبالحلبيين
عن ابن ادريس والمحقق ومع الجمع يضاف اليهما الفاضل والحلبيين ابو الصلاح
وابن زهرة ومع الاطلاق ينصرف الى ابي الصلاح والطرابلسي عن ابن القاضي
وبالشاميين ابو الصلاح والقاضي منقول من خط من نقله من الخط ابن فهد
قدس الله روحه الحلبي ابو الصلاح والقاضي ابن البراج ره

هذا زمان السكوت وملازمة البيوت
والقناعة بالقوت وذكر الحي الذي لا يموت

رساله نوراني

از شیخ شهاب الدین احمد

رساله لغت موران

بسم الله الرحمن الرحیم
سپاس بیمنتهی مر خدای را که بحقیقت همگی باعتراف همه موجودات ارزنده شهادت وجود او را
سزاوار است و درود بر روان پاکان باد خصوصا بر محمد علیه السلم و بر آل او واصحاب
واتباع او یکی از عزیزان که رعایت جانب او برین ضعیف متوجه بود التماس کرد
که کلمه چند در نهج سلوک اسعاف کرده آمد بشرط آنکه از نااهل دریغ دارند
واین را لغت موران نام نهادیم ودر اتمام این توفیق از خدای تعالی خواستیم
فصل موری چند مرکب میان بسته از حضیض ظلمت مکمن و مستقر نزول خویش
روی بهوا نهادند و از بهر ترتیب قوت اتفاق با شاخ چند از نبات در حیز
شاخه ایشان آمده در وقت صباح قطرات ژاله بر صفحات سطوح آن نشسته بود
یکی از یکی پرسید که آن چیست جواب داد که اصل این قطرات از زمین است دیگری
گفت از دریا است و علی هذا در نزاع افتادند موری متصرف در میان ایشان
بود گفت لحظه صبر کنید تا میل او از کدام جانب باشد که هر کسی را از جهت اصل
خود کششی بوده لمحوق بمعدن و منبع خویش شوقی دارد همه چیزها بسنخ خود
منجذب باشند چنانکه کلوخی را از مرکز زمین بجانب محیط اندازند چون اصل او
سفلی است وقاعده کل شیء یرجع الی اصله ممهد است عاقبت کلوخ بزیر آید
هر چه بظلمت مخفی کند اصلش هوا است و در طرف نور الثابتة این قضیه در حق
گوهری مسلم لایق تر است که توهم اتحاد حاصل هر که روشنائی بیند از عالم
روشنائی است موران درین بودند که آفتاب گرم شد و شبنم از هیاکل
نباتی آهنگ بالا کرد موران را معلوم گشت که از زمین نیست چون از هوا بود
باهوا رفت نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثال للناس
وان الی ربک المنتهی الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه فصل سلحفاتی
چند در ساحلی وطن داشتند وقتی بر دریا بر سبیل تفرج نظر میکردند مرغی
منقش بر سر آب بر سم طیور بازی میکرد گاه غوطه میخورد و گاه بر می آمد یکی از
ایشان گفت آیا این شکل مطبوع است آبی یا هوایی دیگری گفت که اگر

مخلص

آبی بودی در آب چه کار داشتی سیم گفت اگر آمیخت با آب نتواند بود قاضی حاکم
سخن مران آورد که نگاه داشته و مراقب حال او باشند اگر با آب تواند بود نه
آب است نه آب محتاج است در مقام دو دلیل بر این حال آمده است که چون مفارقت
کرد از آن جا آتش سوزان بینند ناگاه بادی سخت برآمد ابر اهم آورد و برنگ
در او خنجست حاکم را گفته ما گذشت را بیانی حاجت است حاکم گفت سخن
ابو طالب مکی شنیده اند میگوید در باب وجد و خوف اذا اتبعه ازال
زمام العقل ورفع عنه کون المکان در حال وجد مکان از پیغمبر علیه السلام پرسیدند
و در حق حسن بن سالم میگوید در باب محبت در مقام خلت ظهر له العیان وطوله
بالمکان و بزرگان از جمله محبت عقل هوا و مکان او جسم را شمرده و حسین حلاج
میگوید که الصوفی وراء الکونین وفوق العالمین و هر متفق اند تا حجاب برنخیزد
شهود حاصل نشود و این گوهر که در محل شهود میآید مخلوق و حادث است
هم سنگ پیشان با سنگ برآورده که گوهری که در مکان باشد چون از مکان
بیرون رود از جهت چون منقطع شود حاکم گفت حق نه از نیران گفتم این قصه
چون در ازی سنگ پیشان گفته عزلنا که ای حاکم تو معزولی و خاک بر باد
دو در آتش رفته فصل همه مرغان در حضرت سلیمان بودند الا عندلیب سلیمان
مرغی را برسالت نامزد کرد که عندلیب را حضور رتبت رسیدن ما و شما هم دیگر
چون پیغام بعندلیب رسید عندلیب هرگز از آشیان بیرون نرسیده بود
تا اشتغال خویش مراجعت کرد لفظ سلیمان علیه السلم برین نسق بود و او در تیغ
نکوید اجتماع آبعاد کرده است اگر او بیرون باشد و ما درون ملاقات میسر نشود
و او در آشیان نگنجد و هیچ طریقی دیگر نیست کمال خورده در میان آشیان
بود آواز داد که وعده یوم یلقونه راست باشد و قصه کل الینا محضرون
وان الینا ایابهم فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بر راست آمد طریق
آنست که چون ملک سلیمان در آشیان نگنجد ما بزرگ آشیان بگوییم و بنزدیک ملک
رویم و اگر نه ملاقات میسر نشود جنید را رحمة الله علیه پرسیدند که تصوف چیست
او این بیت بگفت ع فکنا حیث ما کانوا وکانوا حیث ما کنا فصل جام گیتی نمای

کیخسرو را

کیخسرو را بوده هر چه میخواست در آن مطالعه میکرد بر مغیبات واقف میشد و بر کائنات
مطلع میگشت گویند آنرا غلافی بود از ادیم بر شکل مخروط ساخته ده بند گشادی
بانی نهاده وقتی که خواستی که از مغیبات چیزی بیند آن غلاف را در خط اندا ختی
چون همه بند گشوده بودی بدر نیامدی چون بستی در کارها خراط بدر آمدی
پس وقتی که آفتاب در استوا بودی او آن جام در برابر میداشتی چون ضو اکثر
بر وی تافت همه سطور و نقوش عالم بر او ظاهر میشد واذا الارض مدت
والقت ما فیها وتخلت واذنت لربها وحقت یا ایها الانسان انک کادح
الی ربک کدحا فملاقیه لا یخفی منکم خافیة علمت نفس ما قدمت واخرت
سه ز استاد چو وصف جام جم بشنودم خود جام جهان نمای جم من بودم
طوارق انوار تلوح اذا بدت ویظهر کتمانا ویخبر عن جمع فصل
کسی داوود را از حسن جوانی افتاد او را گفت تراکی بینم گفت اگر خواهی که
ترا وقت التقا باشد قدمی از کند بر آتش نه در خانه هر چه آهن پاره است
و او را جهاد سعه هر چه هست او را چه از واز چو با هو و سکوت هر چه با نگ
داند دو رکن برفق واضع عنهم وسلام پس هر که بیرون نکو بعد از آن
که در ایره نشسته باشی چون کند و سوخته شود ما ینبغی لغیرهم اهل السوء
جنید را پرسیدند که تصوف چیست گفت هم اهل بیت لا یدخل فیهم غیرهم خواجه
ابو سعید خراز گوید سه وقامت صفاتی للملیک بزهیها وغابت صفاتی حین
غیبت من المحن وغاب الذی من اجله کان غیبتی فذاک فنائی فافهموا
یا بنی جنسی فوالله لا ادری من الشئ من زمانه سوی ما یقول الناس فی
وفی جنسی یکی از بزرگان میگوید اقطع من العلائق وجرد من العوائق
حتی تشهد رب الخلائق گفت چنان کردم چون شرائط تمام بجای آورده شد
واشرقت الارض بنور ربها وقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین
سه سلام علی ملک لعاهد انها شریعته وردی او مهبت شمال فصل
وقتی خفاش چند را با حربا خصومت افتاد در مکاوحت ایشان سخت گشته
مشاجرت از حد در رفت خفافیش اتفاق کرده که غسق شب در مقعر فلک

مستطیر شود و رئیس سارکان در حظیره اول هوی کند ایشان جمع شوند و قصد او کنند
در سبیل جوال و بابا اسیر کنند تا برادول سیاستی بروی برانند و بر حسب شیت
انتقامی کشند چون وقت رفتن فاخر گشت بدر آمدند و خفاش مسکین را بجاذان
و تقاضا یکدیگر در کاشانه او بر خود کشیدند و آن شب محبوس داشتند امداد گفتند
این خفاش را طریق تعذیب جهت همه اتفاق کردند بر قتل او پس مشاورت کردند
با یکدیگر بر کیفیت قتل او دل ایشان بران قرار گرفت که هیچ بتر از مشاهده آفتاب
نیست الله عذابی صعب‌تر از مجاورت خورشید نه انستند قیاس بر حال خویش کردند
و او را بطالعه آفتاب تهدید میکردند و او از خدای خود آن میخواست مسکین را
خود آرزوی این نوع قتل میکرد ❊ اقتلونی یا ثقاتی ان فی قتلی حیاتی ❊ فمماتی
فی حیاتی وحیاتی فی مماتی ❊ چون آفتاب بر آمد او را از خانه بحوست خود بدر
انداختند تا بشعاع آفتاب معذب شود و آن تعذیب خود او را احیا
بود ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم
یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله اگر خفاش بدانستی که در
حق خفاش آن تعذیب چه احسان کرده اند و چه نقصانست در ایشان
ذوق لذت ها که در عقب بردی او سلیمان دارانی گوید لو علم الغافلون
ما فاتهم من لذة العارفین لماتوا **فصل** هدهد حکایت حدت بصر شهوات
وقتی در میان بومان افتاد در سبیل رهگذر نشیمن بومان نزول کرد و بومان
روز کور باشند چنانکه قصه حال ایشان نزد اهل عرب مشهور است آن شب
همه ایشان در آشیان ساحه ایشان هر گونه احوال از وی استخبار
میکردند بامداد هدهد رخت بربست و عزم رحیل کرد بومان گفتند ای مسکین
این چه بدعت است که تو آورده بروز کسی حرکت کند هدهد گفت این عجب قصه است
همه حرکات در روز واقع شود بعشه کرد ونانه در روز ظلمانی که آفتاب مظلم
باشد کس چون بیند گفت عکس افتاده است شما را اعتقاد آنکه این جهان طفیل
نور خورشید است و همه ایشان اکتساب فی اقتباس نور از او کرده اند و عین
الشمس از آن گفته اند او را که منبع نور است ایشان او را الزام کرد که چراکسی

بروز

بروز چیزی بیند گفت هم را در طریق قیاس بذات خود الحاق میکنند که همه کس بروز نبیند
و اینک من میبینم در عالم شهود و محل حجت در عالم شهود مرتفع شده است مطلع
شارق را بی عوار دست برسبیل کشف ادراک میکنم بومان چون این حدیث را
استماع کردند حالی فریادی بر آوردند و حشری کردند و یکدیگر را گفتند که این
مرغ مبتدع است در روز که نقطه عمیا است دم بینائی میزند حالی منقار و
مخلب دست بچشم هدهد فرو داشتند و دشنام که ای نور بین زیرا که روز کوری
نزد ایشان بهتر بود و گفتند که اگر از بکزدی بیم قتل است هدهد اندیشه کرد که
خود را کور نکردانم مرا بکشند زیرا که مرا بیشتر زخم بر چشم میزنند قتل و عمی بیکبار
واقع شود و کلموا الناس علی قدر عقولهم هدهد رسید حالی چشم بهم نهاد و گفت
اینک من هم در جه شما رسیدم و کور گشتم چون حال بدین نمط دیدند از ضرب و ایلام
ممتنع گشتند هدهد دانست که در میان بومان قصاص اسرار ربوبیت کفر است
و افشای سر قدر معصیت و اعلان سر کفر مطرد است تا وقت رحلت هدهد
حیلت کوری مزور میکرد و میگفت ❊ بارها گفته ام که فاش کنم ❊ هر کجا
در زمانه اسراریست ❊ لیکن از زخم تیغ بی‌غیرتان ❊ بر لب من نهاده مسمار است
نفس صعدائی میکرد و میگفت انی من جنبی لعلما جما لو ابذله لاقتل
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا فانشاء لا یسجدوا لله الذی یخرج
الخبا فی السموات والارض وان من شی الا عندنا خزائنه وما ننزله
الا بقدر معلوم و سلیمان نشاه بعجبین میخواند **فصل** پادشاهی
باغی داشت که البته در فصول اربعه آن باغ از ریاحین و مواضع نزهت
خالی نبودی انهار روان در انجا و اصناف طیور بر اطراف اغصان انواع
الحان میکردند و از هر نعمتی که در خاطر مختلج میشد و هر رسمی که در وهم
می آمد در آن باغ حاصل بود و از جمله جماعتی از طاوسان بغایت و زینت
در عوضت در آن مقام ساخته بودند و متوطن شده وقتی پادشاه طاوسی را
از ان جمله بگرفت و بفرمود تا او را در چرمی دوختند چنانکه از نقوش اجنحه او
هیچ ظاهر نماند بجهد خود ملاحظه جمال خود نتوانستی کرد و بفرمود تا هم در باغ

ازبراو
سلسله بسراو فرو کرده که جز یکی سوراخ نداشت که قدری ارزن درانجا ریختندی
چنان مدتی برآمد این طاوس خود را و ملک را و باغ را و دیگر طواویس را فراموش کرد
در خود نگاه میکرد الا چرم مستقذری نوا نمی دید و مسکنی بغایت ناهموار دل
بران نهاد و در خود توسنخ کرد که هیچ رتبتی عظیم تر از چرم نیست و هیچ مقام لطیفتر
مقر سلسله مطلق محض و جهل صرف نباشد الا این بود که هر وقت که بادی خوش
وزیدن گرفتی بوی ازهار و اشجار و گل و بنفشه و انواع ریاحین بدو رسانیدی
از ان سوراخ لذتی عجب یافتی اضطرابی در وی پدید آمدی و نشاطی و طیران
حاصل گشتی و در خود شوقی یافتی ولیکن ندانستی که آن شوق از کجاست زیرا که
لباس جز ان چرم ندانستی و عالم را جز آن سلسله ندیدی و غذا جز ارزن هم
چیزها فراموش کرده بود و اگر نیز وقتی الحان طواویس و نغمات و اصوات
طیور شنیدی هم آرزو و شوق طلب او آمدی ولیکن متنبه نگشتی و از ان اصوات طیور
و هبوب صبا وقتی نشاط ایشان کردی شعر هبت علی صبا و یکاد یقول ٭ انی
الیک من الحبیب رسول ٭ و تعرف حری فعلت اجنتها ٭ فی قصة طول اوانت ملول
مدتی دران بماند که این باد خوش چیست و این اصوات خوش از کجا می آید شعر
یا ایها البرق الذی تلمع ٭ من ای اکناف السماء تسطع ٭ معلوم نمی شد و در بعضی
اوقات بی اختیار او در و فرحی پیدا می آمد و این جهالت از ان بود که خود را
فراموش کرده بود و وطن خود را نسوا الله فانسیهم انفسهم هر وقت که
از باغ بادی یا آوازی در آمدی بی آنکه موجبی شناختی یا سببی بسی رقص و شوق
پیدا شدی روزگاری دران حیران بماند تا بادست روزی گفت آن زاغ را
از ان چرم برآرید و خلاء دهید انما هی زجرة واحدة فاذا هم
بالساهرة فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون افلا یعلم اذا بعثر
ما فی القبور و حصل ما فی الصدور ان ربهم بهم یومئذ لخبیر طاوس چون
از ان حجب بیرون آمد خود را در میان باغ دید نقوش خود را بنگریست و باغ
و ازهار و اشکال خود بدید و فضای عالم و مجال ساحت و طیران و اصوات
و الحان و اشکال و امثال و اجناس در کیفیت حال باند و حسرتها خورد

فکشفنا

فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید کلا اذا بلغت الحلقوم و انتم
حینئذ تنظرون و نحن اقرب الیکم ولکن لا تبصرون و کلا سوف تعلمون
ثم کلا سوف تعلمون **فصل** ادریس علیه السلام به نجوم و کواکب با او سخن آمدند
از ماه پرسید که چرا نور تو وقتی کم می شود و گاهی زیادت گفت بدانکه جرم من
سیاهست و صیقل و صافی نه و مرا هیچ نوری نیست ولیکن وقتی که در مقابله
آفتاب باشم بر قدر آنکه تقابل افتد از نور او مثالی در آینه جرم همچو صورتهای
دیگر اجسام در آینه پیدا شود چون بغایت تقابل رسم از حضیض هلالیت
باوج بدریت ترقی کنم ادریس از و پرسید که دوستی تو با خورشید تا چه حدست گفت
تا بحدی که هر وقت که در خود نگرم در هنگام تقابل خورشید بینم زیرا که مثال
نور قرص خورشید در من ظاهرست چنانکه همه ملاست سطح و صقالت روی من
مستغرق است بقبول نور او پس در هر نظری که بذات خود نگرم همه خورشید را
بینم که اگر آینه را در برابر خورشید بدارند صورت خورشید در و ظاهر گردد
اگر بتقدیر آینه را چشم بودی و در ان هنگام که در برابر آفتاب است در خود نگریستی
همه آفتاب را اگر چه آهن است انا الشمس گفتی زیرا که در خود الا آفتاب نمی دید
اگر انا الحق گوید و سبحانی ما اعظم شانی عذر او قبول واجب باشد حتی تو جهت
حاد لوت الکمالی **فصل** ملک کهما را چون آینه بود که خلعتها و در انجا
شود اگر نیز نور باشد در حوزه ملک باشد پس شاید که آینه ملک در محله ملک باشد
فصل کسی که ساکن خانه باشد اگر خانه در جهت باشد او نیز در جهت باشد پس نفی
جهت لازم امد بدین طریق یا داود فرغ لی بیتا انا عند المنکسرة قلوبهم
خدای تعالی منزهست از مکان و ازجهت و هم مبطلان خطاست ٭ در خانه بجز خدای
نامد هیچ جز **فصل** هرچه مانع چیزیست حجابست هرچه حجابست کفر دانست
راضی شدن از نفس و بخود ادراک ساختن طریق سلوک عجب است بخود
شاد شدن سیاست و اگر تیر از بهر حق باشد بکلی دل بحق آوردن اخلاص است
فصل الهی چراغی در پیش آفتاب داشت گفتند ای مادر آفتاب چراغ ما را
بمیری کند گفت چرا از خانه بدر نهی خاصه نزد آفتاب هیچ ماند نه آنکه ضوء چراغ

معدوم کرد و لیکن چون چشم چیزی عظیم را بیند کوچک حقیر را نبیند در مقابله آن کی که
از آفتاب در خانه روزن و اگر چه روشن باشد هیچ نتوان دید کل من علیها فان
و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن
و هو بکل شیء علیم ۝ تمت الرسالة العقیدة من کلام الشیخ الکامل
شهاب الملة و الدین بعون الله و توفیقه ۝

٤

رساله در بیان آواز پر جبرئیل نیز از شیخ شهاب الدین نور الله مرقده

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

تقدیس بی نهایت حضرت قیومیت را سزاوار است لا غیر و تسبیح بی قیاس جناب
کبریایی را شاید است بی شرکت سپاس باد قدوسی را که اولی و را آغاز
حاصل آمدست و بود هر چه شاید که بود از بود او بود و درود و آفرین بر خواجه
باد که پرتو نور طهارت او بر خافقین تافت و شعاع شرع او در اعماق مشارق
و مغارب رسید و بر اصحاب او رضا باد یکی از رای که صفت سادات و ائمه
طریقت از سر قصور بر مشایخ سوالف بیهوده میگفت و در اثنای آن از بهر
تقریر تشنیع انکار بر مصطلحات متاخران استهزا میکرد تا تمادی با وجایی
رسید که حکایتی یاد کرد از خواجه علی فارمدی رحمه الله که او را پرسیدند که چونست
که کبود پوشان بعضی اصوات را آواز پر جبرئیل خوانند گفت بدانکه بیشتر
چیزهایی که حواس تو مشاهده آن میکنند آواز پر جبرئیل است و سایل را گفت
از جمله آواز پر جبرئیل تویی مستکبر مدعی متعصب بی فایده میکرد که چه معنی این
کلمه را فرض توان کرد الا هذیانات مزخرف چون تحکم بسر او بدینجا رسید من
از سر حدت زجود او را مستشهد گشتم و دامن مباهات با دوش انداختم و آستین
تحمل باز نوردیدم و بر سر زانوی فطنت نشستم و او را طریق تشنیع گرفتن
دعاوی بخواندن در آمدم و گفتم اینک من در شرح آواز پر جبرئیل الغرض می درست
و رای صاحب شروع کردم تو اگر مردی و هنرمردان داری فهم کن و این خود را
آواز پر جبرئیل نام کردم در روزگاری که من از حجره زنان [illegible]

از بعضی

از بعضی قید حجره اطفال خلاصی یافتم یک شبی که غسق سیه سکل در قبه فلک مینارنگ
مستولی گشته بود و ظلمتی که دست برد عدم است در اطراف عالم سفلی متبدد شده بعد
از آنکه هجوم خواب قنوطی حاصل شده شمعی در دست داشتم قصد مردان سرای کردم
و آن شب تا مطلع فجر در آنجا طواف میکردم بعد از آن داعیه دخول خانقاه پدرم سانح
گشت و خانقاه را دو در بود یکی در شهر و یکی در صحرا و باغ رفتم و این در که در شهر
بود محکم ببستم و بعد از رتق آن قصد فتح در صحرا کردم چون نگاه کردم ده پیر
خوب سیما را دیدم که در صفه متمکن بودند مرا از هیبت و بزرگی ایشان سخت عجب
آمد و از فر و زینت و شمایل و سلب ایشان حیرتی عظیم و هراسی تمام به من راه یافت
در پیش می نهادم و دیگری را باز پس میکشیدم پس گفتم دلیری نمایم و بخدمت ایشان
مستسعد گردم و الطاف با ایشان از غایت خلق بسلام بر من سبقت برد و از لطف در
روی من تبسمی بکرد چنانکه شکل ثنایای او در حدقه من ظاهر شد و با همه مکارم
شیم آن مهابت او در من رونق اول مانده بود پرسیدم که بی زحمت بزرگان
از کدام صوب تشریف داده اند آن پیر که بر کناره صفه بود مرا جواب داد که ما
جماعتی مجردانیم از جانب ناکجا آباد میرسیم مرا فهم بدان نرسید پرسیدم که آن شهر
از کدام اقلیم است گفت از آن اقلیم است که انگشت سبابه آنجا راه نبرد مرا
معلوم شد که پیر مطلع است گفتم بکرم اعلام فرمای که بیشتر اوقات شما صرف چه
حرف می افتد گفت بدانکه کار ما خیاطت است و ما جمله حافظ کلام خداییم و سیاحت
کنیم پرسیدم که این پیران که بر بالای تو نشسته اند چرا ملازمت سکوت مینمایند
جواب داد و گفت که از برای آنکه شما را اهلیت محاورت ایشان نباشد
من زبان ایشانم و ایشان در مکالمه امثال تو شروع نکنند رکوه یازده تو
دیدم در صحن افکنده و قدری آب در میان آن و در میان آب رکوه مختصر
متمکن شده و بر جوانب آن رکوه جا جا گوهری چند میکردند بدید و بر هر طبقه از این
رکوه یازده تو از طبقات نه گانه بالا مگر روشن بر نشانده الا بر طبقه دوم
که بر او مثکلهای بسیار بود بر نقطه و نهاده در رکوی سفلی صوفیان و طبقه نخستین
هیچ اگله نداشت و با این همه این رکوه از گوی گردتر بود و دری نداشت

ودر سطوح آن هیچ وجه نبود واین اطباق یازده گانه رنگ نداشت واز غایت
لطافت آن چه در جوف ایشان بود محتجب نمی شد و توی بالا را هیچ سوراخی
نمی شایست کرد ولیکن دو طبقه زیرین شهوات می شایست در وی پرسیدم
شیخ را که این دکوه چیست گفت بدانکه توی اول که جوشش از همه قوت از جمله
اطباق او را آن پیر کرده است که بر بالا نشسته است و دوم را دوم و همچنین
تا بمن رسد این اصحاب و رفقای نه گانه این نه تو را حاصل کرده اند و آن
فعل و صناعت ایشان است و این دو طبقه زیرین را با جوع آب و سنگ ریزه در میان
تحصیل کرده ام چون بنیاد ایشان قوی تر بود آنچه صناعت ایشان است تمزق
و مثقوب نمی گردد ولیکن آنچه از صناعت منست آنرا تمزیق توان کرد
پرسیدم شیخ را که این شیوخ بچه تعلق دارند گفت بدانکه این شیخ که سجاده او
... است شیخ و استاد و مربی پیر دوم است که در پهلوی او نشسته است
و پیر دوم را که در جریده او ثبت کرده است و همچنین پیر دوم سیم را و سیم
چهارم را تا بمن رسد و مرا آن پیر نهم در جریده ثبت کرده است و خرقه داده
و تعلیم پرسیدم که شما را فرزند و ملک و امثال این هست گفت ما را جفت
نبوده است ولیکن هر یکی فرزندی داریم و هر یکی آسیائی و هر فرزندی بر
آسیائی گماشته ایم تا تیمار آن میدارد و ما این آسیاها را تا کردیم هرگز در آن
ننگرسته ایم ولیکن فرزندان ما هر یکی بر سر آسیائی بکاری مشغول است و یک
چشم با آسیائی کرده و یک جانب چشم بجانب پدر خود نگاه میکند و اما آسیاء
من چهار طبقه است و فرزندان بیش بیاید چنانکه آسیابان هر چه زیرک تر
احصاء ایشان نتوانند کرد و هر وقتی مرا فرزندی چند حاصل شود من ایشان را
بآسیای خویش فرستم و هر یکی را مدتی معین در تولیت عمارت چون وقت
ایشان منقضی شود ایشان پیش من آیند و دیگر از من مفارقت نکنند و
فرزندان دیگر که نو حاصل باشند آنجا روند و برین قیاس همی بود و از بهر آنکه
آسیای من مضیق تنگ است و در نواحی مخاوف و مهالک بسیار هست و از
فرزندان من هر که رعایت جانب خود بجای آرد و از اینجا مفارقت کنند دیگر

عود

عود او در منصور نشود ولیکن این پیران دیگر را فرزندی بیش نیست که مشغول است
آسیا او پیوسته بر شغل خویش ثبات مینماید و فرزند هر یکی قوی تر از فرزندان
... و مدد آسیای فرزندان من از آسیا و اولاد ایشان است گفتم این
توالد و تناسل بر سبیل تجدد چگونه می افتد گفت بدانکه من از حال خود
متغیر نشوم و مرا جفت نیست الا کنیزک حبشی هرگز من در وی نگاه نکنم و از
من حرکتی صادر نشود الا آنست که در میانه آسیاها ممکن است ... و در آسیا
گردش افتد او در آن ... شده است و چنانکه نظر و حدقه او در گردش ظاهر
هر که در میانه گردش حدقه کنیزک سیاه و نظرش بر من آید و در برابری نظر
و محاذات او تو چگونه منصور شود گفت مراد از آن الفاظ اصلا چنین ...
پیش نیست پیر را گفتم چون نیست که تو درین خانقاه نزول کردی بعد ما که
دعوی عدم تحرک و تغیر از تو ظاهر شد گفت ای سلیم دل آفتاب پیوسته
در فلک است ولکن اگر مکفوفی را شعور و ادراک و احساس حال او نباشد
نا بود احساس او موجب عدم سکون آفتاب در جای خویش نباشد اگر مکفوف را
آن نقص زایل شود او بر آن آفتاب مطالعت نرسد مگر تو چنین ...
در عالم کودکی و ماشی در دوکشتی زیرا که او همواره در دوام و کمال ثابت
بوده است اما تغیر در حال مکفوف است نه در حال آفتاب ما نیز پیوسته در یک
صفت ایم و نادیدن تو دلیل نابودن ما نیست و در تغیر و انتقال دلالت ندارد
تبدیل در حال تست گفتم مرا علم خیاطت بیاموز تبسمی کرد و گفت هیهات
اشباه و نظایر ترا جز این دست نرسد و نوع ترا میسر نشود خیاطت ما در فعل
ولد نکنند ولیکن ترا از علم خیاطت آنقدر تعلیم رود که اگر در وقتی خواهی مرقع
خود را بعبارت حاجت بود تو توانی کردن و آن قدر نمی توانی آموخت ولیکن
آنچه میسر شود ترا تعلیم کنم رود و لوح مرا بستد بعد از آن بهیاکل عجب بمن آموخت
چنانچه بدان بجاهر نیری که میخواستم میتوانستم دانست گفت هر که این حی
در نیابد او را اسرار کلام خدای چنانکه واجب کند حاصل نشود و هر که بر احوال
مطلع شد او را شرف و مقامی حاصل نشود لیکن از آن علم آنچه بیاموختم و لوح را

بعد از تحصیل آن مبلغ منغص گردانیدم بدان قدر که مرتقاء قدرت و شهادت
مبتدای خاطر من بود از کلام باری عز سلطانه و چندانی عجایب مرا ظاهر شد که
در حد و بیان نگنجد هر وقتی که مشکلی طاری گشتی بر شیخ عرضه کردمی و از بحث
آن اشکال حل گشتی گاهی در نفث روح سخنی میرفت شیخ چنان اشارت
کرد که آن از روح القدس حاصل میشود از شیخ کیفیت این نظم بحث کردم گفت
بدانکه حق سبحانه و تعالی را چندان کلماتست کبری که آن کلمات نور ذات
از شیئیت وصف کریم و بعضی بالا بعضی کلمه علیاست که از ان عظیم تر کلمه نیست
نسبت او در نور و تجلی با کلمات دیگر چون نسبت آفتابست با دیگر کواکب همانا
مراد از لفظ پیغامبر علیه السلم که در خبر میگوید که لو کان وجه الشمس ظاهرا
لکانت تعبد من دون الله اوست و از شعاع این کلمه دیگر و همچنین از کلمه
تا عدد کامل حاصل شده و این کلمات تامات است و آخر این کلمات جبرئیل علیه السلم
و ارواح آدمیان از کلمه آخرینست چنانکه پیغامبر گفت علیه السلم در حدیث دراز
در فطرت آدمی که یبعث الله ملکا فینفخ فیه الروح و در کلام الهی بعد از آن
گفت خلق الانسان من طین وجعل نسله من سلالة من ماء مهین
ثم سواه ونفخ فیه من روحه و در حق مریم گفت وارسلنا الیها روحنا
و این کلمه جبرئیل است و عیسی را روح الله خواندند و او را هم کلمه خواندند و روح نیز
چنانکه فرمود انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله وکلمته القاها الی مریم
وروح منه هم کلمه خواند و هم روح و او و آدمیان مکون شد پس هر کلمه است
روح است بل هر دو یک حقیقت است در آنچه بیشتر تعلق دارد و از کلمه کبری که
آخر کبریاست کلمات صغری بعد ظاهر اند که حصر و بیان نگنجد چنانکه کلمات الله
و گفت لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی هم از شعاع کلمه کبری که باز
پسین فایده کبریاست مخلوق شده است چنانکه در توریة آمده است و خلقت
ارواح المشتاقین من نوری و این نور روح القدس است و آنکه از سلیمان
نبی نقل میکنند که کسی او را گفت یا ساحر قال لست بساحر انما انا کلمة من
کلمات الله هم درین معنی است و حق تعالی را کلمات وسطی اند و اما کلمات کبری

نفث

آنکه

آنکه در کتاب الهی گفت فالسابقات سبقا فالمدبرات امرا فالسابقات سبقا
کلمات کبری است فالمدبرات امرا ملائکه محرکات افلاک اند که کلمات وسطی اند
وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون اشارت بکلمات وسطی است و از بهر
این هرجا والصافون اشد در قرآن چنانکه در والصافات صفا و از ارواح
زوا معنیست که لایق این محل نیست و گفته در قرآن معنی سری دیگر است چنانکه
واذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات جای دیگر شرح کرده شود گفتم مرا از پر جبرئیل
خبر ده گفت بدانکه جبرئیل را دو پر است یکی راست و آن نور محض است از
وجود اضافت بود او نسبت بحق و پر دیگر چپ ماده نشان تاریکی بر وی همچون
بر روی ماه همانا که بجای طاوس مانند آن نشانه بود است که با جانب او بود و از
چون نظر با اضافت وجود او کنی با وجود حق صفت با وجود او دارد و چون نظر با استحقاق
ذات او کنی استحقاق عدم دارد و این معنی در مرتبت دو پر است اضافت بحق
یمنی و اعتبار استحقاق در نفس خود یساری چنانکه حق تعالی گفت جاعل الملائکة
رسلا اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع و ثنی چنان در پیش داشته که نزد کمتر
اعداد یکی دو است پس سه پس چهار همانا آنچه دو پر دارد شریفتر است که سه
و چهار و این را در علوم حقایق و مکاشفات تفصیل بسیار است که فهم هر کس بآنجا
نرسد چون از روح قدسی شعاعی و دافا و شعاع او آن کلماتست که او را
کلمه صغری میخوانند یعنی که آنجا حق تعالی گفت وجعل کلمة الذین کفروا السفلی
وکلمة الله هی العلیا کلمه اثار از کلمه هست الا آنست که کلمه آن صدا
آمیزاست زیرا که سایه اش زا ذاتست و او در چشم که ظلمت قدری با او است
و وا فقاد عالم زور و غرور از آنست چنانکه پیغمبر گفت علیه السلم ان الله خلق الخلق
فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره خلق الخلق فی ظلمة اشارت سیاهی پر چپ است
ثم رش علیهم من نوره اشارت شعاع پر راست است و در کلام مجید میگوید وجعل
الظلمات والنور این ظلمتی که او را بعمل نسبت کرده عالم غرور تواند بود و این
نور که بعد از ظلمت پر راست است زیرا که هر شعاع که در عالم غرور افتد از
بوده او باشد هم بدان معنی که ثم رش علیهم من نوره الیه یصعد الکلم الطیب و این نور

هم ازان شعاع است و مثل کلمهٔ طیبه یعنی نورانیت کلمه صوفی و اگر این کلمهٔ صوفی
بغایت شرف نبودی صعود بحضرت حق کی توانستی کرد و علامت الحمد کلمه و روح
یک معنی است آنست که اینجا الیه یصعد الکلم الطیب گفت جای دیگر تعرج
الملائکة والروح الیه و هر دو الیه راجع است بحق جلت قدرته و نفس مطمئنه همین
معنی دارد چنانکه گفت ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بس عالم عرفا نقل جبرئیل است
یعنی برحب و در دو انبا روش بر بانستاد و ست و حقایقی که الله سکنه در خواطر
چنانکه گفت و کتب فی قلوبهم الایمان و ایدناهم بروح و ندای قدس چنانکه
و نادیناه ان یا ابرهیم و غیر آن آواز جبرئیل است و قهر و صیحه و مواد ب همه از
بر او دست شیخ را گفت این پر جبرئیل آخر چه صورت دارد گفت ای غافل
ندانی که این همه رموز است که بر ظاهر بر انند این همه طامات بی حاصل باشد کفتم
هیچ کلمه اینجا در روز و شب باشد گفت ای غافل ندانی که مصعد کلمات حضرت
حق است و در حضرت حق نه شب باشد و نه روز لیس عند ربکم مساء و لا صباح
در جانب ربوبیت زمان نباشد این قدر که حق تعالی گفت اخرجنا من
هذه القریة الظالم اهلها جهت گفت آن عالم غرور است محل تصرف کلمه صوفی است
و کلمهٔ صوفی نیز قریه است بس خویش زیرا که خدای تعالی گفت و تلک القری
نقص علیک منها قایم و حصید آنچه قایم است کلمه است و آنچه حصید است
هیکل کلمه است که خراب میشود و هر چه مکان ندارد زمان ندارد و هر چه بیرون
ازین هر دو ست کلمات حق است کبری و صغری پس چون در خانقاه دیدم روز
یک باره در بیرونی و در شهر یک ذره با زایان ما زاز آمده و جماعتی بر آن
از جستن خر با به دیده شده و من در حسرت ایشان انگشت در دندان و جماعت
بمانده و آنچه میکردم و زاری بسیار مینمودم سودی نداشت ۵ تمام شد
آواز پر جبرئیل از سخن شیخ کامل محقق حق
شهاب الدین السهروردی
...
قدس الله روحه

قال الاصمعی

قال الاصمعی خرجت فی لیلة مظلمة فاذا انا بجاریة اعشی اشراق وجهها نظری کانها قمر
زاد و تماعت نفسها فقالت یا هذا ما لک زاجر من عقل اذا لم یکن لک واعظ
من دین فقلت والله ما رانا الا الکواکب فقالت واین مکوکبها فاخجلتنی
بکلامها فقلت لها انما کنت امزح معک فقالت فایاک وایاک المزاح فانه
یجری علیک الطفل الدنی لتذلا ویذهب ماء الوجه بعد حیائه ویورث
بعد العز صاحبه ذلا ۵
قیل لقی رجل راهبا فقال له
یا راهب صف لی الدنیا فقال
تخلق الابدان وتجدد الآمال
وتباعد الامنیة وتقرب المنیة
قال فما حال اهلها قال من ظفر بها تعب ومن
فاتته نصب قال فما الغنی قال قطع الرجاء منها
قال فاین المخرج قال فی سلوک المنهج قال وما ذاک قال
بذل المجهود والرضا بالموجود ثم انشد شعر القول ما لی من الا
مع الدنیا وصاحبها تخبث ما انقلبت یوما به انقلبوا یعظمون اخا الدنیا فان وثبت
یوما علیه بما لا یشتهی وثبوا ۵ دخل قوم علی عمر بن عبد العزیز الاموی یعودونه
فی مرضه فاذا فیهم شاب ذابل ناحل فقال له عمر یا فتی ما بلغ بک ما اری فقال
یا امیر المؤمنین اسقام وامراض قال عمر لتصدقنی قال نعم یا امیر المؤمنین ذقت
حلاوة الدنیا فوجدتها مرة عواقبها فاستوی عندی حجرها وذهبها وکانی انظر
الی الناس وهم یساقون الی الجنة والنار فاظمأت نهاری واسهرت لیلی وقلیل
کل ما فیه من حیث ثواب الله وخوف عقابه ۵ توفی رجل علی عهد رسول الله علیه السلم
وکان مسرفا علی نفسه فلما حضرة الوفاة رفع راسه فاذا ابواه یبکیان عنده فقال لهما
ما یبکیکما قالا نبکی لاسرافک علی نفسک قال فلا تبکیا فوالله ما یسرنی ان الذی بید الله
من امری لیس بیدکما ثم مات فاتا جبرئیل النبی صلی الله علیه وآله فاخبره انه توفی الیوم فتی
فاشهده فانه من اهل الجنة فسال رسول الله صلی الله علیه وآله من ابویه عن عمله فقالا له
ما علی عنده خیرا یا رسول الله الا انه قال عند الموت کذا وکذا فقال النبی صلی الله علیه وآله
من هنا اتی حسن الظن بالله عز وجل من افضل عمل عنده ۵

کان علی بن الحسین علیهما السلم اذا کان مولا صلی الله علیه جلده
حتی یکان رکعتین یعنی
فقال له یوما صلوا حتی شرف عند ...
فقال بحکم ... وقع الصحرة والسحاب ...
... والتسعیر ...

ت و ف و ف ف ع و ف ا ه ف و ف د و ا ف و ع

توتو فضعوفا كفاية الله خير من توقينا وعادة الله في الاعداء تكفينا

عيبا ونقصا وبالتحجيل تقنينا وللاعادي فلم يبقوا ما تركوا

فلم نزد كم في سر ولا علن مع مقالتنا الله يكفينا

فكان ذلك ... بعضهم لم ينل مولاه فينا

قصيدة لطيفة مشهورة بالزائية

كفاية الله للاعداء تكفينا وعادة الله [illegible]

فقل الرحمن للمرء افتخار [illegible]

[illegible]

ساعة من كلام الشيخ العالم العامل [illegible] الدين محمد [illegible]

هبت من عالم القدس نفحة من نفحات الانس على قلوب اصحاب العلائق الدنيوية والعوائق [illegible] [illegible]

[illegible]

السالك اذا زهد في كل ما تقوته عن مقصوده من الاحوال الدنيوية الدنية والتقى من كل خاطر يرد عليه ويحجبه عن الله غير الحق والتقشف بالورع والزهد والتقوى فيحاسب نفسه دائما في اقواله وافعاله ويتهم في كل امر به فاذا خلص منها وطاب وقته بالالتذاذ بما يحبه

فطريق المحجوب بنور باطنه وظهر له لوامع الغيب انفتح له باب الملكوت ولاح له لوائح مرة بعد اخرى فيشاهد امورا غيبية في صور مثالية فاذا ذاق شيئا منها رغب في العزلة والخلوة والاذكار والمواظبة على الطهارة التامة والعبادة والمراقبة واعرض عن المشاغل الدنيوية الخسيسة وتوجه باطنه الى الحق سبحانه بالكلية فيظهر له الوجد والسكر والشوق والذوق والمحبة والعشق فيتجرد تارة بعد اخرى ويجعله فانيا من نفسه فيثبت معاني القلبية والحقائق السرية والانوار الروحية ويتحقق بالمشاهدة والمعاينة والمكاشفة ويفيض عليه العلوم الدينية والاسرار الالهية ويظهر له انوار الحقيقة تارة ويختفي اخرى حتى يتمكن ويخلص من التلوين وينزل عليه السكينة الروحية ويصير ورود هذه الاحوال له ملكة فيدخل في عالم الجبروت ويشاهد العقول المجردة والانوار القاهرة والمدبرات الفلكية من الملائكة المقربين المهيمين في جمال الله تعالى فيظهر له بعد ذلك انوار سلطان الاحدية وسواطع العظمة والكبرياء فيجعله هباء منثورا ويندك جبل الانية فيخر له موسى صعقا حتى تعتنق في الفناء الذاتي وهو مقام الجمع والتوحيد في هذا المقام يستهلك في نظره الاغيار ويحترق بنوره الحجب والاستار فينادي لمن الملك اليوم ويجيب نفسه بقوله لله الواحد القهار ٥

ايضا من المجلد الخامس من الكشكول

من كتاب الاربعين للشيخ ابي حامد الغزالي الاصل الاول سوء الطعام وهو من الامهات المنظم الفرد في الدين لان المعدة ينبوع الشهوة ومنها تنشعب شهوة الفرج ثم اذا غلبت شهوة المأكول والمنكوح انشعب منها شهوة المال اذ لا يتوصل الى قضاء الشهوتين الا به وتنشعب من شهوة المال شهوة الجاه اذ يعسر كسب المال دونه ثم حصول المال والجاه تزدحم الآفات كلها كالكبر والرياء والحسد والحقد والعداوة وغيرها اذ منبع جميع ذلك البطن فلهذا اعظم رسول الله صلى الله عليه وآله امر الجوع فقال ما من عمل احب الى الله تعالى من الجوع والعطش وقال صلى الله عليه وآله سيد الاعمال الجوع وقال عليه السلام الفكر نصف العبادة وقلة الطعام هي العبادة وقال صلى الله عليه وآله افضلكم عند الله اطولكم جوعا وتفكرا وابغضكم الى الله تعالى كل اكول نؤوم شروب وقال صلى الله عليه وآله وسلم ان الشيطان يجري من ابن آدم مجرى الدم فضيقوا مجاريه بالجوع والعطش قال ابو سليمان الداراني من شبع دخل عليه ستة اشياء فقد حلاوة العبادة وتعذر حفظ الحكمة وحرمان الشفقة على الخلق لانه اذا شبع ظن الخلق كلهم شباعا وثقل العبادة وزيادة الشهوات وان سائر المؤمنين يدورون حول المساجد وهو يدور حول المزابل ٥

وروي ان عليا عليه السلام [illegible] اجتمعا فقال ابليس [illegible] فقال الله [illegible] وقال رسول الله صلى الله عليه وآله من بات في خفة من الطعام والشراب تراكمت حوله الحور العين الى ان يصبح وقال عيسى بن مريم عليهما السلام اياكم وكثرة الاكل فان الحكيم يحب الحكمة والحمار يحب الطعام والشراب وقال النبي صلى الله عليه وآله ما ترك العبد اكلة يشتهيها الا كانت له درجة في الجنة [illegible] ودام

[illegible]

من كتاب احياء العلوم للغزالي

قال ابراهيم خلى لي المطاف ليلة وكانت ليلة مظلمة ممطرة فوقفت في الملتزم فقلت يا رب اعصمني حتى لا اعصيك ابدا فهتف بي هاتف من البيت يا ابراهيم انت تسألني العصمة وعبادي المؤمنين يطلبون ذلك فاذا عصمتهم فعلى من اتفضل ولمن اغفر يقول الجامع عفى الله عنه ومن هذا اخذ الخيام قول المشهور حيث يقول

[illegible] زهی خوردن ماست * خون دو هزار توبه در گردن ماست * گر من نکنم گناه رحمت که کند * آرایش رحمت از گنه کردن ماست ٥

من كتاب نصيحة الملوك للغزالي

حكي ان بعض العباد [illegible] هرون الرشيد [illegible] ٥

من كتاب [illegible] الحكم

قال الزهري قال مروان بن الحكم لزيد بن ثابت ما منعك ان تأتي مجلسنا قال [illegible] ما يمنعني منه قال كيف اشكو وانا ادعو اليه قال اذا اتيتك [illegible] واذا اشار فان سكت خفت الله وان تكلمت هتكت سترك وفضحتك ٥

حكاية حكي ان بعض العارفين من الصوفية [illegible] ثوبا وتانق في صنعته فلما باعه رد عليه بعيوب فيه فبكى فقال له المشتري لا تبك فانا اقبله بعيوبه فقال ما بكائي لذلك لاني بالغت في صنعته وبذلت جهدي فيه فرد علي بعيوب كانت خفية عني فاخاف ان يرد علي عملي الذي عملته منذ اربعين سنة ٥ حكاية ان الشبلي رحمه الله كان يعالج الرمد وهو من كثرة البكاء حل بعينه الرمد فقال له الكحال وهو لا يعرفه [illegible] حتى ادخل الميل في عينك [illegible] فبكى الشبلي واجابه ان قلبي [illegible] فقال [illegible] ادخل ميل الجنة في عينك [illegible] لا تبصر الخلق ٥ من نصائح افلاطون اذا دخلتم على الكرام فعليكم بتخفيف الكلام وتقليل الطعام وتعجيل القيام ٥

من كلمات نفخ الارواح

[illegible]

فاول مراتبه الهوى

وهو ميل النفس وقد يطلق
ويراد به نفس المحبوب كما قال الشاعر
انّ التي زعمت فؤادك ملّها خلقت
هواك كما خلقت هوىً لها ثم العلاقة
وهو الشيء اللازم للقلب وسميت علاقة لتعلق القلب
بالمحبوب كما قيل ولقد اردت الصبر عنك فعاقني علق
بقلبي من هواك قديم ثم الجوى وهو الهوى الباطني الذي يحرق
القلب ويذيبه ثم التبلبل وهو ان يسقم الهوى ويضعف جسمه ثم الهيام
وهو ان يذهب عقله ويهيم ثم الصبابة وهي رقة الشوق وحرارته وشدته
ثم الوجد وهو الحب الذي يتبعه الحزن ثم الدنف وهو شدة المرض وكثرة الهم
والحزن والانكسار وهذا الكلام مع الحب ثم الشوق وهو سفر القلب الى معشوقه
وقد اختلفوا في الشوق هل يزول بالوصال او يزيده فقالت طائفة يزول لانه سفر
القلب الى المحبوب فاذا انتهى اليه انتهى السفر كما قيل والقت عصاها واستقر بها النوى
كما قر عينا بالاياب المسافر وقالت طائفة بل يزيده واحتجوا بقول القائل واعظم
ما يكون الشوق يوماً اذا دنت الديار من الديار ثم التبتل وهو الانقطاع الى المحبوب مع
كثرة الهم والوسواس في الصدر ثم التباريح وهو الشديد والشوق اللجاج ثم الوصب
وهو الم الحب ومرضه ثم الارق وهو السهر من لوازم المحبة ثم الخلة وهو توحيد المحبة والخليل هو الذي
يوحد حب محبوبه فقط وهي رتبة لا تقبل المشاركة ولهذا اختص بها من العالم الخليلان ابرهيم
ومحمد صلوات الله عليهما ثم الغرام وهو الحب اللازم ثم الوله وهو ذهاب العقل والهيام ثم المحبة

وهي

وهي ام هذه الاسماء وللناس في حد المحبة كلام كثير فقيل هي الميل الدائم بالقلب الهائم
وقيل هي ايثارك ما يريده منك محبوبك وقيل ذكر المحبوب على عدد الساعات
والانفاس وقيل ملازمة المحبوب على الدوام وبعد ذلك العشق وله مراتب عظيمة

من كلمات نفخ الارواح

[illegible]

كالالعام [illegible] اللطيف اثر [illegible]
فاكل [illegible] وانا والكون [illegible] كنت [illegible]
[illegible] قال ابن [illegible] سمع [illegible] فقال لها [illegible] الفضل [illegible]
[illegible] فقال [illegible] العود [illegible] فقلت لها [illegible]
اسحاق [illegible] فقال [illegible] الا [illegible] العود [illegible] والليل [illegible]
[illegible] فقلت [illegible] ان [illegible] فقال [illegible] عود [illegible]
العود [illegible] جارية [illegible] قال [illegible]
قال يا اسحق [illegible] عندي [illegible] فقال [illegible] الجارية [illegible]
الغناء [illegible] ودفع [illegible] فقال [illegible]
يا صفوة [illegible] قال [illegible] الاصمعي [illegible]
[illegible]
حبيب [illegible]
للشمس [illegible] ساعة [illegible] فقلت [illegible]
وجيش [illegible] الارض [illegible]
واد [illegible] وقال [illegible] الارض [illegible]
العود [illegible] ثم [illegible] الارض [illegible] فقالت [illegible]
الصدر [illegible] قال [illegible] عجب [illegible]
فبقيت العظام [illegible]
والالوان [illegible]

قال الاصمعي

كنت باشا
في بعض ازقة الكوفة
واذا بعجوز تبكي على قبر
وتندب وتقول • فمن للسؤال
ومن للنوال • ومن للمعالي ومن
للخطب • ومن للحماة ومن للكماة • اذا
الكماة جثوا للركب • اذا قيل مات ابو مالك
فتى المكرمات قريع العرب • فقلت لها يا هذه من هذا الذي
قلت فيه هذا الشعر الذي لا اتفق الا في السادة والشجعان من اهل الكرم
فقالت اما تعرفه قلت لها لا والله فقالت هذا ابو مالك الحجام [illegible]
فقلت لها عليك وعليها لعنة الله ٥

من النوادر

[illegible]
الاية [illegible] فقال [illegible]
[illegible] فلبس [illegible] الاجوبة [illegible]
وذكر [illegible] الذي [illegible]
ولم [illegible] ان [illegible]
والى [illegible] فقالوا [illegible]
فاستحضر [illegible]
الغلمان [illegible]
فقال [illegible]
فعجبوا [illegible]
لعبت [illegible]
ويستغفر [illegible]
عليها [illegible]
فاحضروه [illegible]

من امثال العرب

الجواد قد يعثر • الصارم قد ينبو • البلاء موكل بالنطق • الذليل من ليس له عضد • اياك اعني فاسمعي يا جارة • اياك ان تضرب لسانك عنقك • آفة المروءة خلف الوعد • ارجع كلك تبعك • حافظ على الصديق ولو في الحريق • البخيل اعرف بوضع نعله • استراح من لا عقل له • رب رمية من غير رام • الرباح مع السماح • رب اخ لم تلده امك • رب طمع ادى الى عطب • رب كلام كان السكوت جوابا • رب ملوم لا ذنب له • رب عيش انفع من لسان • رحم الله من اهدى الي عيوبي • ركبنا الخناس ولا المشي على الطين فيس • زوج من عود خير من قعود • سحابة صيف عن قليل تقشع • الطاعة [illegible] الطلب تظفر • ظرف الفتى يخبر عن لسانه • ظاهر العتاب خير من باطن الحقد • الحركة فيه البركة • اعقل ناقتك وتوكل على الله • عند الامتحان يكرم المرء او يهان • كثرة العتاب توجب البغضاء • العبد يقرع بالعصا • اكثر مصارع الرجال تحت بروق المطامع • اتبع السيئة الحسنة تمحها • ترك الذنب ايسر من التوبة • بلغ السيل الزبى • خذ اللص قبل ان ياخذك • اذا نزل القضاء ضاق الفضاء ٥

من الاجوبة المسكتة

دخل شرحبيل الاعور على معوية وكان دميما اعور فقال له معوية الملك لدميم والجميل خير من الدميم والملك ابن شريك [illegible] والصحيح خير من الاعور فكيف [illegible] فقال شرحبيل الملك معوية [illegible] معوية الا [illegible]

البخيل اعرف بوضع [illegible]
رب اخ [illegible]
رب سكوت [illegible]
اذا لم يكن للا [illegible]
فليس [illegible] الاركوبا
تحشم

حوت فاستغوتها الكلاب والكمان الغنو والسهل خير من الصخر والكمان حوت والسلم خير
من الحرب والكمان امنة وما امنة الا امنة مونة فكف عن امير المومنين
نفسك ولم يرد جوابا ٥

حكاية السفر [illegible] في بعض الاخبار

زعم اهل الغنا ان جاز الرجل وقال له حاجة ٥
فاحذر [illegible] الطريق ٥ فقال له علمه بسيبك
[illegible] فقال علمت [illegible]
[illegible] ٥
[illegible]

روي ان بعض
الملوك تطلع يوما
من اعلى قصره فحانت
منه التفاتة فرأى
امراة على سطح دار لم ير
احسن منها فسال عنها فقيل له
انها زوجة عبدك فلان فنزل الملك
وقد خامره حبها وشغف بها شغفا مفرطا
فاستدعى زوجها وقال له خذ هذا الكتاب
وامض به الى البلد الفلاني واتني بجوابه فاخذ الكتاب
وتوجه الى منزله ووضعه وتجهز للسفر فلما اصبح توجه الى
ذلك البلد ونسي ان ياخذ الكتاب واما الملك لما سمع بمضي عبده
قام مسرعا وتوجه مختفيا الى دار غلامه وطرق الباب فقالت المراة
من بالباب قال انا الملك سيد زوجك ففتحت له الباب فدخل وجلس فقالت له
ارى اليوم سيدنا عندنا فقال نعم جئت زائرا فقالت اعوذ بالله من هذه الزيارة
فما اظن فيها خيرا فقال لها انا الملك سيدك وسيد زوجك اريد ان تمكنيني
من نفسك قالت نعم ولكن يا سيدي اسمع كلام الاوائل ٭ سانترك ماؤكم من غير
ورد وذاك لكثرة الوراد فيه ٭ اذا سقط الذباب على طعام ٭ رفعت يدي
ونفسي تشتهيه ٭ وتجتنب الاسود ورود ماء ٭ اذا كان الكلاب ولغن فيه ٭ ويرتجع
الكريم خميص بطن ٭ ولا يرضى مواكلة السفيه ٭ ثم قالت ايها الملك تشرب من موضع
شرب منه كلبك فاستحى من كلامها وخرج من شدة اضطرابه نسي نعله في الدار
اما العبد فانه لما خرج تفقد الكتاب فلم يجده فرجع الى داره فاتفق وصوله
وخروج الملك فدخل فوجد نعل الملك في داره فطاش عقله وذهب لبه وعلم ان
الملك لم يرسله الا لامر يريد ان يفعله فسكت واخذ الكتاب وسار وقضى حاجة الملك
فلما رجع اعطاه الملك عطية حسنة فذهب الى السوق واشترى ما يليق للنساء والى

الى زوجته

الى زوجته وقال لها قومي الى زيارة ابيك فان الملك انعم علي واريد ان يظهر ذلك لابيك
فقالت حبا وكرامة ومضت الى دار ابيها واقامت عنده مدة شهر ولم يذكرها
ولم يرسل خلفها فاتى اليه اخوها وقال له يا فلان اما تعرفنا سبب غيظك او
تحاكمنا الى الملك فقال ان شئتم المحاكمة فافعلوا فاتوا الى الملك وكان القاضي
جالسا في جنبه فقال اخو الصبية ايد الله مولانا القاضي اني آجرت هذا الغلام
بستانا سالمة الحيطان ببئر عامرة واشجار مثمرة فاخرب حيطانها وبئرها واكل
ثمرها ورده علي فالتفت القاضي الى الغلام وساله حقيقة امره فقال ايد الله
مولانا القاضي هو صادق في قوله ولا رددت البستان كرها مني لها وانما خفت
في ماضي الايام وجدت فيها اثر الاسد فخفت ان يغتالني ان دخلتها مرة
اخرى قيل وكان الملك متكئا فاستوى جالسا فقال يا غلام صدقت قد دخلها
الاسد ولكنه لم يصنع شيئا لانه رأى حيطانها عالية واعتادها متدلية مرتفعة فلم يمكنه
الوصول اليها وآلى على نفسه لا دخلها ابدا فقال فرجع الى داره وارجع زوجته
ولم يعلم القاضي ولا غيره ما كان المراد من ذلك الكلام ٥

ومن يسكن [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]
[illegible] ٭ [illegible]

[illegible]

ولبعض الشعرا

[illegible]

كان

روي ان المامون لما قتل اخاه محمد الامين دست امه زبيدة ابنة جعفر الى ابي العتاهية ان يقول شيئا بيانا من لسانها للمامون فقال

الا ان ريب الدهر يدني ويبعد … والدهر ايام تذم وتحمد

فقلت لريب الدهر ان هدمت يد … فقد بقيت والحمد لله لي يد

اذا بقي المامون لي فالرشيد لي … ولي جعفر لم يهلكا ومحمد

وكتبت بها الى المامون فلما نظر المامون الى كتابها بكى ووجه اليها بعطاء جزيل وكتب اليها يسألها القدوم عليه فلم تأته في ذلك الوقت فلما صارت اليه بعد ذلك قال لها من قائل هذه الابيات قالت ابو العتاهية قال فكم امرت له قالت بعشرين الف درهم قال المامون وقد امرنا له بمثل ذلك فاعتذرت اليه من قتل محمد فقال لست صاحبه ولا قاتله فقالت يا امير المؤمنين ان لكما يوما تجتمعان فيه عند الله تعالى وارجو ان يغفر الله لكما ان شاء الله ٥

قيل بلغ الحجاج بن يوسف ان قوما من الاعراب يقطعون الطريق وينهبون الناس فكتب اليهم اما بعد فقد استخفتكم الفتنة فلا عن حق تقاتلون ولا عن شبهة تنتهون ولا عن منكر تنهون ولا بمعروف تامرون وايم الله ان ترد مني عليكم خيل تنسف الطارف والتالد وتدع النساء ايامى والابناء يتامى فلما بلغهم كتابه كفوا وانتهوا ٥

كان محمد بن عبد الله بن طاهر يهوى جارية اسمها خمرة فبعث اليها بكاس من خمرة وكتب اليها يقول

قل لمن يلحظ القلوب ومن … كان قد ملكت

قد شربناك فاشربي … وبعثت اليك بك ٥

قيل ان عبد الله بن يحيى ابطا عن المجي الى الديوان فارسل اليه المتوكل على الله يعرف خبره ووجده لا … فكتب اليه عبد الله يقول

عليل من مكانين … من الافلاس والدين

وفي هذين لي شغل … وحسبي شغل هذين

فبعث اليه المتوكل بالفي دينار ٥

عرض دعبل لعبد الله بن طاهر الخراساني وهو راكب في حراقة له فاشار اليه برقعة فاخذها واذا فيها

عجبت لحراقة ابن الحسين … كيف تسير ولا تغرق

وبحران من تحتها واحد … واخر من فوقها مطبق

واعجب من ذاك عيدانها … اذا مسها كيف لا تورق

فامر له بخمسة آلاف … جارية ٥

[illegible]

من كتاب الامتزاج لابي النضر التميمي عن … النخعي عن رجل من اصحاب الحديث

قال دخلت ديرا فرايت راهبا بها وعليه زي الاسلام فسالته عن سبب اسلامه فقال انه كان من بعض سكان هذا الدير جارية نصرانية كثيرة الاموال وانها هويت غلاما جميلا مسلما وكانت تبذل اليه الاموال والرغائب وتطلب وصاله والغلام يابى ذلك فلما اعيتها الحيلة اعطت مصورا مائة اجرة فصور لها صورته في الحائط وكانت تاتي كل يوم الى الصورة وتجلس بازائها وتبكي واذا امست قبلتها وانصرفت فما زالت على ذلك مدة فتوفي الغلام فغلت عليها ما اعظم … جميلا ثم ذهبت الى الصورة وجلست عندها ولم تزل تقبلها وتبكي الى ان امسى الليل فباتت الى جانبها فلما اصبحنا وجدناها ميتة ويدها ممدودة نحو الصورة ومكتوب عليها

يا موت دونك نفسي بعد سيدها … فخذها اليك فقد اودت بما فيها

اسلمت نفسي الى الرحمن مسلمة … ورمت موت حبيب كان يقصيها

لعلها في جنان الخلد يجمعها … يوم الحساب ويوم البعث باريها

فشاع ذلك حتى بلغ المسلمين فاحتملوها ودفنوها الى جانبه واخذوا مالها فبت … لما آل امرها فرايتها في المنام على … فقلت ما فعل الله بك فانشدت تقول

اصبحت في زلفة مما جنته يدي … ورب جارة فرد واحد صمد

لما قدمت على الرحمن مسلمة … وقلت لم يلد ولم يولد

محى الاله ذنوبي كلها وغدا … قلبي خليا من الاحزان والكمد

اتاني رحمة منه واسكنني … مع من هويت جنانا آخر الابد

فعلمت ان الذي صارت اليه احسن مما انا عليه فاسلمت واسلم اهل الدير كلهم وكان هي السبب في اسلامنا رحمها الله تعالى ٥

لبعض الادباء

[illegible]

… المتنبي

[illegible]

لبعضهم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١٤٠
٨٠

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]